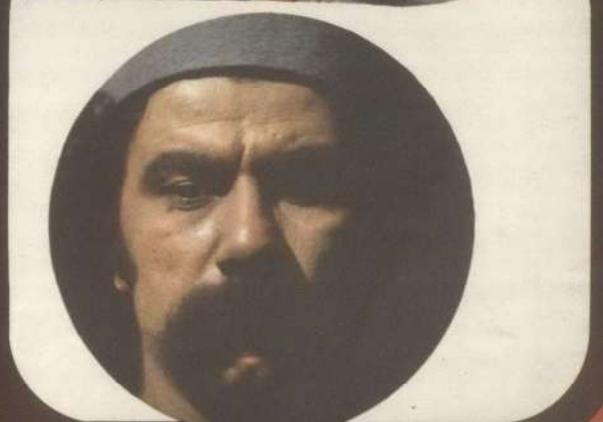


FILM

سال اول - شماره پنجم و چهارم - ۳۰ دیماه ۱۳۵۰ - بهار ۱۵ ریال





شیرزاد قمز

محصول خالص چین اول بهاره آسام هندوستان

شیرزاد قمز علیاً ممتاز ترین چای بیهاره هندوستان است که این محصول فقط در منطقه آسام هندوستان در فصل بهار بدست میآید و حتی در خود هندوستان باسانی در دسترس نمود نیست - ما اطمینان داریم تمام کسانی که طبع مشگل پسندشان را تا کنون هیچ نوع چای خارجی اقیاع نکرده است شیرزاد قمز را یعنوان بهترین چای خارجی تحسین خواهند نمود .





تاریخ و تمدن

- تمدن - از دیدگاه کنت کلارک
- ضد خاطرات - آندره مالرو

از مطالب این شماره:

داستان

- مجلس گرم کن
- گفتگو با یک حشره (افسانه علمی)
- سوار بر مادیان طلایی

- دنیا از چشم تماشا
- طمه

موسیقی

- سامایتین ها پکینز
- چوپیست سعرا میز فن کار ایان

تلوزیون و ارتباط جمعی

- دگر گوینهای در برنامه های رادیوتلویزیون
- گفتگو با پرویز قریب افشار
- آموزش هنر عکاسی در مدرسه عالی تلویزیون
- و سینما

- تلویزیون در جامعه تو
- هنر از دست رفته نویسنده ای برای تلویزیون
- مکونالد - کاری، چهره اشنای «روزهای زندگی»
- تلویزیون و اطفال

بررسی و گزارش

- کمونیسم در خاور میانه عربی
- غنا در چنگ دیکتاتوری قبیله ای

شعر و قصه امروز دنیا

- جوزیه او نگاره تی
- شیر - از: کریستی مکل
- هجوم هیا هو - از علیراد قدایی نیا

سینما

- کامپیوتر
- میان پرده
- جدول کلمات متقاطع
- در چهار گوش جهان
- تکه تکه

- بازگشت باشکوه چارلی چاپلین
- کنالیس برکن
- نقد فیلم (نگشین شکوفه عشق - زندگی)
- برای عشق - مقتول فراری

تاتر

- در جهان تاتر
- دست آخر وقت (نمایشنامه)
- نگاهی به کرگدن

گوناگون

- کامپیوتر
- میان پرده
- جدول کلمات متقاطع
- در چهار گوش جهان
- تکه تکه

دگر گوینهای در برنامه

رادیو - تلویزیون

از شم بیمن تغییراتی در
برنامه های رادیو - تلویزیون ملی
ایران داده میشود. شرح این
تغییرات را در صفحات ۴۵-۴۶.

۳۴۸ مطالعه فرماید.

روی جلد این شماره مجله نیز
که مجموعه ای از عکس های
هنرمندان رادیو تلویزیون ملی
ایران است بیمن مناسب نیمه
شده است.

عیشمن، شماره ویژه تماشا

چهارشنبه ۶ بهمن، مجله تماشا
شماره ویژه ای منتشر میکند با مقایله و
نمایشی شرین و خواندنی درباره رادیو.
تلوزیون، سینما، تاتر و مسائل هنری و
ادبی ایران و جهان. حقه آنده این شماره
حال و بی نظر در اختیار شماست.

نثار خواهی در بازه

برنامه های رادیو تلویزیون
در این شماره تغییرات برنامه های
رادیو تلویزیون ملی ایران را که از شم
بهمن داده میشود مطالعه فرماید.

سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران
از دریافت نظرات تماشگران تلویزیون
و شنوندگان رادیو و بینندگان
خواهند کسان کسر امی مجله تماشا بسیار
بسیارتر خواهد بود.

انقادها، نظرات و پیشنهادهای بجا
و قابل اجرای شما در مجله تماشا چاپ
خواهد شد.

شعر و قصه امروز

بنادر خواست عده ای از خوانندگان
از این شماره بر وال گذشتند عالده بر شعر
های امروز ایران و دنیا، صدھه هایی نیاز
نویسنده ایان معاصر جای میکنند. همگاری
شاعران و نویسنده ایان جوان مایه شای
آن صفحات خواهد شد. صفحات ۴۱-۴۰ ۳۳-۳۲



صاحب امتیاز و مسئول: رضا غلیانی ● زیرنثر: ابرح گرگنی ● طرح و تنظیم: گروه گرافیک تماشا زیر نظر قیاد شهدا

دفتر مجله: خیابان تلویزیون، ساختمان تو لید تلویزیون
صندوق پستی ۴۳-۲۰۰ ۶۴۱۱۰۵ ● آگهی ها: دفتر مجله تماشا

۳۵۷۲۷۹ ۳۵۷۱۶۹ ۳۵۷۰۵۹

دگونی‌های رادیو-تلوزیون

سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران
از چند ماه پیش به مقامه درباره ایجاد
تغییراتی در برنامه‌های رادیو و تلویزیون
پرداخت، تغییراتی در شکل آنها و ساعات
پخش برنامه‌های رادیو و تلویزیون و نیز
تجدید نظرهایی در کیفیت و محتوای
برنامه.

این تغییرات را از ششم پیمنامه اسلامی،
عنوان برگزاری جشن سالگرد انقلاب
شاه و سلطنت ناظر خواهیم بود و مقدمه‌ای
خواهد بود برای تغییرات اساسی بعدی که
بتدریج عمل خواهد شد.
اصلی این تغییرات را بر اساس عکس خطوط
که خبرنگاران تماشا در طول دو هفته اخیر
جمع آوری کرده‌اند برای خواندن کان کرامی
تماشا و شنوند کان و نمایشگران رادیو-
تلوزیون روش کنیم و در شماره‌های بعد
بالطبع اطلاعات دقیق‌تر و روشن‌تر در این
زمینه در اختیارات خواهیم گذاشت.

برنامه دوم و FM

رادیو تهران (برنامه دوم) سابق بایک
فرستنده موج متوسط، روزهای پاژوهش است
برنامه پخش نیکرد، پنج ساعت پیش که
بیشترش اختصاص به پخش برنامه‌های زبانی
شارچی داشت و پنج ساعت عصر که
برنامه‌های موسیقی و برنامه‌های متنوع
ویک پخش نیکرد و این بر قاعده‌ها در سطح
آموخته‌تر و فرم‌گذار و پطور کلی در
سطح بالاتر فرار داشت.
در سال ۱۳۶۶ برای علاقه‌مندان
موسیقی یک فرستنده FM نیز نصب شد و
شروع به کار گردید، رادیو همه روزه از
ساعت ۲۱ تا نیمه شب و روزهای جمعه از
ساعت ۱۴ تا نیمه شب برنامه پخش نیکرد
فرستنده FM با طبقه پخش به صورت
معلوپیون فرگالیس چو، پخش است که
دارای تیغت خیلی همتر بخصوص برای
موسیقی است، میدای رادیویی FM
بنویسیدای میتوان منسکه‌های فضیله‌های
عالی‌ترین گرامافونهاست در حالیکه موج
متوسط و معلوپیون دائمه دارای تین
خصوصیت نیست و هشیه مقدار زیادی از
فر کاسه‌های موسیقی را میگرد و منابع
بعنوان سیای واقعی نیست و ساخت تحت
تائیر آوارازی‌های جوی و سمعتی استرسی
برد آن بخصوص در شب خیلی پیش است.
در حالیکه برای فرستنده FM مانند بزرگ
تلوزیونی محدود و جدا نیست چند ده
کلیومنتر است و بخصوص تایع موائع
طبیعی مانند کوه و تپه است.
دریزهای برنامه‌های دوم و برنامه‌هایی
که از فرستنده FM پخش میشند در ساله
مورد توجه شورای پژوهه‌های رادیو
تلوزیون ملی قرار گرفت، یکی اینکه یک
برنامه رادیویی برای اینکه کامل باشد
باید بتنوع پاشه و انواع برنامه‌ها را در
پیکربندی یعنی هم موسیقی، هنرها، هم
فکار و هم بخصوص سین داشته باشد
تا شوننده از اینکه میتوان از وقت خود
را صرف شنیدن رادیو کرده کاملا راضی
باشد و اساساً غنی نیکد.
ساله دوم اینکه تعداد گیرنده‌های
FM در شهران مسیار اندک است و این درست
بست که مقداری برنامه می‌راید عده
آنکه از مردم نیمه و پنهان شود بلکه
باید کوشش شود که بر قاعده‌ها در اختیار
حداکثر ممکن از شنوند کان رادیو قرار
گیرد.

دنیا

از چشم تماسا

طعمه

بر این استعمار پایان دهد اما با تجارت
و ضعنان خوب نیست، البته خوشنام میگویند.
چندی پیش مسؤول امور جوانان در بیان
کشور غربی به جوانان آن کشور گفت که
جمع آوری مردم این سرزمین‌ها را از سر نوشت
که مردم این سرزمین‌ها را از سر نوشت
از فراموش کنند.
جزء مکار چه اتفاق افتاده است؟
آیا مشکل افزایش جمعیت مطری
بول در دست، شبانه در جیب..... مرد؟
خشکنی از استعمال غرب، دست شرق را
فرشند، شرق که میخواست زیر پاپش
محکم شود و در آغاز بر او گمان بد نیزند
چند بار از جند طعمه گذاشت، اما با احتیاط
در طریق کسب نفوذ با گروهی از قدرتی‌های
غرب هداستان شد، اما، هنوز همه برداستان
گه غربیها برینان نیرومند شرقی در برای
دارند که ظاهرآ سهیم میخواهند، و به جند
بسیم نیز رسیده‌اند، اما، شرقی‌ها باید می‌دارند
که چشم‌سازها را یکجا تصرف کنند لذا کار
مشکل شده است:
و چند سوال:
آیا برای طعمه‌ها هم نیست که خود ره
شوند و هم ایست که چه کس آنها را
پخورد؟
آیا طعمه‌ها باین نتیجه رسیده‌اند که
«طعمه» آفریده شده‌اند؟
آیا دو پیش گرفن راه ایران برای
ملتها که در کام نهیان هستند دشوار
است؟ و چرا دشوار است؟
که غرب قدم گذاشت قلم پاپش را نشست،
سرزمین‌ها دیگر بازار نیست بلکه مردم آن
با کارگر و انسه به کارخانه‌اند یا کشاورز
واسه به زمین که کار میکنند و محصول
کارخانه‌ای انبیار رفیق نیرومند تحویل میدهند
اما رسید نیکرند، چند بار نیز خواستند

برنامه‌های ملی ایران

با قدر کات فنی و سیعی
که پیش‌بینی شده تا
پایان برنامه چهارم
ساختن دورترین نقاط
کشور صدای رادیو
ایران را خواهند شنید



تا ۱۹۶ برنامه مخصوصی هم برای جوانان
خواهد داشت.

رادیو ایران

بر اساس مراجعت به نظرات مردم،
نایابه و طفلها و آثارگری هایی که شده است
در رادیو ایران قابل وسیع، از جدید
ماه پیش، آغاز شده که هدف آن در درجه
اول کنترل هرچه بیشتر شنیده رادیویی
کشور و تقویت صدای ایران است که مردم
آن را خواهد شد و هر چند هر دنیا
آقای، که از پیش نام اشکل تازه‌ای خود
روزه اجرا خواهد شد و هر چند هر دنیا
طبقات اخلاقی از مردم قرارداده اند بلکه برنامه
به معنی يك کشور و هنر و ادبیات آن
اخلاق اخلاقی را بازگرداند.

برنامه ایست ۱۵ ساعت برنامه ایست بام به دنیا
و برنامه ایران این برنامه هدف خود را جذب
کنند و بتوانند از میان برنامه های رادیو ایران و
برنامه شصت کشش تقدیم فرهنگی پوشید
بنام تاریخ ۱۸ هر روز یعنی ساعت ۱۶
در ساعت ۱۸ هر روز یعنی ساعت ۱۶
کتاب بزرگی ۹ جلدی که موافق درباره
پسر از آغاز پیدا شد و تحویلات قرون اخیر
 منتشر کرده تهیه می‌شود.
بحث و انتقاد درباره رویدادهای هنری
نهان و نقاش و سینما و چهره های تاریخی
از برنامه های دیگری است که از رادیو ایران
و علاوه آنها را کوشش دهد و در پایان، از
مجموعه آنچه شنیده اند جزی پس توشه
اطلاعات و معلومات خود افراده باشند یا
اولاً به يك خط ولذت روحی دست یافته
باشند.

آن در هنر از ایکساعت تجاوز نمی‌کرد، در
دوره جدید مقدار موسیقی ایرانی ایس
فرستنده ای این داده شده است و در عین
حال ترتیب داده شده که بینین آهنگی
غیریم دین در اسرع وقت در اختیار علاقه مندان
این نوع موسیقی فراز کنید.
یادآور این نکته شروعی است که
برنامه دوم اخلاقی به کروه خاص ندارد
و برنامه ایران این برنامه هدف خود را جذب
کنند و بتوانند از میان برنامه های رادیو ایران و
برنامه شصت کشش خواهد کرد، برنامه دو
در تمام حدود رای خود را انتخاب کنند و به
آن گوش دهند.

تصویر ایست که فرض شده که اگر
کسی از موسیقی کلاسیک خوش می‌اید
لزوماً از موسیقی ایرانی بدش می‌اید یا اگر
کسی از فائزهای سینم و رادیو را تعیین شده
برنامه های شصت و رادیو را تعیین شده
بلکه تصویر براین بوده که در ساعت مخفی
روز هر کسی ممکن است یک نوع برنامه را
برای شنیدن انتخاب کند.
باوجود این، برنامه دوم کوشش خواهد
نماید این ماده، برنامه دوم
در حینه های در هم ادغام می‌شود هر روز
در حدود ۱۸ ساعت برنامه بدون وقت، از موج
متوسط و فرستنده همان پخش می‌شود
و یا بنی ترتیب نه تنها جزئی از مقدار
برنامه های دوم و FM کم نمی‌شود بلکه مدت
برنامه های نیز افزایش می‌یابد.
تعیین این که در برنامه دوم داده شده از
اینچنان ایست:

برنامه های به زبان خارجی محدود به
چهار برنامه اکو فاد خبری شده است، در
همن از پیش ماه برنامه دوم در ساعت
۷:۰۰ - ۱۳:۰۰ - ۱۹:۰۰ - ۲۵:۰۰
بتوانند از میان برنامه های رادیو ایران و
ازینه شب، خریخت خواهد کرد، برنامه دو
در تمام حدود رای خود را لایه خود را
کنند و به

آن گوش دهند.

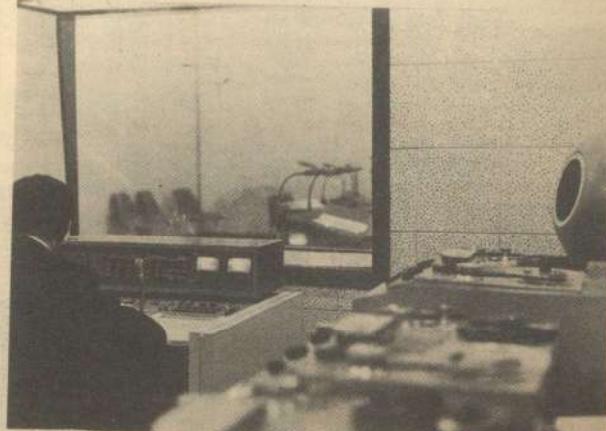
می‌توانند می‌دانند، برنامه هایی هم که
پیلریه استریووفونیک پخش می‌شود از موج
متوسط و FM - هردو قابل استفاده خواهد
بود و لیسته از فرستنده موج متوسط و برای
منابع این ماده های عادی FM فقط بصورت
موتفونیک قابل استفاده است (در این
باره توضیح جداگانه ای خواهیم داشت).
برنامه دوم در ساعت مخفی پخش به پخش
آهنگی غربی می‌برد از موسیقی ایرانی

رادیو تهران (برنامه دوم) و فرستنده FM در هم ادغام می‌شود و روزانه بیش از ۱۸ ساعت برنامه پخش خواهند کرد

دارندگان گیرنده های عادی هم،
از این پس، موفق به استفاده
از برنامه های رادیو تهران و FM
خواهند شد

رادیو ایران، در ساعت ۱۹:۳۰ هر روز
برای بچه ها قصه خواهد گفت

تمامشان



استودیوی جدید پخش رادیو ایران.

گسترش شبکه و تقویت

صدرا



نهاش مجموعه‌های پر رنگ اختابوس سر کار استوار در دوره جدید برنامه تلویزیون ملی ایران ادامه خواهد یافت.



کیلووات، روزی موج متوسط رذیف ۱۵۰

متر برابر با ۱۹۹۵ کیلو سیکل.

• فرستنده اصفهان با قدرت ۱۰

کیلووات، روزی موج متوسط رذیف ۲۲۲ متر

برابر با ۱۱۰ کیلو سیکل.

• فرستنده پندیغاس با قدرت ۱۰

کیلووات، روزی موج متوسط رذیف ۴۸۰

متر برابر با ۶۵ کیلو سیکل.

• فرستنده تبریز با قدرت ۱۰۰

کیلووات، روزی موج متوسط رذیف ۴۶۱

متر برابر با ۷۵ کیلو سیکل.

• فرستنده رشت با قدرت ۱۰۰

کیلووات، روزی موج متوسط رذیف ۴۴۱ متر

برابر با ۶۸ کیلو سیکل.

• فرستنده رضامی با قدرت ۱۰

کیلووات، روزی موج متوسط رذیف ۳۶۱

متر برابر با ۷۷ کیلو سیکل.

• فرستنده زاهدان با قدرت ۱۰۰

کیلووات، روزی موج متوسط رذیف ۳۸۷

متر برابر با ۸۰ کیلو سیکل.

• فرستنده سمنان با قدرت ۱۵

کیلووات، روزی موج متوسط رذیف ۴۰۳

متر برابر با ۱۴۷۵ کیلو سیکل.

• فرستنده شیراز با قدرت ۱۵ کیلو-

وات، روزی موج متوسط رذیف ۲۸۵ متر

برابر با ۱۵۰ کیلو سیکل.

• فرستنده رادیو ایران پیش از

باقیر اتفاق داشت که نکته ضروری

است و آن اینکه معمولاً پسر امساچ در

متلا سادایی که درست از پسر خواهد بود.

فرستنده پیشود ممکن است در دور حیی پسر ای

فاصله چند کیلومتری قابل استفاده باشد.

این مشکل برای مددای ایران نیز وجود دارد اما با اقداماتی که در دست

العام است این مشکل واکثر مشکل‌بینک

پذیریه دفع خواهد شد و مددای ایران در

شد.

با پیکار اتفاق داشت که نکته ضروری

فرزین، تقریباً در تمام ایران بعد از غروب،

سادای رادیو ایران قابل استفاده خواهد بود

و با غیرهایی که بیرونی در آنین و مخصوصاً

این فرستنده داده شده قدرت شناوری

سیار خوبی برای رادیو ایران ایجاد می‌شود.

این فرستنده از ۶ بهمن برنامه‌های آزمایشی

خود را با پخش مددای ایران شروع خواهد

کرد و پیش از این مددای ایران خواهد داد در

دوم دیماه سال آینده فرستنده پس از غروب

توقف کوتاه با مخصوصات علمی رسانش را

پیکار خواهد نمود و درین تاریخ آینده تائیس

فرستنده‌های پرده‌گشای خواهند شدند.

ساحلی خوزستان و غرب ایران پیش از

شده که با پیکار اتفاق این مددای ایران

ایران، شب و روز، با کیفیتی سیار خوب

د این منطقه شیوه خواهد شد.

عலاء مرادی، در میان ۱۳۵۱ در مناطقی

فرستنده‌های کوچک یا کوچک مددای ایران

پیکار خواهد اتفاق.

برای همه‌های وسیعی تیز منظور فرستنده

برنامه‌های به زبان فارسی برای ایران

میهم کشورهای خارجی در دست اجرای است که

نصب فرستنده ۳۵۰ کیلوواتی موج کوتاه

در کمال آیاد کرج از این جمله است.

در اینجا اشاره بیک نکته ضروری

متلا کام شف فوق العاده پیش از روز است.

شلا سادایی که درست از پسر خواهد بود.

فرستنده پیشود ممکن است در دور حیی پسر ای

فاصله چند کیلومتری قابل استفاده باشد.

این مشکل برای مددای ایران نیز وجود دارد اما با اقداماتی که در دست

پذیریه دفع خواهد شد و مددای ایران در

دور قریب نفاط کوتور پیوی شنیده خواهد

شد.

با پیکار اتفاق داشت که نکته ضروری

فرزین، تقریباً در تمام ایران بعد از غروب،

سادای رادیو ایران قابل استفاده خواهد بود

و با غیرهایی که بیرونی در آنین و مخصوصاً

این فرستنده داده شده قدرت شناوری

سیار خوبی برای رادیو ایران ایجاد می‌شود.

این فرستنده از ۶ بهمن برنامه‌های ایران شروع خواهد شد.

دوام دیماه سال آینده فرستنده پس از غروب

توقف کوتاه با مخصوصات علمی رسانش را

پیکار خواهد نمود و درین تاریخ آینده تائیس

فرستنده‌های پرده‌گشای خواهند شدند.

ساحلی خوزستان و غرب ایران، استان

شده که با پیکار اتفاق این مددای ایران

ایران، شب و روز، با کیفیتی سیار خوب

د این منطقه شیوه خواهد شد.

ملل بزرگ، پیر جند، لرستان و چند نقطه دیگر

فرستنده‌های کوچک یا کوچک مددای ایران

پیکار خواهد اتفاق.

برای همه‌های وسیعی تیز منظور فرستنده

برنامه‌های به زبان فارسی برای ایران

میهم کشورهای خارجی در دست اجرای است که

نصب فرستنده ۳۵۰ کیلوواتی موج کوتاه

در کمال آیاد کرج از این جمله است.

از ششم بهمن ماه برنامه‌های رادیو

کشنده‌های فرستنده‌های رادیویی و قصه

شیرستانی در جنوب ایران که می‌گذرد

است خطوط ماکروویو می‌گذرد و تاکرایان می‌گذرد.

از آنامد شدن، برای این محدود قرار

درسته می‌گذرد و تاکرایان می‌گذرد.

سدا با کیفیتی پیش از این محدود می‌گذرد.

رادیو تلویزیون ملی ایران کیا زاده شود.

در حال حاضر، میان هرمان و استانیا

اصفهان و فارس خط ماکروویو واپر است

و سدای ایران از طریق این خط پرسی

فرستنده‌های این دو استان ارسال و توزیع

کشند، برای ارسال سدا به استانیا دیگر.

که هنوز خطوط ماکروویو آنها آماده برپا

برای راهنمایی از خطوط کاربر و گیرنده‌های

که در استانیا پیش سدا نصب شده است

است استفاده و سدای رادیو ایران در

میشود.

فرستنده‌های که از روز ششم بهمن

ده خواهد شدند باید می‌گذرد.

فرستنده رادیو کرمان - با قدرت ۲۲۵

متر برابر با ۱۹۵ کیلو سیکل.

فرستنده رادیو کرمانشاه با قدرت ۳۰۰

متر برابر با ۹۵ کیلو سیکل.

فرستنده گرگان با قدرت ۱۵

کیلووات، روزی موج متوسط رذیف ۲۱۰

متر برابر با ۱۴۲۰/۵ کیلو سیکل.

فرستنده شید با قدرت ۷۵

کیلووات، روزی موج متوسط رذیف ۷۵

کیلو سیکل.

تقطیف

تلویزیون ملی از بهمن ماه
ایرانی، ۴ برنامه‌ای دارد، ۵ تا
واریته پخش خواهد



تغییرات برنامه های تلویزیون



برنامه های خانم کودکان در دوره
جدید، جای بر جسته تر و زیباتر شدند.

برنامه کودکان

برنامه کودکان - برنامه کودکان که تاکنون همه روزه بعدت نیمساعتم اجرا میشده، از بهمن ماه به ۴۵ دقیقه تا یک ساعت افزایش میباشد. روزهای جمعه نیز علاوه بر برنامه کارگاه موسیقی، برنامه های بعدت نیمساعتم برای بچه ها از تلویزیون اجراء خواهد شد. این برنامه هم جمهه سرگرمی برای کودکان دستیار خواهد داشت و هم مقداری اطلاعات درسی در زمینه ریاضی و علوم پر از داشتن آموزان سالنای اول دبیرستان، با همکاری متخصصین از دانشگاه در زارات آمورش و بروش در این برنامه کجوانده میشود.

برنامه های موسیقی

ایرانی

برنامه های موسیقی ایرانی - در دوره جدید برنامه های تلویزیون، همه خوانندگان، نوازندگان و آهنگسازان سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران با همکاری خواهد داشت و برنامه هایی در تلویزیون اجراء خواهند گردید. همکاری وزارت فرهنگ و فن میزبان تلویزیون ادامه خواهد داشت و موسیقی ایرانی تلویزیون با استفاده از این دو منبع سرشار و یافعالت های بیشتر کوشیدی موسیقی تلویزیون غنی تر خواهد شد.



وارث های ایرانی تلویزیون مثل شن و هشت و چنده با پرخورداری از همکاری هنرمندان از پرپارچ و بهتر از گذشته اداء خواهد داشت و چند وارثه جدید نیز بازی برنامه ها اضافه شدند. در برنامه های جدید سعی شده است حداقل یک پایورنامه قرکی مانند شو نیز گنجانده شود و از همین گروه های مشغول فعالیت در این زمینه هستند. کوشن خواهد شد که برنامه های شو از یک کوشا شکاری بودند بدور باشد.

باقی در صفحه ۳۶

در تغییرات اندک برنامه های تلویزیون نخست کوشن شده که اولاً تعداد برنامه های ایرانی مانند داستان های بی دری، ایرانی، مسابقات، موسیقی ایرانی، برنامه کودکان، نمایشنامه ها و ... افزایش یابد. ثالیاً گفت برنامه های پیش شده و این یعنی اسلو شورای برنامه های رادیو تلویزیون از تغییرات و تحویل است که در آستانه آن قرار دارد. آنها با امکانات محدود که اشتی از کمی تحریه و بخصوص گسترش سریع شکم تلویزیونی است که بیان شده بتواند مکاران این بخش را بگیرند. آنها برآورد این بیوودها آمده.



آم و خوا با تغییراتی در محبویت
شکل برنامه پاره دیگر به اتفاق درخواهد
آمده.



● سریال های ایرانی - سریال های موجود تلویزیونی بعضی سریال های استوار و اختیاری میباشند اما همه خواهد داشت. برنامه پیلوان که مدفن تقطیل شده بود با تجدیدنظر بجددا از میان ماه پیشتر خواهد شد. قسمت دوم داش بالکی که از برنامه دوم پیش میشود با تجدیدنظر شروع خواهد شد.



سریال آدم و حوا که دو سه برنامه ای از آن پیش شده بعد پر احراج گفتی بهتر ویرای اینکه تبیه کننده آن فرق است پیشتری برای مطالعه و کار داشته باشد پیش آن متوقف شد، در بهمن ماه به سریال های ایرانی تلویزیون اضافه می شود. سریال های سرگرمی دارد بخصوص جمهه فریب و سرگرمی دارد بخصوص علاوه بر این، تعدادی سریال جدید از طرف کارهایی که ایا تلویزیون همکاری دارند و کروهای آزاد دیگر به تلویزیون پیشنهاد شده و از میان آنها، برنامه هایی که از گفتی پیشی بر خوددار باشد انتخاب و تبیه آنها شروع خواهد شد از اینچه است سریال ایرانی

رمه های تلویزیون خواهد بود قادر کمیت

● ماه هر هفته ۵ سریال
۵ قالب مسابقه و چندین
خواهد کرد

● مسابقات تلویزیونی - کروهای تلویزیون مثل شن و هشت و چنده با پرخورداری از همکاری هنرمندان از پرپارچ و بهتر از گذشته اداء خواهد داشت و چند وارثه جدید نیز بازی برنامه ها اضافه شدند. در برنامه های جدید سعی شده است حداقل یک پایورنامه قرکی مانند شو نیز گنجانده شود و از همین گروه های مشغول فعالیت در این زمینه هستند. کوشن خواهد شد که برنامه های شو از یک کوشا شکاری بودند بدور باشد.

باقی در صفحه ۳۶

تمام

توضیحی کو تاحدر باره:

فرستنده

و طریقه استریوفونیک

دارد که صدای ای چه و راست را با شخصیات معین جدا کانه با هم ترکیب میکند. در گیرنده هایی که دارای سیستم استریوفونیک مستند این صدای از همیگر جدا و از دو کانال پخش میشود ولی گیرنده های صدای آنرا بصورت مجموع یا منقوص نیک میکرند.

بنابراین دو نکته را باید مورد توجه قرار داد: یکی اینکه هر فرستنده یا گیرنده FM نزدیک استریوفونیک نیست: بنابراین از هر گیرنده ای تابع توقع دریافت بر نامه های استریوفونیک را داشته باشیم مگر اینکه گیرنده استریوفونیک باشد. دوم اینکه هر بر نامه ای لازم نیست بطریقه استریوفونیک از فرستنده FM پخش بشود؛ بلکه برعی از موسيقی ها و صفحه های صورت استریوفونیک پخش بشود و آنکه صفحه های بسیار خوبی هم هست که صورت یک صدایی یا منقوص نیک ضبط شده است.

پاید دانست که اصولا برای استریوفونیک بوجود نیامده است، بلکه خلی پیشتر از آنکه طریقه استریوفونیک ابعاد شود فرستنده های FM وجود داشتند که دلیل کیفیت بهتر صدا و سهولت های فنی که فراهم میکردند سوره پیوه در از قرار میگرفت.

بنابراین، بسیاری از بر نامه هایی که در تمام فرستنده های FM دنیا پخش میشود بصورت منقوص و مقدار هم صورت استریوفونیک است. بر نامه هایی که بصورت استریوفونیک پخش میشود، در گیرنده هایی که دارای سیستم استریوفونیک هستند، استریوفونیک شنیده میشود و در گیرنده هایی که منقوص نیک هستند - بدلیل وجود سیستم مولتیپلیکس در رادیو - منقوص نیک یا پاک صدای شنیده میشود، یعنی بر نامه ای که بصورت استریوفونیک پخش میشود هیچ چیزی از خصوصیات خود را برای گیرنده های منقوص نیک از دست نمیدهد جز اینکه بصورت استریوفونیک شنیده نمیشود و گیرنده در حقیقت هیچ صدای را گم نمیکند.

اما وقتی ما این آنکه را روی نوار پاصله خبیط می کنیم و از گراناگون و رادیو یا بهر حال از یک بلندگوی معمولی مشهود تقریباً مثل اینست که چلو این ارکستر - یا تکواز - دیوار خلی قطوری کشیده باشم و فقط یک سوراخ در این دیوار درست بکنیم و از این سوراخ بآن آنکه گوش بدهیم. شکن نیست صدایی که بگوش ما میرسد تمام حالت کامل صدای ارکستر را تابه بلکه بجزی خلی کوچک از آن صدایست. اکن این دیوار را برداریم میتوانیم اینست که چه تفاوت بزرگی بین این دس بزند که قبل میشنیدم و صدایی که حالا میتوانیم بنشویم (صدای واقعی) وجود خواهد داشت.

در طریقه استریوفونیک، می کرده اند حجم و حالت صدای اسلی را منعکس کنند در این طریقه اسوات از دو کanal مختلف پخش میشود میعنی قسمتی از صدا را که در سمت چپ ارکستر هست از ای یک بلندگوی و سیستمی از طرف دیگر میگردند.

دریازه مخصوصات فنی گیرنده های FM در یکی از شماره های آنده بتفصیل صحبت خواهیم کرد و یک نر هنگ FM نیز برای استفاده علاقمندان در مجله چاپ می کنیم.

پطور کلی، امواج رادیویی به کاملاً طبیعتی و صدا و موسیقی عمق پیشتری داشته باشد چنان که تمام فرکانس هایی که در آن موسیقی یا در آن ساز یا در آن گروه ساز و آواز وجود دارد توسط این فرستنده باز داده شوند.

از لحاظ فنی، امکان این وجود دارد که در فرکانس های خلی بالا از موج متوجه استفاده شود اما از طرفی این صدایها سخت تخت تابه ایست که از یکطرف به پارازیت های خلی حساس است یعنی پارازیتی که از یک چراغ ثنوں یا از حرکت یک موتور سیکلت وجود میابد و پارازیت های استمعنی بطور کلی در آن خلی تابه دارند. از طرف دیگر فرستنده های پر قدرت و متعدد این نوع مدولاسیون - که معمولاً در شب برد خلی زیادی هم دارند - تقریباً تمام فرکانس های را اشغال کرده اند و در

محدوده این فرکانس های امواج متوجه هایی پر موج در داخل مسالک سرمه استفاده قرار میگردد تقریباً پر شده است بطوریکه شما اگر مقری رادیو را کنی یا چپ یا راست منحرف کنید می بینید که چند فرستنده دیگر در دو طرف وجود دارد.

بهین دلیل، برای فرستنده های موج متوجه این امکان دیگر وجود شاره کنند اذیت ایشانی باند بیشتری استفاده بکنند.

مقصود از مهندی باند، فاصله ایست که بین بسترنی و زیرتین اسوات که گوش می شود قرار گرفته، که این فاصله خلی وسیع است. مثلاً فرکانس بسترنی صدایی در حدود ۲۰ هرتز است در سورتیکه بالات ترین صدای فرکانسی در حدود ۲ هزار هرتز دارد. در حالیکه در فرستنده AM در حال حاضر فقط یک فاصله تقریباً ۶ هزار سیکلی میتواند مورد استفاده قرار گیرد.

در فرستنده های FM این فاصله خلی بیشتر است. یعنی مهندی باند در حدود ۱۵ هزار سیکل است و این،

۸ تماつنا

محری یک بر نامه باید با مردم به زبان خودشان حروف بزند



خدمت بود. در این برنامه از هنرمندان و تیپ‌های مختلف با خبرهای گوناگون استفاده می‌کردیم و در زمینه‌های مختلف پاتنها یافتنگو من پرداختیم.

جز این برنامه، هر سال پسندیدت نوروز چشم پاشکوهی هم در داشتگاه ترتیب می‌دادیم که در آن پیشتر ایرانیان مقام ایالت کالیفرنیا شرکت میکردند.

- در حال حاضر، در تلویزیون، بجز اجرای برنامه، چه مسؤولیتی دارید؟

باگر وه خانوادگی، برنامه‌های کودکان، جوانان و خانواده را تپید و اجرا می‌کند همکاری دارد.

- دوباره برنامه‌های تلویزیون و طرز اجرای آن چه نظری دارید؟

یک نکته خیلی مهم وجود دارد و آن اینست که در برنامه‌های بازیان مردم یا آنها صحت کرد و خیلی ساده باشند و بروند. اجرای کندگان برنامه‌ها گاهی من خودنمایی

تاشاگران صیمی پشوند ولی در این راه کثیر موفق می‌شوند. گوینده و مجری باید خودش پاشد نه اینکه نقش بازی کند. در هر حال، من مطمئن که برنامه‌های تلویزیونی در آینه‌تودیکی خیلی بهتر از گذشته خواهد شد.

تلویزیون تا حال از لعاظ فنی و کسترش شبکه موقوفت‌های درستگانی کسب کرده است و مسلماً در آینه در پیش‌ساختن کیفیت برنامه‌ها نیز توفیق فراوانی بدست خواهد آورد. من بخطالمه، تعریف و مشاهداتی که درباره تلویزیونهای سالک دیگر دارم میتوانم تردید کوییم که تاکنون هیچ کشوری توانسته است در این زمان کوتاه چنین شیکه و سمع تلویزیونی بوجود بیاورد.

پرویز قریب افشار، پیغمبر از فعالیت‌های تلویزیونی در داشتگاه علوم ارتباطات اجتماعی و مدرسه عالی تلویزیون و سینما نیز تدریس می‌کند. از او می‌پرسیم: مردم تا چه حد شما را شناخته‌اند؟^۱ که گردید: از خیانان تلویزیون پائین می‌رفتند یک نفر، که مانشیش توی برخ هاکی کرده بود، داد زد: «اقای قریب افشار، ممکنه بیانین ماشین من را هل بدیدی؟» از همه اضطراب میکردند. از ما هم می‌خواهند ماشین هل بدهیم! این هم یک جور آشناست است.

کشور در این کار من یاری میکردند.

- این برنامه که فکرتوهای زیادی را در مطبوعات سبب شد، پنقره شما برنامه موفق بود؟

● بازوجه به امکانات و محدودیت زمانی - که فقط سه‌زوج فرمات داشتم - بله، برنامه موفق بود. آماده کردن یک برنامه ۷ ساعته سراسر تلویزیون و رادیو کار ساده‌ای نیست.

مخصوصاً تاسیس با هنرمندان و معموت از آنها بهره‌حال در گرو زمان است.

همانطور که گفت، این یک کار

تستجمیعی بود و گروهی از هنرمندان

تلویزیون برای تهیه آن تلاش کردند:

مهدی طهری تهیه‌کننده این برنامه با همکاری سایر دولستان توانت این

برنامه را خوب سریع آماده کند.

کارگردان برنامه امیر آقامیری و

ایسر احمد پاسدار شب تا صبح در

استودیو مانند تا صبح زود پتواند

مقربات پخش مستقیم برنامه را آماده کند.

فرشید رمزی با ساقه‌ای که در

کار تلویزیون دارد مسویت امور

استودیو را بعده داشت. اعتمادزاده در مدتی خیلی کم ذکور را آماده کرد.

قسمت فنی هم با ازانه پیشین کار

خود نشان داد که میتواند مانند

گروهی‌ای تلویزیونهای پیش‌فرته‌ترین

کشورهای دنیا عهده‌دار چنین مسویت

های شود.

قسمت اطلاعات و اخبار تلویزیون

نیز برای جمع‌آوری گزارشها و اخبار

مربوط به گلکه‌های مردم و آنچه آغاز

گر بر نامه بود همکاری فراوان کرد.

- شما بجز این چه رشته‌ای تحصیل

کردید؟

برنامه پیش از کار

کرده‌ام: برنامه پونیف که در آن

کودکان

کشور شرکت داشتند و

برنامه شب ۲۶

کشور شرکت سالتو

می‌لاید از تلویزیون ملی ایران پخش

شد.

- شما در چه رشته‌ای تحصیل

کردید؟

● من ۱۴ سال پیش به امریکا

رفتم و در داشتگاه کالیفرنیا رشته

رادیو و تلویزیون را تمام کرد.

پس در شبکه تلویزیونی N.B.C.

شروع بکار کرد. در آنجا علاوه بر

مسئولیت‌های اداری، یک برنامه

ساعته‌های داشتم که تهیه و اجرای آن با

هزاره سندگک رادیو تلویزیون ملی ایران که روز ۱۷ دیماه پیشتر

جلب‌کمک پیشتر برای ایرانیان رانده -

شنه از عراق ترتیب‌یافته بود، همانطور

که در شماره پیش توشیم، پایه‌ج

استقبال گرم تاشاگران تلویزیون و

شنوندگان رادیو ایران مواجه شد و

تائیر فوق‌المادهای در دریافت کمک

نقشه و چشمی پیشتر برای هموطنان

پوشش از عراق داشت. در این برنامه

زیاد بمرحله اخراج درآمد. میتوانید

دلیلش را بتوانید؟

● قریب افشار - در آن روزها که

ساله‌کمک به هموطنان رانده شده از

عراق همچنان مطرح بود، بالطبع در

شورای برنامه‌های رادیو تلویزیون نیز

پیش کشیده شد و چون در جستجوی

راهی بودم که رادیو تلویزیون نیز در

کمک‌ها، روز جمعه ۲۴ دیماه نیز از

ساعت ۲۱:۳۰ برنامه‌یکی باستفاده

از نوارهای واریته بزرگ رادیو-

تلویزیون، از تلویزیون ملی ایران

پخش شدکه طی آن اسایی دیگر کمک -

سازمان رادیو - تلویزیون ملی و جرج

دارد خوشبختانه پنحو شایسته‌ای پایجام

اغلام شد. این حراج روز پنجم شنبه

برنامه بود و همه هنرمندان برگسته

ایمن مفتخر، ملی هراسی سا شرکت

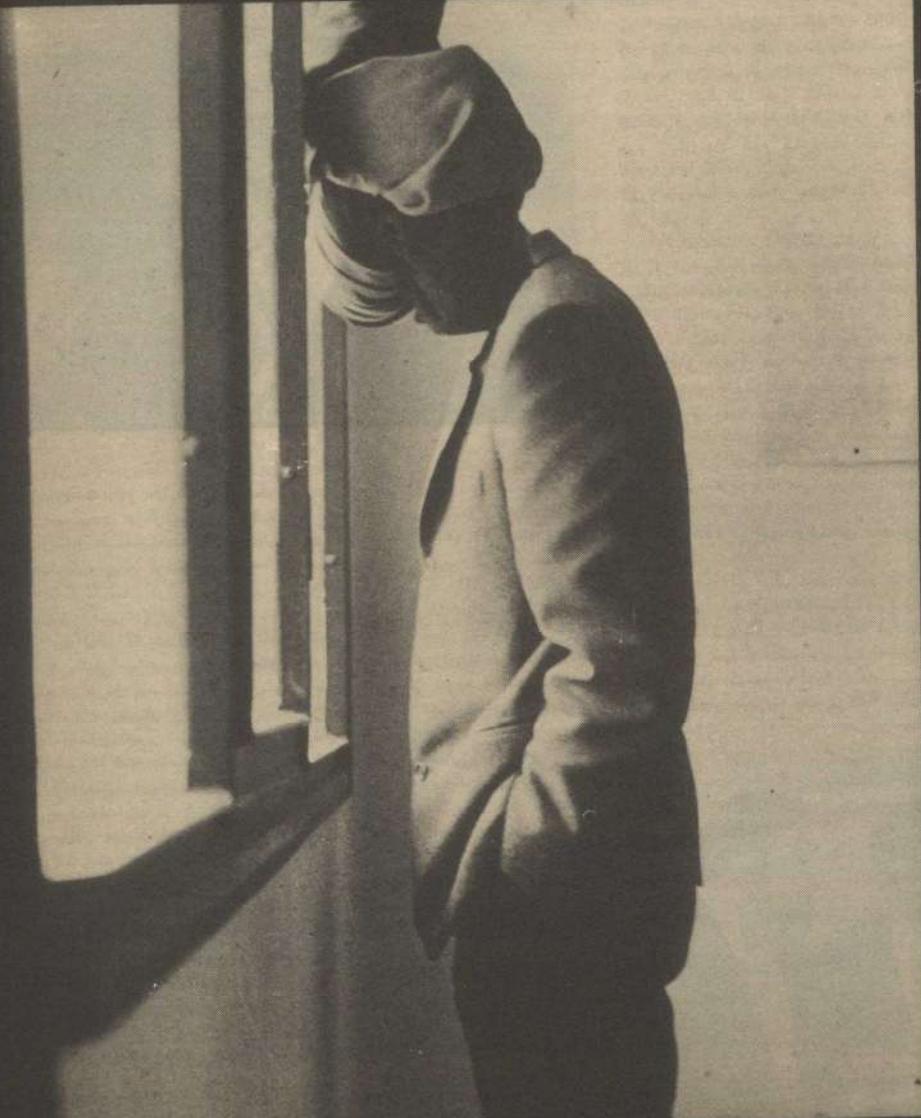


آموزش هنر عکاسی در مدرسه عالی تلویزیون و سینما

دیدن و خوب دیدن و انتخاب تصویری جایب از آنچه دیده میشود، برای یک فیلمبردار یا کارگردان مسئله اساسی است و عکاس میتواند بین مسأله کمک موثری بگیرد. یهمین دلیل است که «عکاسی» با اهمیتی درخور، در برنامه دروس مدرسه عالی سینما و تلویزیون وابسته به سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران گنجانده شده است.

از : راه رفیع زاده

نصرت الله راضی



خوب در کلاس بحث میشود. همراه با علی این عراحت و بعد از آن، مسأله تجربه مطرح است. دانشجویان باید بتوانند آنچه را که به مکنس گرفتن مربوط میشود عملاً لمس کنند زیرا آن جهت فرا گرفتن این هنر بسیار میباشد. است تکرار و تجربه است. سرانجام سال به بیان میرسد و باید به دانشجویان نفره داده شود. از جمله این نفره دادن میپرسم، میتواند که قسمی بررسید که بتوانند از لحاظ محاسبه نور، دیافراگم و سایر مسائل مربوط به عکاسی، عکس صحیح بگیرند.

برای آشنایی با این دانشجویان و فعالیت دروس و هفتمان به مدرسه عالی تلویزیون و سینما میروم؟

بیجاها در تاریخ تئاتر هستند. چشم که به تاریکی دارد میکند شاگردان را میبیند که مشغول کارند. هر چند دیگر یا که بار صدای یکی از دانشجویان که استادش را صدا میکند بتوش میرسد. اوی رایج به مقدار دوای ظبوی که باید فیلم در آن پاشد میپرسد. کوچک که نمیتواند دستگاه آگرالدیسور را میزان کند. سومی که به ابتکار خوش در دستگاه دستکاری هائی کرده، اگله میکند که جرا عکس هایش مات از آب در می آید!

در اینجا دستگاه آگرالدیسور در اختیار شاگردان است. چون هر کلاسی سی نفر شاگرد دارد، در هر جلسه شاگردان به سه گروه تقسیم میشوند. دستگاهی با دستگاه آگرالدیسور کار میکنند، دسته دوم فیلم ها را ظاهر و گروه سوم آنها را جاب میکنند.

مدرسه هر هفته یک حلقه فیلم در اختیار هر دانشجوی میگذارد. البته در سفرهایی که دانشجویان به منظور عکس برداشت به مراتق مختلف میکنند عکس فیلمی که در اختیار آنها قرار است میشود. کاغذهای شکاسی را نیز مدرسه در اختیار شاگردان میگذارد. در این دوره آموزش، دانشجویان با ظهور فیلم، چاپ مستقیم عکس یا گفتگو، کاغذهای مختلف عکاسی و دستگاه آگرالدیسور آشنا میشوند.

زیستگی بایان جلسه زده میشود و یک از بیجاها سخت گله دارد که جرا وقت جلسه این قدر گوتاه است چون نتوانسته بیشتر از دو عکس چاپ کند.

بعد از این مرحله، که دانشجویان با مسائل فنی آشنا میشوند، سعی میشود که آنها را با به اصطلاح «خواهان عکس» خوب آشنا سازند. در این جاست که عکاسی از صورت تکبکی صرف خارج و به هنر، بخصوص هنرهای تصویری مانند نقاشی و گرافیک نزدیک میشود.

در این مرحله، دانشجو با مسائل مربوط به فرم و کمپوزیسیون و ترکیب های مختلف آشنا میشود و مقداری هم در کارهای خارج از اصول کلاسیک این فن، در اثر کار، دید و ابتکار شخص تجربه کسب میکند. برای تقویت درک عکاسی، در این مرحله، دانشجویان به نمایشگاه های مختلف عکاسی میروند و درباره عکس های

لحظه‌هایست و سویی بیشتر طبیعت را به عنوان مدل انتخاب من کنک. هشتمانی که از این طریق با دید شاگرد آشنا شدم، سی هی کم در همان جهت او را راهنمایی کنیم؛ البته بدون این که برایش انجاری بیش بیاورم. وقتی یک عربی بدالد که شاگردش چه من خواهد بگوید، قضاوت درباره موافق بودن این بیان امکان‌پذیر است.

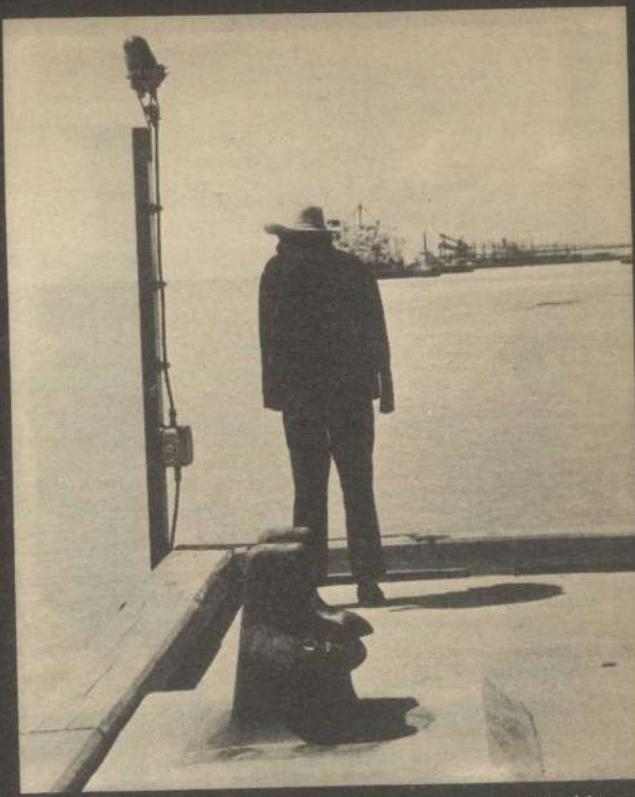
اساد عکاسی مدرسه عالی تلویزیون و سینما احمد عالی است. عالی عکاسی را به عنوان خودش بطور آکادمیک نیاموده است و رتبه اختصاصی او تقاضاست. در سال ۱۳۴۲ اولین نمایشگاه عکاسیش را ترتیب داد و تاکنون هفت نمایشگاه انفرادی داشته است که پنج تای آن در ایران و یکی در خارج از کشور بوده است. او در یک نمایشگاه عکاسی جمعی نیز شرکت کرده است.

از همه حرف‌ها عکشنده عکاسی کاری نیست که کسی درباره این که فلسفی وارد است یا نه داد سخن بپند زیرا که تصویر خود گویا ترین عرف برای عکاس است؛ پس بد نیست که لذتی هم به عکس‌هایی که توسعه دانشجویان مدرسه عالی تلویزیون و سینما تهیه شده است بیاندازیم.





بهرام جلالی



نصرت‌الله راضی



بهرام جلالی



تسانی

تأثیر تلویزیون بر انتخابات

شکل ازانه اخبار و اطلاعات در تلویزیون پستگی به نظام سیاسی کشور دارد. معمولاً مسحورهای توده‌ای بلوك شرق، مجهان که رئیسی‌ای کم و پیش دیکاتوری، اخباری یک جهت و هدایت شده پخش می‌کنند. کوینده‌ها اخبار پزرسی را که خبرگزاری رسمی صلاح دانسته است می‌خوانند. همه شخصیت‌های سیاسی نظریه‌ای شدیداً میهن پرستانه اپراد می‌کنند. مراسم اعطای نشان، اختتام، سنگ اول و غیره، هرگز در برنامه‌های تلویزیون چا دارد و در مقابله صور دقیق و مطابق اصلی از واقعیت دنیا به دست داده نمی‌شود. اخبار در این کشورها، ایزاری است که حکومت به وسیله آن منظری بپرساند. انگیزه‌اند از فعالیت‌های خود از اینهایی دهد. در قطب شمال، کشوری لیبرال چون امریکا، تلویزیون که تجارتی است، باید بکوشد تا هامه را در هر چه بیشتر به خود جلب کند. به این علت حتی اخبارش باید مطابق نظر همه نظریه‌های سیاسی باشد. به این خاطر است که «الفردگر و مس» فرانسوی می‌گفت که «اخبار سیاسی کمال‌بای تجارتی، متعدد و شجاعانه‌تر از آن چهره‌ای است که ما همان‌گردیدهایم روی پرده تلویزیون خود پیشیم».

مدتی پیش مجله «تلدراما» بررسی جالبی درباره اخبار تلویزیون فرانسه به عمل آورد و خشن پرستنایهای از خوانندگان خود پرسید: «به نظر شما اخبار سیاسی تلویزیون کامل است؟» جوابها چنین بود:

«بله» ۱۶/۵ درصد - «نه» ۶۵/۲ درصد.
«علی است؟»
«بله» ۱۸/۶ درصد «نه» ۷۰/۴ درصد.

« واضح نیست؟ »
«بله» ۲۴/۷ درصد «نه» ۵۹/۵ درصد.

« بن طرف است؟ »
«بله» ۲۱/۳ درصد «نه» ۶۶ درصد.

«جهت دارد؟ »
«بله» ۶۱/۳ درصد - «نه» ۲۸/۷ درصد.

طبق بررسی مؤسسه نظریه عمومی فرانسه در نوامبر ۱۹۶۸، ۵۶ درصد تماشاگران از برنامه‌های وقایع تلویزیون ناراضی بودند، ۱۰ درصد اظهاری نکردند و فقط ۲۴ درصد از آن رضایت داشتند.

حکومت بر عکس همیشه اظهار داشته است که واقعیت‌پذیری در تلویزیون رعایت می‌شود. آقای دولمالس وزیر اطلاعات اسبق فرانسه یک بار در جلسه نامهار مطبوعات خارجی اظهار داشت که: «تلویزیون سازمانی است در خدمت حکومت؛ حکومت ناشی از عمل است. پس

تلویزیون در خانواده و جامعه‌نو

تلویزیون نمی‌تواند
عقیده سیاسی مردم را
عوض کند

فقط تماشاگری که تحقیق
سیاسی نداشته باشد ممکن
است تحت تأثیر تلویزیون
قرار بگیرد

تلویزیون، روزنامه ملت است که به هرچه باشد کاندیداهای احزاب خردیاری کرد و برای خسایل سیاسی خود در برابر مردم تبلیغ کرد. کشور ماییم نمی‌ستند که تلویزیونشان یک سرو؛ عموم است و به سازمانی‌های سیاسی، برحسب اهمیتشان در مجلس، وقت معینی می‌دهد.

تلویزیون، روزنامه ملت است که به هرچه باشد کاندیداهای احزاب خردیاری کرد و برای خسایل سیاسی خود در برابر مردم تبلیغ کرد. کشور ماییم نمی‌ستند که تلویزیونشان یک سرو؛ عموم است و به سازمانی‌های سیاسی، برحسب اهمیتشان در مجلس، وقت معینی می‌دهد.

در تحلیل آخر، می‌توان گفت که در مورد سیاست، تماشاگران هرگز چیزی جز آنچه که مطابق عقیده سیاسی قیلی‌شان باشد قبول نمی‌کنند. آنچه تغییر می‌ساید یا می‌تواند تغییر یابد، تصوری است که از کاندیداهای خود دارند.

برای پاسخ به این موالات، باید

دسته اول به کشورهای دموکراتیکی تعلق دارد که این گونه برنامه‌های سیاسی در آن‌ها بسیار جاری است و هر رأی‌دهنده به خوبی بر وظایف خود و برکاندیدای خویش واقف است. تا حدودی مثل امریکا که مردم در آن پدر در پدر یادوگر اند یا چهارمی خواه و این نوع برنامه‌ها نیز از ابتدای پیدایش تلویزیون وجود داشته است. در این کشور تالیف تلویزیون بر نظریه سیاسی تماشاگران بسیار مطلع شدن است. دموکراسی نیزه‌مند قبل از این به چه کسی که خواهد نمی‌شود. الف) قدسوسی می‌گوید: «افرادی که خوب مطلع شده باشند، همشهری‌ها و اتباع کشورند، افرادی که بدمطلع شوند، هویتی نخواهند داشت» - و آندره دیلیزان اظهار می‌دارد: «به این ترتیب عینی بودن اطلاعات، در جوامع پیچیده‌ما، شرط اصلی ارتباط بین نیروهای اجتماعی شده است».

اطلاعات واقعی برای فرد، تضمین شایستگی است. انسان نمی‌تواند بدون ارتباط باشد. و ارتباط لازمه‌اش از ارادی است: از ارادی قضاوت، آزادی رذگری، آزادی پدیرفت، زان کشانو می‌گوید که یک تلویزیون «وقتی بد است که همشهریان سازد که بتوان بر آنها به اسانی حکومت کرد». اما آیا امروز آزادی برای فرد اطلاع گیرنده امکان دارد؟ در قرون پیش‌گیل از میلاد، در آن، سیاست عبارت بود از عمل چند هزار شرک و نمایندگان که در میدان شهر، زیر سایه اکرپول، بعثت می‌گردند. امروز، با وجود تلویزیون، تمام یک کشور، به هنگام مبارزه انتخاباتی، حضور دارد و حضورش نه تنها مستقیم، بلکه بصیری است.. و در سیاست، آیا می‌توان از ارادی و قدرت قضاوت خود را جلوپردازی کرچه حفظ کرد؟ بینهم هنگام مبارزات انتخاباتی به می‌گذرد.

سازمان انتخابات برحسب کشورها، شکل‌های مختلف به خود می‌گیرد، مواردی هست که هیچ سازمانی به مخالف خود حق رجوع به مردم را قابل نمی‌شود. کشورهای لیبرال وجود دارند که از ارادی تلویزیونهای تجارتی هستند و وقت تلویزیون‌ها را می‌توان برحسب بودجه‌های احزاب خردیاری کرد و برای خسایل سیاسی خود در برابر مردم تبلیغ کرد. کشور ماییم نمی‌ستند که تلویزیونشان یک سرو؛ عموم است و به سازمانی‌های سیاسی، برحسب اهمیتشان در مجلس، وقت معینی می‌دهد.

«ادامه دارد»

۱۲

هنر از دست رفته نویسنده برای تلوزیون

وی: بورجیلی
ترجمه عبدالله توکل

دو هزار و پانصد دلار می‌گرفتم) تهیه چهار پر نامه از این نوع بر نامه‌ها در یک سال بالاتر از حد متوسط بود. نویسنده‌گان بنام ممکن بود دستمزد پیشتری پیکرند و چند بر نامه‌های هم که دشمن خواسته باشد، به رشته تحریر داده و نهاده اما در چنین صورتی هم دستمزد این عده کمتر از آن بیلچ چهل و پنجاه هزار دلاری می‌شد که اسکان داشت از راهنمایی شدن تلویزیون بودند که به نام نویسنده آن- کارگردان یا تهییه‌کار گردید، هر قوت فوت، مسئول آمار و ارزشیاب و میکری دهنده مستقیماً تلویزیون ارتقا داشتند... و دیگری که من روابطه باشند تهییه‌کاری می‌کنند این کاری است که قصد دارند بیوسته این عده کمتر از آن بیلچ چهل و پنجاه هزار دلاری می‌شد... دو زکاری گمان می‌درفت که تلویزیون فیلم در سال بعدست پیاوند... این عده اگرچون ستایر فیلم و نمایشنامه‌های (که لایو) خوب نیست (سر هم بندی می‌کند، این کاری است که قصد دارند بیوسته اینجا مدهندند... دو زکاری گمان می‌درفت که تلویزیون هیجان و شرک و فرستن برای انسان فراهم بیارود که حقیقتاً فرصت افرینشند که باشند... و راهی باشند که هنر آثار انسان را جاذبیتی کند. این دوره بسیار زود سپری شد... و وقتی که تلویزیون در قالب کار پیشتر، مزد کمتری پرداخت، بدینی است که آن عده به راه آفتدند و رفند.

خلاصه، در هر کیفرخواست همیشه از گهکاران یعنی شبکه‌های تلویزیونی، اگرچه دهدگان، دوایر اندیشه و ایار و مردم - نام برده می‌شود، پنکارای کیفر- خواست راکد بماند. همه این چیزها درست است و همه این چیزها، بخلافی، قابل بخشش است. از شبکه‌های تلویزیونی، به عنوان موسسه بازگاری در هر اجتماع بازگاری، باید این انتظار را داشت که به کیفیت برنامه‌ها فقط به عنوان شکلی از روابط عموم توجه داشته باشد مگر آنکه بر نامه تلویزیونی خرج خودش را در بیاورد. اگرچه دهدگان نمی‌توان انتظار داشت که در قویی و تشریی آگوش‌هایشان، کاری به مخفقت داشته باشد. دوایر آگارکری و اذیای مردم باید به عنوان آئینه‌های

تلویزیون نفر و صرف نیرو و وقت بیدا کرده است... حتی در سه راه خوب هم بیدا کرده که ترجمه‌اش از نظر تران میکند - بعث جالبی دارد بر زمینه نویسنده و پیشماری که در طرف این چند سال صرف آن شده است، برخیزد و آن محاسن و معایب این بر نامه‌های زنده ادبیات در اماثله چندان شایسته توجیه به وجود نیاورده است. اشخاصی که در باره این سائل به بحث می‌باشند روشنگران عالم ادبیات راه آفرینش چنین ادبیاتی کوششی به کار نمایشنامه‌نویسی در تلویزیونی امریکا که درباره تلویزیونی میکنندگان و ایالت متحده و طرز کار کمیته‌های نهضتی آنها و وضع نمایشنامه‌ای تلویزیونی آمریکا میدهند، خواندنی است و لیز متواد و راهنمایی داده گذاشته باشد برای مهندسگان و نویسنده‌گان نمایشنامه‌های تلویزیونی...

تلویزیون به ایالات متحده رسید، سوالهای برای نویسنده‌گان ما پیش آمد که در تاریخ فرهنگ انسان ساقمه شدند. ساخته ای برای نویسنده‌گان بیدا شد که محتویات نمایشنامه تلویزیونی این دویسندگان زینه - کرد. این پروردی اگر بخواهد از گهکاران غلاف می‌گردند، من نمایشنامه... شناس از هر گز به مردمی پرخوردم که سرشناختی نمایشنامه تلویزیونی این دویسندگان زینه - نمایشنامه «هارتری» را دیده باشند... و اخواشان علاوه بر این، چشم چیزی که نمایشنامه شنیدم، از فیلم سینمایی آن حرف می‌زنند. چه کسان دیگری هم باید گهکار شمرده شوند؟ پیش از زینه به خرج نمی‌دانند. اما دیگر کان هم گهکار بودند. در دوره کوتاهی که در نیستین دهه ۱۹۵۰-۱۹۶۰ پیش از شنیدن و دیدن تلویزیونی شایسته‌ای که این دستگاه را با همان پیروزی و کامیابی به وجود آورد، تعداد کتابخوانان و روزنامه‌خوانان را داشتند. و حقیقته این که نمایشنامه شنیدم که می‌بایست بول کلاته در آن خرچ شود و ساختیا وقت، پشت سر هم، صرف آن بتواند... و گذشته از این چیزها، می‌بایست از هر مندان خواسته شود که این دستگاه را با همان پیروزی و کامیابی صفت داشته باشد، تعداد کتابخوانان و روزنامه‌خوانان را داشته باشد که می‌بایست بول کار بپرند. شاید بتوان گفت که مساله بیشتر از حد بزرگ و پیشتر از اندازه روش بود... می‌بایست از آنچه خیری که چشم دیگاری و یا شاخصهای زفاف شدند و بر تائیری که می‌بایست از اندامه روش بود... بیانات در بجهه‌هایشان داشته باشد، تأسی خودرند و در باره خودشان هم گفتند که اگر بین و بینی در کار بیانشند، بندور تلویزیونی این دویسندگان را روشن می‌کنند. هر گز تشیید که اهل ادبیات در باره قصت پیشتر در آمدیدرا آن یکی دو سال که من بی اندیشه باشند، پیشنهاد می‌کنم (تا واقعه

دست می دهد هنر دراماتیک نیست.
سلما اکنون آثار دراماتیکی از
تلوزیون پخش می شود اما قا آنچه که می
دانم، فیلمشناسی تله و سینما و مجدد ندارد... و قدیم

دام، هاشتماهه نویزیوپی و بود و دارند. نهد
حقیقی تاکلیزیوپی مه وجود نمایند. و اگر
یک نفر متعدد سخنرانی وجود داشت که به
ایدیات تاکلیزیوپی علاوه داشت و قادر بود
که ایدیات تاکلیزیوپی را بشناسند، پس این در
جزیران نقد تکلیزیوپی ممکن است که این آما-
هائی که میتوانستند نقد حقیقی را به وجود
بیاورند، اتفاقاً ای که نویزیوپی شنان داشتند.
تلخ بودند - ملایم - ملایم - ملایم -

لتویزون در جریان سالای گذشت، پیش از آنکه خود را به قالب تار درآورد، به قالب روزنامه‌ها درآورد است. یک روز از عمر خود را رس تا با تلویزیون پسر بردن، درست نماینده خواندن روزنامه پایان.

فاندیزی است که گاهی خوب و روزگاری داشته باشد،
وست، و تصویرهای خوبی دارد و گاهی بد
لوشته شده است (ونا) که تنادن که انتخاب
بلک روز نماید، بای تلوریزیون می‌شینند و
آمارگیری و ارزیابی هم بر حساب می‌آیند.
تلوریزون اکنون سمعه خوب دارد، مستحضرات
دارد، خوبی پالامول از ترقیات دارد...
و برای خودش دریافت‌هایی دارد و گفتارهایی
درباره فرهنگ و هنر دارد... و موقایعه‌هایی
دارد که مثل جمله‌های مطبوعاتی... و مثل
پیش‌ستمچه حوات و وزیری که اغلب پیر
آن سمعه های دارد و سرتی است، خوب می‌سازد... و
نمایشگاههایی دارد که مثل س مقامات های
روزنامه ها است...

و آگهی هم، همچنان، هست...
نهاشتانه های سر مقاله ای، اگر هم

از اقطاله سیاست‌گذاری نموده‌اید، اگرچه
توانید، درست مثل جهادی روزگارهای
دین و اسلامیتی با اعتماد بگند. مثلاً برای روزی
نماشتنمایی درباره وضع بد اطفال پدرمرده
و مادر مرد جنگ کرده شوتم و سپس
خوشحال شدم که عده مسافران از مردم آین
اطفال را به فرقه‌نده رسانیده و پیش از خانه خالی
شد. اما این نماشتنمایی ابدیات بود... نماشتنمایی
بریقاز مانندی هم که درباره سعادتکاران
لوریکی بوده بودم و در کارگاه نماشتنمایی
۱۰- خان داده بودم، ادبیات قبول.

خلاصه، ملریزون مون مثل روزنامه داستانی سلسلی دارد. داستانهای دنیالهار روزنامه، جاذبک اغلب بوده‌اند، شنیدن خوشمزه است... سیاری از این داستانهای گویی مستقیماً از این آثاری بازیاری و پیش‌بینی افراحته شده که هست. سیاری دیدن و سخنرانی است و پیر ماجرا و پالیسی... فقط عدد سیار کمی از این داستان‌ها خوشمزه و خنده‌آور است... و گاهی هم داستانی برای بچه‌ها هست.

دانستایانی دنیالهار قلم و مون نیز دست

لمسخه بدل داشتنهاي روزنامه ها است.
اما چه باید گرد؟

نویزین گری و مارک خوش زندگی چند
 جوانی را که روزی تو سینه خواهد شد
 از جب خوش بود رازد و بایش فرمت
 بدید که با اصول و رموز غایبا شنیده تلویزیون
 آشنا شوند. من گفتم تویزیون که افرادی
 که اگر چیزی را می خواهند هستند و اگر کوئی
 پای تلویزیون نمی شنند، به امسالات
 تویزیون را که تویزیون بینداشتند.
 اگر تویزیون که تویزیون بینداشتند
 مستند است، باید را روی رسید و تکامل شان
 دستگیری صورت دارد. اما این امر چنان روزی
 حقیقتی نیست و لطف می سند که گوشت
 نخستین بار در اینجا اینجا می شود

سخوهام دره از ده علیم نشینید که... باید
با ایستادن افراد فرمت داده شود که هر قبیله
باگره نیه کنندگان کار کند.

شکاری توپینده و قریشیه، توپینده
و کارگران، توپینده و قریشیه، کارگران
است که افغانستانه توپیں را مجاوزه می‌آورند...
چرا نایاب چین گروهی تکلیف داده شود...
و جرا نایاب به چین گروهی مأموریت داده
شود که ره هنله یک فیاضنامه تلویزیونی
بتوپینده و پخش کنند...

پایان

که خودش را قیم‌مان نمایش نهاده های سکنی
تلوزیونی به قلم می‌داد. این شخص جاک
گولد منتقد تلویزیونی و وزیر فیورگاتاون
بود... و من که از آن زمان نوشته های گولد
را خوانم، اخیراً دیکر چندان گرفتار نمی‌جع
و حیرت نمی‌شویم، زیرا که او مطلب ان روش
کلی است که در انتقاد تلویزیون بینا شده
است: نظریه از نمایش نامه جدی و سکنی
که گفته می‌شود، نمایش نامه جدی و وزیر
نمایش نامه بر همها یا نمایش نامه ای است که
پیام را با خود دارد.

را گلوبد زده است یا نه... آما در سوئنی های
هنری او بود که در تاپستان سال ۱۹۵۵
کلمه عجب و غریب رواج پیدا کرد که هر
روز یکشنبه به لغو اهانت باری، به «کارگاه

لمايش و کارگاههای دیگری تظییر آن تحول داده شد... این کلمه تماشته روانشناسی بود... و شما با این کلمه می-توانید گذشت از تنومندگانی که در پاستان ان سال شکست خورده بودند و ممکن بود از اتفاقهای روشنتر بهره برند، همه آن گذشتگان و پیشینان را که در واقع، یکانه تماشته های زیبای تلویزیونی را، در دوره حیات آن تنومند نداند، رسوسیه کرد.

از نویسنده‌ای بخواهد... (آن روز مادر بیر
لماشته و دیگری لازم نداشت) همچنان
که نویسنده‌گان این بوده است که
از شهادت تقریب و معتبر باشد. مگرید و غیره گوله که در آن زمان میتوان
بررسی نوشته‌های پیشوای پیشوای بود و هم گفت
که خواسته‌اند لاماشته‌های خواص درباره
مردم خوشنخست که با مسائل سعادت آزمیزی
روزی هستند، فرام یاورد.

و در میانی وقت بدستخواه اورده شده است
- خواه نایاشنامه روانشناسی پاپل و خواه
پیشنهاد - در هریشپکان تائیر گردید است...
این نایاشنامه ها پاپل به عرض این کارگاه
و بر مبنای پاپل بی موضوع است و از انجا
که با واقتی ارتباط دارد، بدرفتار با خوش
نمایانه بایان می پاید.
در این محیط قازمایی که بیدا شده
بود، از خواسته نشدن که طرح دویین
نایاشنامه خود را برای کارگاه نایاشنامه شروع
کنم... و روزی برای شروع داف و آنروز

استغنا کرده‌اند و نخواسته‌اند آزادی خودشان را در زمینه تدبیر شایعه‌های دلخواهشان از کف دیدند. هنداشان گرفتار تعجب در حیرت نشدم. قدری خوشحال بودم که کارگاههای نمایش را رها کرده‌اند.

در نوشتۀ های درودی از این حادث فرا رسید، ممکن است برخی از سازمانی‌ای تدبیر نمایت شوند... با اینهمه عقیده داشتم که هیچکس از این کارگاهها هر کسری را که قواندن مثل کارگاهی از آزاد شدن. مثلاً «استودیو ۱۰» پس از نمایش وحشت، یا چیزی های متعلقی ساخت، اگر چه سردیری می‌گفت که موافق مسئول برخانه طراحی نمائیم لازم است. املاط نوع وسندی

فکری که اسامی نایاب شنامه خواهد بود، ممکن است مال توانسته باشد، اما اغلب مال تنه کنده است یا ممکن است در جلسه کنفرانس پیدا شده باشد. قرار کار و کارگذشتگی شود که تویستنده و رزیر در طرح وقایع از نایاب شنامه روزه باشند. تا آنها که می‌دانند، همه نایاب شنامه را نوشتند و امسایر پروندهای آن دنیا اخلاق را خواهند داشت. خواهند داشت که

با من حرف زد و مرآ در انتخاب هر سیستم
پایزی داد، این پیزه را، اصول و مقولین کارگاه
نمیشنید بود... وسیله تعلیم سیار خوب برای
نمیشنید بود... و سهم نوشته شده در تصحیح
نمایشنامه پیر میزانی که بود، در هرجا که
اگران داشت نویسنده را در کار تقویت کرد
و دخالتی نداشتند. انسان به جلسه‌های تمرین
می‌رفته، هر روز ساعه‌ها را با هر یکسان
من خورد و درباره حک و اصلاح نمایشنامه و
نحواندن آن با کارگردان به گفتگو می-
نشست. نمایشنامه اگوند بال کارگردان
بود و نهیه کنندگان نمایشنامه دکتر

پرورد و پیغمبر سید حسن عسکری مسیح امیر المؤمنین دیگر
کار می کرند ...

بود و در انتظار شروع نمایش بود، و سری
خطاطی را که از دیدن کارگردان در کنار
بوهی، پرین دست داد، وارد گردید... من از
نمایش، شخصیت ترتیب داده شد، اما من
نمایشی در نیویورک تقدیم که نویسنده به
این ترتیب در جریان آن شرکت کرد چون خودی و فو
دلم را خواهد پیشمند، روشن کار، اما آنچه که
اطلاع دارم، اگرتون بسیار ذیل قیمه است
هریشگان، نویسنده، مولین قیمه، و
نمایندگان موسسه، در خود روز یوز از
نمایندگان با مددگاری ملاقات می‌کنند. تنه
فراشی های صحیح شده نمایشته به هریشگان
داده می‌شود تا آن را بخوانند، خواهند
نمایشته مودع مینیم دارد، همه گوش می-
دهند، در وایان، ممکن نهیشیده ای در
باره چند سطری از نمایشته مسئوی داشته

باشد. آنوقت هنرپیشگان می‌روند. نویسنده درین دوره، تهمه کنندگان کارگردان و نایاندگان موسسات را مکونه حلق و اسلاملار را که به نظر بررسد، پیشنهاد می‌کنند. نویسنده از آن پیشنهادهای را که پذیرفته شده است پذیرفته می‌کند. باید پیشوند می‌روند و هرچه روزگر همه این حلق و اسلاملار را صورت می‌دهند، عموماً نایانشانه تا ظهر خوانده می‌شود و کار حلق و اسلاملار که بدست نویسنده باید ترتیب نمایند تا ساعت ۵ تمام شوند. پذیرد. آنوقت نایانشانه را به کارگردان

پس می‌ردد و می‌کار خود می‌زند پاین امید
که دیگر حک و اسلام‌خواه در میان نباشد.
و احتمال ممکن است نهادنی‌شانه خود را آنرا
مشغله زیاد ندانند باشد... در موقع پیش
امانات کرد و نسبت به قبیره‌هاش که بسی
اچاچه اور در نهادنی‌شانه داد شده است بدرو
برایم بگویید.

پاشدند... و شاید باستثنی ممتازه نمایش،
جیوه هنریه دیگری هم در این مجله
حضور نداشته باشد... مجله ضیافت مال
مشتولین برای نهاد و دوستان و همکاران شیخ
تلوزیونی است. و یاد هم چنین پاشد...
برای اینکه نمایش، نمایش آنها بوده است.
اما در فیلم، نمایش آنها بود... مال که
بود. همه ما در آن شر کت داشتیم زیرا که
نهاد مان هنر بود.

پس از آن نمایشمنه نوشته شد و آن وقت مطلع بیدا کردم که رگاه نمایش و عده‌ای از نمایشی خوب بود چنان‌که شدید است. این حمله در جریان تئاترستانی که دو سه نمایشمنه یقلم نویسنده‌گان بازه کار نوشته شده بود، و بهایه‌ای برای حمله به آوردن و دافعه دست داده بود، شروع شدند بود.

卷之三

卷之三

A decorative border on the right side of the page, consisting of three vertical stripes. The top stripe is dark green with a subtle floral or paisley pattern. The middle stripe is black. The bottom stripe is light beige or cream. These stripes run vertically along the right edge of the page.

A vertical strip of green and white patterned fabric, possibly a decorative border or a piece of clothing.

A photograph showing a green, textured object, possibly a piece of debris or a small plant, surrounded by four black silhouettes of human figures.

تلوزیون خواستار آن بود.
لختستان نمایشنامه آزمایشی من در
تاقیستان سال ۱۹۶۰ که عمدای از پیشین
نویسنده کان نمایشنامه هایی تلویزیونی این
صحنه را برای اوشتن سیناریو و نمایشنامه
و داستان هایی کرده، به صدت گردانند کان
کارگاه نویش داد شد. بعضی از آنکه من
طے اول آم: نمایشنامه را به اتمام رسانیدم

شیوه اول که نیز ممکن است در اینجا آمده باشد،
تیپه کنندگان آن را در پرایه چشم دارند.
البته این کار برای آن یا زین سرعت انجام
نمی‌گیرد و ممکن است که نویسنده کار آزموده و قریب به دار
کشیده باشد. اما این اتفاق بخوبی خواهد بود.
داداشته، پیش از حد بیهودان آمده بود.
من را به نیویورک خواستند تا در دیگر آنرا
پیوسموس و چون به نیویورک رستم، در
میان خانه‌های جاتان دادند و ماشین تحریری
برایم پیدا کردند... حتی پیش از آنکه
با گنویسی شروع شنایمه را تمام کنم، دیدم که
ترکیه ای از هنر خیابانی که شدمام،
ما سیلو

و در سال ۱۹۴۵ که به درجه ستواری رسیده بود خدمتش تمام شد و به معلم بازگشت و دنباله فعالیت‌های هنری خود را گرفت، او با پالت‌گوادار و فرد - مشهور در فیلم «هوا»، هوای بیمار است «بازی کرد و بازیش در این فیلم هنر آن دهنده بیشه پاسخه را تحقیق - الشاعر قرار داد.

پس به اتفاق بتی هورتون در فیلم «دکتر ویلیام» بازی کرد، در فیلم «هازاره» با پالت‌گوادار هم بازی نمود، با کلودرائیز و وانداهندریسکس، در «اوای تسلیم» درخشید، فیلم «گاتسپی بزرگ» را به اتفاق آن‌لاد ساخت و در «خیابان‌های لاردو» همراه ویلیام‌هولدن و همچنین در «عروس‌ون‌جیفس» به



مکدونالد کاری (دکتر قوهام هورتون)

اتفاق ویلیام بورگاین بازی کرد و تازه ترین ارش روزهای زندگی است که از تلویزیون تماثی می‌کنید.

مکدونالد کاری در تاریخ ۱۵ مارچ ۱۹۱۳ در شهر سیوسکس ایوا (شوری) که پدرش فرماندار آن‌جا بود متولد شد و اکنون ۵۹ سال دارد. تحصیلات دستیانی و دبیرستانی را در زادگاه خود تمام کرده، پس برای تحصیلات عالی به نیوهمپشایر رفته و پس از اقامت کوتاهی در آن ذیان، رامی ویسکانسین شده و لیسانس خود را در رشته هنرهای زیبا از دانشگاه ویسکانسین دریافت داشته است.

فرانسیس رید (آلیس هورتون) و مکدونالد - کاری (دکتر هورتون) در «روزهای زندگی»

مکدونالد - کاری

چهره آشنای

مجموعه تلویزیونی

روزهای زندگی



اولین بازی من بود که در پرادوی روی صحنه آمد و با موقیتی بی نظری که کیانی پارامونت از من دعوت کرد به هالیوود برم. رفت و در فیلم «عزیزم دیرتر» نقش دکتر پرادوی را در مقابل روایاندا - راسل بازی کرد. عجیب اینجاست که از میان نسایشمندان تلویزیون بازیکر موفقی بود، در این تجربه‌های اندوخته در صحنه‌سینما نیز سالیانه که تحال بازی کرده‌ام آن‌ها بیشتر کل کرده و بین مردم اقبالی بودست آورده که من در آنها اینجاکر نقش «دکتر» بوده‌ام مثل همین «روزهای زندگی» که تماشاگران از تلویزیون مستید!

مکدونالد در مجموعه تلویزیونی «روزهای زندگی» نقش دکتر تام - هورتون، را این‌گونه می‌کند و دوستداران فراوانی برای خود فراموش آورده است.

مکدونالد، هنگامی که در رادیو نیویورک کار می‌کرد، بایتی هکسپر که دانشجوی هنرهای دراماتیک و هنرپیشه رادیو بود اثنا شد و این اثناش در سال ۱۹۴۱ به ازدواج منجر شد و حاصل ازدواج‌شان سه دختر و سه پسر است و آنها نویز هم در «بورلی هیلت» سعادتمندانه با هم زندگی می‌کنند.

مکدونالد - کاری بهترین کار هنری خود را بنام «جزیره بیداد» در ماه دوئن ۱۹۴۲ تمام کرد و مدتها بعد به نظام رفت و چون در نیروی دریانی بود راهی کرانه‌های اقیانوس آرامشد

تحصیل به گروه بازیگران «گلوب» پیوست و به تجربه نمایشمندان سنتگین پرداخت. او «هملت»، نقش پادشاه در «متوحولیت» نقش کاپولت، در مکتب رول مکاف و در جولیوس سزار نقش دیرتر، نقش دکتر پرادوی را در مقابل روایاندا - راسل بازی کرد. عجیب اینجاست که از میان نسایشمندان تلویزیون بازیکر موفقی بود، در این تجربه‌های اندوخته در صحنه‌سینما نیز سالیانه که دارای نام و نشان است و اکنون هم به هنرپیشگانی که در این راه گام می‌نمهد تعلیم بازیگری می‌دهد. خودش درباره ایام جوانی و روزگار پس از فارغ‌التحصیلی خود

می‌گوید: «خلی جوان بودم و هالیوود فاصله بین گنایم تا شور طلای شهرت را کوتاه و آسان می‌پسایند، درخشش «مکدونالد» در «روزهای زندگی» و شورت و مجبوبیت، آسان فراموشی است: او، از کودکی، سودای این کار را در سرمهی پرورانده، برای هنرپیشگی زحمت‌کشیده، درس خوانده و پس از پنج سال، لیسانس خود را در این رشته به دست او رده است.

علاقه خاص او در بازیگری و رشته تخصص در دانشگاه، کار روی آثار شکنپر است و همین امر است که بازی اورا تاحد مشخصی از سایر هنرپیشگان همطر ازش ممتاز کرده است.

«مکدونالد» پس از فراشت از «روزهای زندگی» بی دنبی تلویزیونی است که روزهای شنبه ساعت ۲۱/۳۰ (برنامه اول شبکه) پخش می‌شود. تبیه‌کننده آن ژنه بازی است و در استودیو NBC-TV در بوربانک کالیفرنیا تبیه می‌شود. مکدونالد - کاری (در نقش دتر

هورتون، طبیب سک شمر کوچک و استاد داشگاه) یکی از بازیگران اصلی این مجموعه تلویزیونی است که در سینما، تاتر و ایرا نیز چهره‌ای سرشناس است و ما اینک شما را بیشتر با او آشنا می‌کنیم.

برخلاف بعضی از هنرپیشه‌ها که توسط کارگردانی گفت می‌خوند و فاصله بین گنایم تا شور طلای شهرت را کوتاه و آسان می‌پسایند، درخشش «مکدونالد» در «روزهای زندگی» و شورت و مجبوبیت، آسان فراموشی است: او، از کودکی، سودای این کار را در سرمهی پرورانده، برای هنرپیشگی زحمت‌کشیده، درس خوانده و پس از پنج سال، لیسانس خود را در این رشته به دست او رده است.

علاقه خاص او در بازیگری و رشته تخصص در دانشگاه، کار روی آثار شکنپر است و همین امر است که بازی اورا تاحد مشخصی از سایر هنرپیشگان همطر ازش ممتاز کرده است.

صفحه‌گی از خطاب تلویزیونی سریال «روزهای زندگی»



داشتی یا از او بدمت می‌آمد؟	شوال: کار بد یعنی چی؟	عنیناً از مکالات ضبط شده اداره کننده
محمود: (با صدای خفه) بدم می‌آمد.	محمود: آدمکشی	جلسه و کودکان انتخاب شده بیش از هر چیز اینها شاشگران خردسال را
شوال: چرا؟ تو که گفتی خوب	شوال: تا حالا تو تلویزیون	در مرور آنچه بر روی سفنه تلویزیون
تفنگ در میکرد	آدمکشی دیدی؟	دیده اند آشکار پیازد.
محمود: با یام نگذاشت آنرا ببینم.	محمود: بهله	شوال: میچ ببرنامه تلویزیونی
شوال: ولی تو که تمام برنامه را دیده بودی و برای ما تعریف کردی؟	محمود: یک مرد بود، خودش را گشت. پلیس ها دنبال او میگشند.	میست که شاپغواهید آن را تماشا کنید و این اجازه را به شما ندهند؟
محمود: آخرش با یام گفت برو بخواب.	آخرس او را گرفتند. دوباره فرار کرد. بعد که او را گرفتند دو ساه زندانی بود. بعد او را پرداخت اتفاق که پرداز گاز بود، او را خفه کردند و کشند.	شادی: (کلاس سوم بعضی وقتها نمیگذارند برنامه ای را که چنگی است ببینم.
شوال: پلیس را بیشتر دوست داری یا کابوی را؟	شوال: تو این آدم را دوست	شادی: نه استثنی را نمیدانم.
ملحه: پلیس را.	شوال: پس از کجا میدانی	شوال: پس از میگذرانند
شوال: چرا؟		پس از میگذرانند از مدتی است که امکان دارد در تمام مدت من با تمام هنرها و نمونه های دیگر ارتباطی نداشته باشند. زمانی که با تلویزیون میگذرانند پس از پیشتر از مدتی است که امکان دسترسی تمام طبقات اجتماع نیست و نهود برخورد و تماش با اینها گاهی آنچنان پراکنده، فردی، گران و ذهنی است که در میان توده های وسیع، مخاطبین پس از پیشتر از مدتی است که امکان



● چرام بیان و پدران و مادران با یستی بالاطفال و نوجوانان درباره برنامه های تلویزیون بحث و گفتگو کنند؟

● انگیزه ترس بچه ها از بعضی
برنامه های تلویزیونی چیست
و چگونه میتوان این ترس را از
میان برد؟

شادی: نه من نمیرسم اما	شوال: از سرخپوست نمیرسم!	در پاره ای از کشورهای در حال توسعه
میگردند. همچویک از آثار و بیان های	شادی: سرخپوست کیه؟	بجهات میتوان گفت که اطفال بطور
وسایل ارتباطی جمعی نمیتوانند تا	محمود: سرخپوست یک دیوانه	متوجه میگردند. اوقات خود
این حد مخاطبین قساوون و از چهت	شادی: دیدم که را با چاقو	تماشاگران اینها میگذرانند
زمان تماشا، متعدد داشته باشد. حتی	شوال: با چاقو؟ شما میترمی؟	دارد در تمام هنرها و تالارهای هنری، در
سینما که یک وسیله ارتباط مدرن	شادی: نه من نمیرسم اما	دسترسی تمام طبقات اجتماع نیست و
جمعی است، در رقابت با تلویزیون از	میگردند. همچویک از آثار و بیان های	نحوه برخورد و تماش با اینها گاهی
جهت چلب تماشاگر احساس عجز	وسایل ارتباطی جمعی نمیتوانند تا	آنچنان پراکنده، فردی، گران و ذهنی
میگردند.	شادی: دیدم که را با چاقو	است که در میان توده های وسیع،
از طرف دیگر، اطفال و نو-	شوال: شما چه نوع برنامه ای	مخاطبین پس از پیشتر از مدتی است که امکان
جوانان را نمیتوان محدود به تماشای	را بیشتر دوست دارید؟	تماشاگران برنامه های حیوب تلویزیونی
برنامه های مخصوص آنها ساخت.	محمود: برname سرخپوستی	گاهی از رقم چند میلیون نیز تجاوز
واقعیت در تمام اجتماعات حکایت از	شوال: همچویک از خانواره	میگردند. همچویک از آثار و بیان های
برنامه های پر زمان میگذرانند.	کجا است. یا همیگر را با چاقو	مطالعه، شنیدن موسیقی، رقص به
این برname ها معمولاً از درک و فهم	شوال: با چاقو؟ شما میترمی؟	کنسرت، دیدن فیلم و تاتر و حضور
بهجهها پیدور است. آنها روابط و	شادی: نه من نمیرسم اما	در نماشگاه ها و تالارهای هنری، در
ازیش های مطرح شده را نمی فهمند و	میگردند. همچویک را میگردند؟	دسترسی تمام طبقات اجتماع نیست و
مقاهی های مخصوص آنها ساخت.	شادی: همیگر میگویند طلاقها	نحوه برخورد و تماش با اینها گاهی
این دارد که پچه ها اغلب تماشاگر	میزند.	آنچنان پراکنده، فردی، گران و ذهنی
برنامه های پر زمان میگذرانند.	شوال: با چاقو؟ شما چه نوع برنامه ای	است که در میان توده های وسیع،
در مقاولات گذشته به گفتگوی تویستگان	را بیشتر دوست دارید؟	مخاطبین پس از پیشتر از مدتی است که امکان
تریبیتی مغرب زمین با اطفال و نو-	محمود: برname سرخپوستی	تماشاگران اشاره کردیم و در غریب مورد
جوانان اشاره کردیم و در غریب مورد	شوال: سرخپوست کیه؟	دیدیم تماشاگران خردسال از درک و
دیدیم تماشاگران خردسال از درک و	محمود: سرخپوست یک دیوانه	فهم صحیح روابط عاجز بوده اند.
آزمایشی ساده و مقادی نیز در میان	است.	آزمایشی ساده و مقادی از اطفال ایرانی
زمینه روی تعدادی از اطفال ایرانی	شوال: سرخپوست دیده اید این دیوانه	انجام گرفت. در یک دیستان پس از
انجام گرفت. در یک دیستان پس از	شادی: دفعه اول که پرسیدم	و دخترانه ملی با ۲۵ نفر داشت امور زبان
کلاس های اول ایندادی تادرور راهنمایی	گفتند تو نمیرسمی!	کلاس های اول ایندادی تادرور راهنمایی
(۶ تا ۱۲ ساله)، راجع به تلویزیون	شوال: شما چه نوع برنامه ای	(۶ تا ۱۲ ساله)، راجع به تلویزیون
بطور کلی و تمدادی از برنامه های	را بیشتر دوست دارید ما.	بطور کلی و تمدادی از اطفال راهنمایی
مورد ملاقه آنها سعیت کردیم. بهجهما	محمود: نه	در مدارس و مؤسسات آموزشی راجع
از این گفتگو بیش از اندازه استقبال	میگویند دیده اید؟ پس چرا	به سینما و تلویزیون که اطفال و
کردند و این نکته نشان میداد هرگاه	محمود: بعضی وقتها	نوجوانان روز بروز برخورد و موضع شری
در مدارس و مؤسسات آموزشی راجع	است.	تا چه حد با استقبال و توجه عمومی
به سینما و تلویزیون که اطفال و	شوال: از سرخپوست نمیرسمی؟	روی و خواهد شد. گفتگوی زیر که
نوجوانان روز بروز گفتگو بشود موضع	محمود: نه	
میترمی؟	شوال: از کسی که کار بد	
میگردند؟	میگویند دیده اید؟ پس چرا	

را به مردن زده بود.
سؤال: از کجا فهمیدید?
سرین: برای اینکه میخواست زن خوش را بترساند و قلب او را از کار بیاندازد و بعد که زن او ترسید و به زمین افتاد او چشمهاي مصنوعي خود را بپرورد و روی پا ایستاد.

سؤال: بعدا چطور شد?
سرین: پليس آمد و او و همسرش را دستگیر کرد.
سؤال: شما که فهمیدید مردن یا کشته شدن او واقعی نبود چرا ترسیدید?

سرین: چون یکمرتبه چشمهاي او را دیدم و اول نمیدانستم که نمرده و بازی درمیاورد.
سؤال: اگر میدانستید نیتی رسیدید?
سؤال: نه خوب!
سؤال: از کجا میدانید?
سرین: برای اینکه اگر این دفعه فیلم را بینم نیتی رسید.
سؤال: پس چرا الان میترسید؟
رضاء: من فقط از آن صحنه میترسم.

سؤال: فکر میکنید بجهه هائی که این فیلم را دیده اند مثل شما از این سخن ترسیده اند؟
رضاء: نمیدانم
سؤال: چرا از دوستانشان نیتی رسیدید؟
رضاء: فکر کردم آنها ترسیده اند ممکن است من مسخره کنم.

سؤال: شوال: الان چی؟
رضاء: این فکر میکنم هر کس یکمرتبه چشمنش به این سخن اتفاده ممکن است ترسیده باشد.
این قبیل گفتگوها همیشه قادر به از میان بردن ترس اطفال نیست. اما همانطور که گفتیم در تخفیف آن میتواند مؤثر باشد. در این بحث و گفتگو براي معلم، بجهه ها و چند نفر از پدران و مادران آنها روشن شد که کاهی میتوان با راهنمایی اطفال قبل از دیدن برخانه ها و فیلم هایی که محته های و مشتمل باشند، اطفال، ضمن آنها به چشم میخورد از میزان ترس و وحشت اختلالی ایشان بمقابل قابل ملاحظه ای کاست. پدران و مادران علاقمند، فی المثل میتوانند با اطلاع قبلی از برنامه هایی که بخش میشود یک مقدار آنادگی ذهنی برای فرزندان خود فراهم سازند و در صورتیکه نیتیواند آنها را از دیدن برنامه های منع کنند لائق با توضیحات خود از شدت پرسخورد ناگهانی طفل و برنامه ترسناک بگاهند. یکی از مادران که در صورتیکه حضور داشت معقد بود در صورتیکه تلویزیون خلاصه ای از متن برنامه های خود را در اختیار عموم قرار بدهد و در شرح آنها به نکاتی از این قبیل پیدا شد ترسیدید؟
رضاء: (۹ ساله): چشمهاش از حدقه بینندزد بود. بد جوری نگاه میکرد.

سؤال: چه کسی را کشته بود؟
رضاء: اورا نکشته بودند، خودش

و نیتیواند آزادانه سخن بگویند.
سؤال: یکی دو بار بصورت های مختلف تکرار شد سرانجام یکی از امثال پسر، به دختری که کثار او نشسته بود اشاره کرد و گفت:

این از تلویزیون میترسد.
دخترک بیش از اندازه ناراحت شده بود و حرف دوست خود را بشاره س اذکار کرد. باو گفتمن خیلی از پیچه ها که برای ما نامه نوشته اند از تلویزیون میترسند. پیچه دیگری که گویا جرات کافی پیدا کرده بود دست بلند کرد و گفت:

منهم گاهی از تلویزیون میترسم.

از او خواستیم اسم برنامه و نوع ترس خود را بگوییم، اخبار و

داشت: از برنامه ای که شیع داشته باشد میترسم، هروقت شیع ظاهر

میشود چشمهاي را میبینند.

اعتراف سادقانه اور دختری را که گفتیم بوسیله دوست خود تمیم به ترس از تلویزیون شده بود وادرد به محبت کرد. او گفت از یک برنامه با سنتی پیش، روز ۵ شنبه پخش شده و امسش را بیاد ندارد مستحب ترسیده و گاهی خواب آن را میبیند.

طفل گفتگو که بزرگتر بود حرف او را تائید کرد و با اینکه اسم

و موضوع برنامه معلوم نشد گوییا سخن هایی که دران قهرمان کشته میشد باعث ترس چند نفر از بجهه ها شده بود.

در یک جلسه دیگر، بینین

ترتیب ساله ترس اطفال از تلویزیون

دبیال شد. در اینجا اطفال ۱۰ - ۱۱

ساله از فیلم پیشانی «شیطان مختار»

در اینجا گوید چیزیات و قایقی و حادثی

دراماتیک نایاب داده مشود، احسان

وحشت میکنند. البته میزان این ترس

بعدی نیست که آنها را از تماشا و

تقطیع برنامه ها باز نارود. آنها گاهی

برای چند لحظه جین دیدن سخن

پیا واقعه هیجان انگیزی که بصورت

دراماتیک نایاب داده مشود، احسان

وحشت و اضطراب میکنند و بعداً آن

برای یک طفل ۱۰ ساله که از دیدن

فیلم های وسترن و کاپویی لذت میبرد

میتوان قبل از هرچیز تشریح کرد که

دبیان نایاب از اجزا و عواملی تشکیل

میشود که هرچند از واقعیت اتفاق

شده اما باعث سرگرمی و تفریح

تماشاگران میتواند استثنائی، مبالغه

آمیز و حتی در مجموع غیرواقعی

باشد.

گفتگو با اطفال میتواند گاهی

در حد یک روش روان درمانی اطفال

را از خطر تأثیرپذیری بیش از اندازه

از تلویزیون باز دارد. این روش را

تنهای نایاب در مورد برنامه های درام

و نایاب بکار گرفت. در کتاب «گفتگو

در باره تلویزیون» میبینیم که توسعه

در تمام زمینه ها از این روش استفاده

کرده و معتقد است که روش کردن

ذهن اطفال و توجهانان در مورد کلیه

برنامه های (موسیقی، اخبار، فیلم های

مستند و غیره) ضروری است. این

امن به آنها فرست میهد او لا به این

قبلی برنامه ها که ممکن است بدلی

جهنمه سرگرمی کم و بحدود، از دائره

توجه آنها بدور بیاند علاقمند بشوند.

لایه ای از مقامی و نکاتی که در اصل

مورد نظر بوده بی اعتنای نگذردند.

در اجرای برنامه گفتگو با

اطفال، پدران و مادران و سؤالات

آموزش و تربیتی میتوانند روش های

زیرا را که مورد تائید و توصیه

نویسنده گان تربیتی بوده با توجه به

امکانات و احتیاجات خود بکار گیرند.

مليعه: چون پليس اسلحه بر-
داشتنش از کاپویی بهتر است و
با هوش تر هم هست.

سؤال: چرا آدمهایی که گفتی
کار بد میکنند؟

مليعه: چون گدا هستند و پول
ندارند و میخواهند پول های مردم را
پیدا نند.

این گفتگو با اطفال ادامه دارد
و در هر لحظه آن میتوان نوشه های
فرآوانی از مقامی غلطی که اطفال

از برنامه بورگسالان کسب کرده اند
بدست داد.

هر پدر و مادری میتوانند

از تماشای یک برنامه درام، با اطفال

خود بگفتگو بنشینند و ضمن شنیدن
و چوایانی که با او ردو بدل میکنند

با آنها در ذهن فرزندشان گاه کاملاً

غلط جای گرفته اشنا شوند.

البته میتوان امیدوار بود که در آینده،

تعلیم و تربیت صحیح، و برخورد

عقایله با واقعیت، پیاری از این

مقامیم را برای طفل دوشن سازد،

اما این احتمال نیز در میان خواهد

بسود که پاره ای از آنها زیست پس ای

انتباهمات و تعصبات غیرمنطقی د

دانی او شوند.

گفتگو با اطفال میتواند با آنها

کم کند لاقل تا حدی که امکان دارد

روابط، ارزش ها و مقامیم را بصورتی

که هست درک کنند و یا بی جهت نشینند

به آنها علاقه و توجه میذولند

در اینجا نایاب از اجزا و عواملی تشکیل

میشود که هرچند از واقعیت اتفاق

شده اما باعث سرگرمی و تفریح

تماشاگران میتواند استثنائی، مبالغه

آمیز و حتی در مجموع غیرواقعی

باشد.

در حد یک روش روان درمانی اطفال

را از خطر تأثیرپذیری بیش از اندازه

از تلویزیون باز دارد. این روش را

تنهای نایاب در مورد برنامه های درام

و نایاب بکار گرفت. در کتاب «گفتگو

در باره تلویزیون» میبینیم که توسعه

در تمام زمینه ها از این روش استفاده

کرده و معتقد است که روش کردن

ذهن اطفال و توجهانان در مورد کلیه

برنامه های (موسیقی، اخبار، فیلم های

مستند و غیره) ضروری است. این

امن به آنها فرست میهد او لا به این

قبلی برنامه ها که ممکن است بدلی

جهنمه سرگرمی کم و بحدود، از دائره

توجه آنها بدور بیاند علاقمند بشوند.

لایه ای از مقامی و نکاتی که در اصل

مورد نظر بوده بی اعتنای نگذردند.

در اجرای برنامه گفتگو با

اطفال، پدران و مادران و سؤالات

آموزش و تربیتی میتوانند روش های

زیرا را که مورد تائید و توصیه

نویسنده گان تربیتی بوده با توجه به

امکانات و احتیاجات خود بکار گیرند.

سؤال و جواب

در جلسات دوستانه ای که از

شعر و قصه امروز دنیا

مجرای شب

شب	عذاب
خنک	هر دن جون جاؤ کان تفیده
من نماید	بر سراب
جون	یا کر کی آله
بوست	از میانه در بیا
این خانه به دوش	به اوین درختها
قوز کرده	جون که بر
زرم با برف	دیگر نمی تشد
رخت می کند	اما نه زیستن به زاری
جون برگی	جون یک سرمه‌ی کور
مجاله	

هر
زمان
از ما
خشن و خشن
نمی خواهد

قالیچه

می دود هر رنگ و که می تشدید
در رنگهای دیگر
نهایت بودن اگر
تفاشش کنم

خواب

کاش
مثل این ده بودم
که آهته من شود
با این
در قلب ای
از برف

خانه‌ی من

یکه خورد
بعد داد
از شرق
می بنداشم آوارش کرده‌ام
برای این دنیا



جوزپه اونکاره‌تی

GIUSEPPE UNGARETTI

ترجمه‌ی فرد خسروانی



جوزپه اونکاره‌تی - شاعر ایتالیایی - در ۱۸۸۸ در اسکندریه زاده شد، در مصر. آنجا به مدرسه‌ی فرانسوی میرفت تا ۱۹۱۲. در این سال از مصر به پاریس رفت و در «کولیو د فرانس» و «سین» به تحصیل پرداخت و دوستی یافت با کسانی چون آپولینر، پیکاسو و پراک. در ۱۹۱۴ شروع کرد به همکاری با مجله‌ی «Lacerba» و «بابروز» چنگ که میلان رفت. سال بعد او لین شعرهای در همان مجله درآمد و در ۱۹۱۶ او لین دفتر شعرش. در ۱۹۱۸، در بیان چنگ، در پاریس مستقر شد. در ۱۹۱۹ دفتر کوچکی از شعرهای فرانسوی را بچاپ رساند. در این زمان خبر نکاره‌روزنامه‌ی «Il Popolo d'Italia» در پاریس بود. دفتر دیگری از شعرهایش هم در همین سال منتشر شد. در ۱۹۲۰ ازدواج کرد، زمانی که برای سفارت‌کیرای ایتالیا در پاریس کار می‌کرد. در ۱۹۲۱ پیوست و در وزارت امورخارجه مشغول کار شد. در ۱۹۲۵ دفتری داشت و در ۱۹۳۰ پسی - که نسال بعد مرد - در ۱۹۲۶، برای چند مخدراتی، به فرانسه و پاریس رفت و در ۱۹۳۱ با مأموریتش از سوی روزنامه‌ی «Gazzetta del Popolo»، به مناطق مختلف ایتالیا، به کورسیکا، به هلند و مصر، در ۱۹۳۳ سخن‌آئیه‌ای داشت در سراسر اروپا. مجموعه‌ی شعر «Sentimento del Tempo» هم در همین سال درآمد. در ۱۹۳۶، که در پژیل بود، کرسی ادبیات ایتالیائی را داشت در دانشگاه «من پاولو». در ۱۹۴۲ به ایتالیا بازگشت و در دانشگاه رم استاد ادبیات معاصر ایتالیایی شد. در همین سال انتشارات «Mondadori» شروع کرد به چاپ دوره‌ی کامل آثارش. گردانده‌های از سوتانهای شکسپیر در ۱۹۴۴ درآمد. در سال بعد «Poésie dispersé»، در ۱۹۴۷، در ۱۹۴۸، در ۱۹۴۹، که در پژیل بود، کرسی ادبیات ایتالیائی را داشت در دانشگاه کونتکواری اسپانیایی و از مالارمه‌ی فرانسوی. در ۱۹۴۹، مجموعه‌ی نوشی بود به نام «La Terra ۱۹۵۰». در ۱۹۵۰ «Il Pouero nella Città». در ۱۹۵۱ «Promessa» را به چاپ داد و گردانده‌های را از راسین فرانسوی، و در ۱۹۵۲ «Un Grido e paesaggio» را. همسرش در ۱۹۵۸ درگذشت. دو سال بعد او مجموعه‌ی دیگری انتشار داد و معرفی هم بیان پن کرد. مجموعه‌ی نثر رئیس جامعه‌ی نویسنده‌گان اروپایی انتخاب شد. در ۱۹۶۴ داشت در ۱۹۶۵ گردانده‌های داشت در دانشگاه «کلمبیا»، نیویورک. در ۱۹۶۵ میلان داشت در سوئیس، ویلامبلیک انگلیسی درآمد. در ۱۹۶۹ شعرخوانی‌ای داشت در «Vita d'un Uomo» از طرف آلمان و آمریکا. مجموعه‌ی کامل شعرهای هم به نام «Vita d'un Uomo» در میلان انتشار یافت، و دیری نگذشت که مرگش پیش آمد.

توضیح: گفتگو با احمد شاملو و بررسی کوتاه درباره شعر او، که در صفحه شعر امروز دنیا شماره ییش چاپ شده، از همکار ما منوچهر آتشی بود.

شیر

از کویستف مکل

دوباره بیاید به دین خانه ام، انتظارش
را اما نداشت. در آغاز تابستان مردی
دیدم روزی سنجن یهق و سوار خری،
برگزارهای دور رودخانه، به داشت
می آمد. سر ریسمان درازی یک جند
عظیم سرخ چلپیش در هوا معلق بود،
که آن بالا در باد دایرهایی می زد.
سوار پایین رودخانه می راند. ما به
فریاد سلاماً دادیم و سوالاً کردیم
چوایها بودیم، اما، با فاحشهای که
در میان بود، از هم هیچ نفهمیدیم.
به دلم افتاد که شاید سوار به دلیلی
رابطه‌ی داشته باشد با شیر. اما دور
که شد، پژوهی از پادرنفت. هفته‌های
پیاپی، هیچ چیزی اتفاق نیفتاد؛ من هم
دنیال کار خودم بودم. یک روز عصر در
تایستان، هنری آن لطف رودخانه
ایستاده بود، یک ماهی سیاه هم به
دهان داشت، بی شکاب هم کهکشی نوشید،
من توانت این را میان دندانهای نگه
دارم، خرکه می دیدم، با چند خیز تند
برگشت و پنهانی داشت را پا به دو
گذاشت. ماهی را به دهان گرفته با
خود برد. داشت تاریک می شد، خر
از نظر نایدند شد.

باز تا زمانی دراز هیچ چیزی
اتفاق نیفتاد. تایستان میاندشت تایید.
مطابق معمول، من کار خودم را
می کردم، و توی گرما و روشنایی
خودم را می بردم. تمام شب پنجه‌ها
و درهای خانه ام چارتاق واز بود،
تا نسیکی تو بوزد، و گرما را که
روز نوی اتفاق اینبار شدید بیاراند.
گاهی به ذکر شیر بودم و با خوشحالی
به فکوش بودم. اما دوباره تدبیشم.
اواخر تایستان، با ظهر داغ که
بالای داشت لرزان بود، سوار روزی
را پایین رودخانه نزدیک خانه ام دیدم.
پشت سرش، بسته به ریسمانی، شیری
که یکسان توی خانه ام بود قدم
برمی داشت. روی گرده‌ی شیر، چند
عظیم سرخ نشسته بود که خیلی از
شیر بزرگتر بود. چند ماهی سیاه را
به متنقارش داشت. شیر می نمود که
چند را سنجن می باید؛ پنهان آهسته
می گذاشت و با سر اویزان گام
برمی داشت. این کاروان کوچک درست
از در خانه ام گذشت. شیر، چندوخر
نگاه کردند، مم درگاهی خانه ایستاده
بودم. مرد روزی سرگرداند، و با
چاکهای سفید چشمهاش به من زل
زد. در ازترین نگاه را شیر به من
انداخت، امیدوار بودم که گردد، شاید
برای شربتی آبخنک، دم خانه ام توپقی
کند، اما گذشتند و آرام آرام پایین
رودخانه در دشت محو شدند. زمان
درازی دنبالشان خیزه بودم. آن روز
هیچ یک کارم نرسیدم.

گرده را دیگر هیچ وقت باز
نگاهم. همسایه‌هایم که فرسخها
دوروت لب رودخانه روى تهمه بیس
می بردند، به یاد دارند که آن روز
دسته را دیده‌اند. بیش از این اتفاق
نیفتاد. گاهی به یادشان می افسم؛ و
روزهایی که به فکر شیر می افسم،
اغلب به کار عادیم نمی رسم.

ترجمه‌ی تینا شهرستانی

این تنها چیزی بود که آنسال
درخانه ام لب رودخانه اتفاق افکار.
و اقليه‌ی دیگری نمی توانم به داد بیارم،
سوای آنچه به کارم مربوط می شود، و
مهم نیست. زستان آمد و رفت.
رودخانه آویخت که از بین آزاد مانده
بود چون که چریان سخت پرزوی
داشت.

آنسان به روشی بین شد و پر
برف، آویخت. دور و نزدیک، بیدار
این جا شیری بود، و غریب کنار
من می خوابید. بعد شیر ترکم کرد.
اولین برف توی هوا بود، یک روز سیم،
در گرگ و میش، بلند که شد تکانم
هیچ نندیدم.

بهار، باخانه‌گرفتگی می خواهد
نمی از تبرهای بام را نو کردم،
چوبی‌شی و سنجاقش تازه انداختم،
و مطابق معمول بی کارم می رفتم.
کلکهای رود بزرگ را رو به دریا
می راندند. هنوز امید داشتم که شیر

شیر تشكیر کرد و گوشتی را که با
خود از رود بودم برایش گذاشت
بیرون.

شیر اغلب، وقتی لب رودخانه
به ماهیگیری می ایستادم، کنار
سرما، سیز و شش کنار، من
می کرد و مؤدانه به من می نگریست.
وقتی پن هیزم‌شکنی می رفت، سر تا
مر چنگل همراه بود (هیچ کجای
دیوارهای خانه، یا روی آستانه، در
افتاب می لمیدم. من مطابق معمول بی
کارم می رفت و او را ضم روز با رها
می دیدم).

یک روز که داشتم برای مدتی
ترک خانه می کردم، به شیر گفتم. تو
فکرهای خودت را باید بکنی که در
غیاب من، که شاید به روزها بکشد،
می خواهی توی خانه سرکنی بیا بیرون،
چون که در را می خواهم قفل کنم.
جای جواب، شیر براستانه دراز کشید،
من هم داشتم درخانه قفل نمی خواهد.
دیگر رفت و خاطرم چمع بسود. با
بارانهای آخر سیستانی که بی‌گشتم،
شیر، با چشم باز، درست در پاشنه‌ی
در لمده بود. من که دیدم، از خانه
گذاشت بیرون رفت. در خانه همچیز
مان جوری بود که موقع رفتم. از

شیری شب توی خانه ام آمد و
در کسار من دراز کشید. او شش
نمی داشتم شیرست. شنیدم چیزی نی
و تپ و کومال، میان خانه ام که درهای
پت و پهن و تیره توی اتفاق می آید،
مرا بیکشید و کشام روزانه کشید.
بعدش، توی تاریکروشنا، دیدم یک
شیرست. نفسی عمیق و منظم می کشید
و زود خوابش برد، اینطور می نمود.
پالش بیو شاک و برقک می داد، زین
تر با طراوت و بوی جانوری و حشری
که حسایی کیم می کرد، می شدگشت
که شیر خیس بود، از پوستش نم
می چکید، دور تادورش خنکا می پراکند.
حتا پهناهی رود را شنا کرده بود، تا
به من رسیده بود.

پایین بود، بادهای خنک از داشت
می گشتد و ترویازه توی خانه ام
می‌امداد که هنوز از تایستان گرم
بود. از آن فلات بلند می‌امدادند، یا از
دریا، و می‌شد شنیدشان، بلند، در
دل شب. آن شب خوب خوابیدم. شیر
هم می نمود که آرام و خوب خوابیده
است؛ نزدیک سیم، بدنش گرم‌ایم
داد. در گرگ و میش صیم من بلند
شدم؛ شیر برشاسته بود و جلوی
خانه ام استاده بود، چایی که، وقتی
 ساعتها بعد از اتفاق درآمدم، هنوز
هم ایستاده بود، چشم به رود بزرگ.
من به او اشاره‌ی کرم و با
گوشتی که در خانه داشتم خوارکش
دانم. چشم داشتم که شیر حالا چند
کلامی با من گفتگو کند، اما که شق
خاموش بود. درست، او گاه به گاه،
با چشمای تاریکش، به من نگاهی
می کرد، اما انگار که چیزی نداشت به
من بگوید. دست آخر، از این که با من
گفتگو کند منصرف شدم. اغلب به
زبان خودم با او حرف می زدم، گمان
می کردم نشانه‌هایی از این که جواب
داده از خودش نشان می داد.

شبیهای بعد را شیر بازهم کنار
من می خوابید. نزدیکی خانه‌ی من
روزها گذراند. می دیدمش، سراسر
خوشید، سیاه، روی پیهی می ایستاد،
و درجهٔ دریا خیر می شود؛ می دیدمش
لب رودخانه می ایستاد، و با سری
خیمه در آب روان نگاه می کند. گاهی
میان خانه ام یورته می رفت یا کنار
دیوارهای خانه، یا روی آستانه، در
افتاب می لمیدم. اغلب به
کارم می رفت و او را ضم روز با رها
می دیدم.

یک روز که داشتم برای مدتی
ترک خانه می کردم، به شیر گفتم. تو
فکرهای خودت را باید بکنی که در
غیاب من، که شاید به روزها بکشد،
می خواهی توی خانه سرکنی بیا بیرون،
چون که در را می خواهم قفل کنم.
جای جواب، شیر براستانه دراز کشید،
من هم داشتم درخانه قفل نمی خواهد.
دیگر رفت و خاطرم چمع بسود. با
بارانهای آخر سیستانی که بی‌گشتم،
شیر، با چشم باز، درست در پاشنه‌ی
در لمده بود. من که دیدم، از خانه
گذاشت بیرون رفت. در خانه همچیز
مان جوری بود که موقع رفتم. از



دوباره بیاید به دین خانه ام، انتظارش
را اما نداشت. در آغاز تابستان مردی
دیدم روزی سنجن یهق و سوار خری،
برگزارهای دور رودخانه، به داشت
می آمد. سر ریسمان درازی یک جند
عظیم سرخ چلپیش در هوا معلق بود،
که آن بالا در باد دایرهایی می زد.
سوار پایین رودخانه می راند. ما به
فریاد سلاماً دادیم و سوالاً کردیم
که شیر پایین اتفاق نیفتاد. اما، با فاحشهای که

در میان بود، از هم هیچ نفهمیدیم.

به دلم افتاد که شاید سوار به دلیلی

رابطه‌ی داشته باشد با شیر. اما دور

که شد، پژوهی از پادرنفت. هفته‌های

پیاپی، هیچ چیزی اتفاق نیفتاد؛ من هم

دنیال کار خودم بودم. یک روز عصر در

تایستان، هنری آن لطف رودخانه

ایستاده بود، یک ماهی سیاه هم به

دهان داشت، بی شکاب هم کهکشی نوشید،

من توانت این را میان دندانهای نگه

دارم، خرکه می دیدم، با چند خیز تند

برگشت و پنهانی داشت را پا به دو

گذاشت. ماهی را به دهان گرفته با

خود برد. داشت تاریک می شد، خر

از نظر نایدند شد.

باز تا زمانی دراز هیچ چیزی

اتفاق نیفتاد. تایستان میاندشت تایید.

مطابق معمول، من کار خودم را

می کردم، و توی گرما و روشنایی

خودم را می بردم. تمام شب پنجه‌ها

و درهای خانه ام چارتاق واز بود،

تا نسیکی تو بوزد، و گرما را که

روز نوی اتفاق اینبار شدید بیاراند.

گاهی به ذکر شیر بودم و با خوشحالی

به فکوش بودم. اما دوباره تدبیشم.

اواخر تایستان، با ظهر داغ که

بالای داشت لرزان بود، سوار روزی

را پایین رودخانه نزدیک خانه ام دیدم.

پشت سرش، بسته به ریسمانی، شیری

که یکسان توی خانه ام بود قدم

برمی داشت. روی گرده‌ی شیر، چند

عظیم سرخ نشسته بود که خیلی از

شیر بزرگتر بود. چند ماهی سیاه را

به متنقارش داشت. شیر می نمود که

چند را سنجن می باید؛ پنهان آهسته

می گذاشت و با سر اویزان گام

برمی داشت. این کاروان کوچک درست

از در خانه ام گذشت. شیر، چندوخر

نگاه کردند، مم درگاهی خانه ایستاده

بودم. مرد روزی سرگرداند، و با

چاکهای سفید چشمهاش به من زل

زد. در ازترین نگاه را شیر به من

انداخت، امیدوار بودم که گردد، شاید

برای شربتی آبخنک، دم خانه ام توپقی

کند، اما گذشتند و آرام آرام پایین

رودخانه در دشت محو شدند. زمان

درازی دنبالشان خیزه بودم. آن روز

هیچ یک کارم نرسیدم.

هجوم هیاهو

علی مراد فدایی نیا
از کتاب «برج های قدیمی»



خاکستر.

من گفتم، صبحانه مان را در مه بیابیم که
نیاپندمان.

یه حرف کوچیک و است داشتم من گفتم،
نه! ول کن، می خواه پرده رو کنار بکشم تا
سایه تو بهتر ببینی.

اینطور نیس!
باور نمی کنم اگه تو بخوای بگی، من دونی
تونس یه خورده پدر سوختگی می خواهد که تو رگت تو
آرزو داشتم که بیاشی، خونه منتظرت میمونه،
یه عالم طراوت رو مؤههات نقره کاری میشه، هی!

خل، میدونی که!
اتاقهای مرتبط، پیشانیم را نشانه میگیریم
و میگذشیم. فقط بو میگردیم. اعداد برای همیشته
میمانند. شک نیست - مشکوک بودن نگاهی است که
تو می خواهی با آن ستارهها را کشف کنی. اما
اینکوئه که میگذری، پله های مداوم را نجات نمی دهد.
با همان صدا گفت، نه من دیگه نمی تونم، خسته
شدم. آقایون. خانوادا، من واسه این نیوهدم. من
محاجه نیستم، میدونین، یه هیز ساده می خواه بینهای
شما بگی، می خواه بگم که علوفت کامی و قتا که
نه، اغلب، آدمو خنگ میکنه، تلافی عوض اویند
اینطور نیس، اصلاً اینطور نیس.

این، جرات نبود. صدایی که برمیگشت بسوی
میشکستم، که این اتاقهای مرتبط را مربوط ندانم.
اقبال را ششانه داشتم، و وقتی سرف میامد،
میخواستم خوابم را طولانی تر کنم. تا افسوس هایم
را افسرده بشناسم، و گلهاشی که جدار خانه ام را
شكل من داد، نفس بکشم. برق، جاده می پوشاند.
خوابم به راستای خواب دیدن می پیوست. پرسی
کوچک که سیاره بود، سیز، سیز می خلیدی،
می غلتاند، زمینگی ی گیسوانش را، پشت پشت
من دیگه ام. کنار جوی، آب، می تشنست، سیز میشد،
بر کنجهاده می پوشاند، خوابم سیز میشد، سیز میشد.
می ماندم. که ماندم نماندم. به حسرتی که از
گونه هایم جرقه می زد می رسیدم. می رسیدم به
اتاقهای مرتبطی که شانه ام به نشانه بود و اتاق
من تبیط.

خواب!

این سان که تو را بشناسم این سان. هیبتی
در آستان پله ها منگ شد. گفتم اتاقهای را
من دیده ام. بسیار گفتم. گفتم آن اتاق مرا
میکند، میکند، میکشاند. این خوب نیست. این
ذلت است. تنها همه روی این نیمیخ که خواب را
جنگلی پوشیده برف رنگ می دهد، نه پله و رگی که
می پوسد و خوف میشود.

نکام کرد. که نکامش کنم و فکر کنم تا
پژوهشی را می خواهد شروع کند و یا نه شروع

هجوم هیاهو

عوض خفه کردن، خستت کرده، یه وقت دیدی گردندتو با خنجر زد. تیکه تیکش کرد. ایهی! اون شاهزاده هنوز یقه‌ی خودشو ندیده، هنوز منکه، بد طوری منکه. انگار افتاده توی پاریکه‌ی آب. بهمن انگار روش افتاده، کوه، کوه، داره برف می‌خوردش اما

چی شد؟
ها؟
می‌گم چی شد؟
می‌چی. از سبزی می‌خوام ناشتاپی رو رنک کنم.
تو؟
نه.

مه زیبا می‌شود، تو شکل می‌گیری. خواهم سلطان است.

هر روز ما شوخيهای رکیک می‌کنیم. از دامن هاتان حرف می‌زنیم. از نامدهای امروزی حرف می‌زنیم. معیوب من زیباترین است. ما حرف می‌زنیم. راه می‌رویم. می‌خدتیم. این طناب را اما من، برای خودم نگه میدارم. با نسا نمی‌گوشیم. اما پدانی، همچنان بدانید. ما شوخيهای رکیک می‌کنیم. گفتشی، خشت. گفتم، می‌ساخت. رفتم و گذشتم. خانه‌ی که ساخته‌ی کو؟ آیش که میدهد؟ ناشن که می‌خورد؟ ناشن که میدهد؟ آقیز خانه کیاست؟ می‌پاترین همسر دنیا همسر من است. پانوی من زیباترین است. هان. نه، اینجا نه. برویم اتاق پذیرایی. آنجا میمانان خواب بیرون. شلوغی نیکوست. اما چرا اتاق پذیرایی قبرستان است. همیشه اتاق‌های پذیرایی چرا قبرستان است. اما، اینظر، راه رفتنمان را بگویم، خوابیدنمان را بگویم، تولدمان را بگویم. اما اتاق پذیرایی! نه، همسر - نه! اتاق پذیرایی - فرش‌های خوبی را برای مرده‌ها پهن کرده‌اند.

در را بیند.
هنوز می‌بارد؟
درست دیدی.
وقتی هوا سرد باشد تو می‌توانی بشنوی سرسدست.

تشکل!
رم‌الخط که نیست. شاهزاده‌ی کوچک عاقبت سوی بکانه لانه خود پری کوچک سبز می‌رود. آب می‌نشود. سبز می‌شود. اما همیشه، خاکستری، و شستناک نیست. خاکستر، بعداز آتشست. خاکستری از امشتست. یا است. بتنا یک قوت کافیست. همین، خاکستری انجامی بددست. بدیست. اصلا دور ریختنی است. خاکستر را که می‌گوید بدریا بسپارند. دریا اغلب آقاست. همیشه آقاست. دریا خاکستر نمی‌خواهد. دریا انجام نمی‌خواهد. دریا شروع می‌شود. دریا گستره است. دریا خاتمه نیست. دریا لجن نیست. خاکستر لبین است. بگذار همین‌جا بماند - تا آن قرضیه ثابت باشد. بخواهندش. پذیرایش باشد.

گفتم، یه طوری. ها؟ ندیگه، او نطور نه.
آرام زد. ایهی. خواب چنگونه است؟
گفتم، این طور، بالارو بین. پرده‌رو یه کسی فقط آها، کنار یکش، هوم. نه. پرده‌رو فقط چون دلم می‌خواه، کنار یکش.

یعنی میرفت. یعنی می‌آمد. یعنی می‌ماند. دگر گونگی میرفت و قدم میزد. خخت و بد می‌زد.

گفتش، پرتش کن. تو نمیتوانی نگرش داری. هیچکس نمیتوانه نگرش داری، پرتش کن.

- فکر می‌گردید. می‌تونم اون توی دست نگر دارم و پهلوخون. اما جیف که اون منو تو دستش گرفته و داره می‌چرخونه.

گفتش پرتش کن. آن کاری که می‌خواست کرد. برگشت آمد پندر نیو، درگزید، پندر بود اما نبود.

آمد به اتاق. آن که رفت بیرون که بود که نکفت منم. این که آمد تو، همان نبود که آمد، یعنی نه، رفت بیرون و بعد وقتی که برگشت رنگ پائید.

اتاق را سبز کرد. حکایت شاهزاده و پری کوچک گفت.

جیف، پیابریم که عجیب دلم گرفته، کافیه دست بهم پیشیزی، داره لب پر میزنه، اینظبور نمیشه، نه واقعاً خط خط شده‌یه. چوب زیس پفلونون بینی، چوب زیر بفلون ازم نگیرین. معناج این پراکنده‌گی نیست. اما آگه تو نوستم، حتماً پیشتر رنگ است.

بچه‌ها قول میدم اگه تو نوستم، شاهزاده کوچکمو همراه میارم - تا تعماش کنیم. اما حق نمیدم بهاون دست بزنین، اما، ایهی!

یه مردی بود که فکر نمیکرد میتوونه سه‌شانه روز توی برف راه ببره، وقتی که پیشندون، دریارو تسبیح میکنه، هنوز بارانست و خواب بارانیست.

اما یه مرد دیگه بود که فکر نمیکرد میتوونه توی برف، سه‌شانه روز بدو، ولی فکر نمیکرد یه چیزیش میشه. که حتماً بخود اون کلی مریبوط میشه. و اگه بشه خیلی بده، این شلوغی می‌باشد یقه‌ی یکیو بگیره، کاوان یکی می‌خسته من و تو نیستم، و بایس خودمونو کنار بکشم، که عجیب دلگیره، آدمو دل‌زده میکنه، خواب میره آدم، پیشان آدمو بیدار میکنه، بعد گمون میکنی هوا سه، سه‌شانه میکنی، می‌خواهی از جا، دریش بیاری، اما نمیشه، واقعاً نمیشه، یه راه بیشتر نداری، تو، خودت تو، باسر بندازی اون تو - یه طوریم خفته میکنم که نفسمی، که بدونی خستم، که بدونی درمودنم، اما اومدیم نشد، نشد که بیفتش تهاؤن چاه و مكافایت پس بدهی، او تو قوت پیشه کیو بایس گرفت، باکی بایس راه رفت، با کی بایس صعبت کرد، ای! ایم که نشد، عصاتو نکون بده، خودتونجات، پس تو مجبوری اون خدهارو خواب بدهی، خواب میدی چون احتمی، خل، هیچوقت جواب نمیده، همان سبزی بود. مستور از آنچه نمیدانستم. شور و حال، پیش پیش می‌نشست.

خوب! خواب دیگر نبود، موج میزد، تمام‌اتاق انگار

کرده است. و نگاهش پیچید و دل آرامسته شد تا بگویم. خواب می‌آمد رنک سیاورد و شبانگاهی که پندراری موج می‌زد و پری کوچک، شاهزاده را یافته است و یافتن پندراری متفوی است. و غله متفوی بود. میخواستم بگویم باد که، ... باد! پری کوچک، تنبیه مسربانی می‌خواند، و به‌گاه که شاهزاده را کش می‌شد، گام می‌نشست. می‌شکست. تک! تک! دری میوه لحظه می‌شد. خواب، خوابی می‌رسد و می‌پرآکند.

دیارم را عزیزه‌مرک می‌شناسم. زخمی‌پهلوی را زیبا کرده است. خوابم دزدیده است. حسرتم مانده است. کجاست پلاک کفن پوشم. آرامشام به شانه‌ی ناخمی که تشانه‌ی کمانه کشیدن مرکست. ناخمی خواب، رنک می‌دهد. شب، ناخمی به‌خانه خانه‌ی پنجه‌ام.

خاکستر.

آه، تو میلرزی.
برک می‌گردد. این ماجراهی همیشگی استخوان‌های پوسیده‌ی توست. برادرم را و فرازم را میگویم. میدانستم به دانستم اعتماد نیست. به همه‌ی من که می‌زد. همیشه زمزمه در رک تو میدرخشد. می‌خواهم این دیوار را بیازمایم. محو تاریکی رنگ است. خواب را می‌خواهم. هلله‌لام را می‌خواهم. باد، میگردد، میچرخد. مثل آبهای بارانی. ست. حس میکنم خواب در باران است. باید نظم بگیرم. اما - ناخنام، ولرم، پوست می‌اندازد. مار می‌زد، آب می‌شود. پری کوچک، شاهزاده را می‌بود. همیشه زمزمه در رک تو میگردید. می‌خواهم این دیوار را بیازمایم. هلله‌لام را پلاک می‌زنم - چند رمانه است؟ عمیقی که پلاک می‌زد، عمق بیاید.

بیشتر، بیشتر، خنگی، خنقا، آب می‌شوم. راه می‌روم. خواب می‌شوم. اما نه - بگویم. پری کوچک، هنوز خاطره است. شاهزاده خواهد آمد. شاهزاده به خواب آمد. شاهزاده در خوابی بارانی خواهد آمد. خاک خاک می‌پرآکند. دیوار مانوس نمی‌شود.

خشته، خوابگرفته آمد. سلام. همینطور. تویی؟

آها

پاشه بیا اینجا.
چشم.
کسی نیس.
نه.
خواب دیگر نبود، موج میزد، تمام‌اتاق انگار همان سبزی بود. مستور از آنچه نمیدانستم. شور و حال، پیش پیش می‌نشست.

خوب!

نگاه، نگاه، نگاه، این طور.



بعد از هیجده سال مخالفت،
چارلی اجازه داد فیلمهایش
در آمریکا به نمایش درآید



بازگشت باشکوه چارلی چاپلین

چاپلین در ۸۲ سالگی فقط از سرماخوردگی می ترسد

میگوییم به اندازه چارلی... و این من و من را تکرار می کند. تا
مخاطب متوجه سیمیلی او شود. وی
اکنون با همسرش «اوونا» و دوتا از
جوانترین فرزندانشان درویلائی نسبتاً
اشرافی درسوسیس، در میان گوهمستنهای
آن ژنده پوش محله «پونال تریس» لندن
را، که زمانی به صورت بزرگترین
اتاقها وسیع است و دلیان، ایشته
از ویرینهای شیشه‌ای محظی جسمه.
های چیزی، چراغ‌های پایه‌دار بلند
برنی، و مبلمان مخصوص سالنهای
از قریب بیست سال که با نشان دادن

چارلی هنگامی که سوالی را
پرسید آنرا نمی‌شود، وقتی با
مردمی باشد که از آنها خوشنی نیاید

چاپلین در ۸۲ سالگی، بیشتر
کی نرمی به خود داده است. پس
از قریب بیست سال که با نشان دادن

چارلی چاپلین، در حالی که دگمه‌بالتو خود را عوچی رد کرد و برابر خانه خود
در «وهوزه» سویس ایستاده است و طرز ایستادن یادآور شخت شدیدی است
که در بزرگترین کمپیهای سالنهای دو دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ مرد را به خندیدن
وامد. هنتا از بهترین فیلمهای چاپلین، که غالباً آنها سالیاست نشان
داده نشده، بار دیگر از این ماه در آمریکا به نمایش گذاشته شد.



در کنار دو تن دیگر در فیلم کوتاه دوشهفتک (۱۹۱۸)



به اتفاق جک اوکر در دیکتاتور بزرگ (۱۹۴۰)



تارین دستان‌سازی با جین اینگرام در سلطانی در نیویورک (۱۹۵۷)

آن روزها زندگی در هوای چاشنی سرگرمی را اضافه کردند، اما خود را با هیچ یک از افراد آن زمان، یا قیلمهای آن زمان، متناسب نمی‌کنم. من روی همراهش آدمی هستم که حرف را بدجوری می‌زنم. استغاث شنا خالی است و روی آنرا پوشانده‌اند. زمین تنبیس عربان است و تنها چند برگ بر آن افتداد است.

- عجیب است، آدم چه زود همه چیز را از دست می‌دهد. من تا همین سه سال پیش هنوز بازی می‌کردم. منظورم این نیست که واقعاً بازی نوئل کاوارد بوده است، فقط به آن

می‌کند، علمت اینست که پالترش را می‌خواهد و اماده پیاده روی روزانه خویش است. تمام خدمتکارانش به فرانسه صحبت می‌کند. اما چارلی

- من یک کلمه هم فرانس‌حرف نمی‌زنم. این خودش که نوع راحتی است که آدم قادر نباشد به خودش فشار بیاورد. فرانسه حرف زدن را گذشتام برای بدهم.

پیش‌خدت برایش دوچاپالتو می‌آورد که دو پشمی، بلند، سنگین و تیره است. چاپلین یکی از آنها را با یک یقه پوست می‌کبرد. چاپلین علاقه‌ای به کلاه‌های آپی، ژاکت‌هایی جیز، شتل‌های محلی و رنگ‌های شاد ندارد. تنها پوشش مشکی می‌پوشد.

من گوید: «من خودم را یک آقای معترم فکر نمی‌کنم»، راست هم می‌گوید، درست همانطور است که هر آقای محترم دیگری فکر می‌کند. بالتو پشمی و یقه پوستی اش را می‌پوشد و چند بار، با خشونت تمام، در دستمالش عطسه می‌کند، می‌گوید که این سرما خورده‌گی نیست، یک نوع حساسیت است. اما سرماخورده‌گی چیزیست که چارلی در ۸۲ سالگی به شدت از آن می‌ترسد. می‌گوید:

- در آتلانتیک میتی ستاکولی به من گفتند که در ۸۲ سالگی به ملت ناراحتی برونشت می‌میرم. فکر می‌کنم حدود سال ۱۹۲۵ بود و من با یکی از رفقاء بودم. این پیش‌گوئی در آن زمان مرآ ساخت تحت تأثیر قرار داد چون آن سمتا کولی را در یک روز دیدم و بهیچ وجه با یکدیگر تماس نداشتند. آن روز فکر می‌کردم که آنها حرفشان از روی خوشبینی بوده است چون توقع نداشتم که زندگیم آنقدر دراز باشد. پارسال نامه‌ای از یک نفر برایم رسید که فقط نوشته بود: «خودت را گرم نگهدار». البته حالا دیگر خود من هم یک پا کولی هستم.

از ایوان پائین می‌آید، قدم بر چمن نم می‌گذارد و به سوی یکی از عزیزترین متعلقاتش پیش می‌رود، آنها کاجی است بزرگ و سرکش که باغ و آنچه در آنست زیر سایه اöst.

می‌گوید: - می‌دانید، این حقیقت دارد که

آدمی، به ندرت بیوه‌گی‌هایش را گم می‌کند. اما من مسواده خود را بی-



با کلریبلوم در لایم لایت (روشنایی صحنه) (۱۹۳۱)



باهری مایری در روشنایی شهر (۱۹۳۱)

فیلم‌هایش در آمریکا مخالفت می‌کرد، اکنون نرمی یافته است. امسال در

هفته‌گریسمس، فستیوالی از هشت فیلم چارلی چاپلین در بیش از ۴۰

شهر بزرگ آمریکا ترتیب یافت.

چاپلین می‌گوید:

- بزرگترین حسن قروه‌تندشدن اینست که من دیگر نمی‌توانم دقیقاً هر کاری که می‌خواهم بکنم. شمشرات برای من بسیار راحت بود، چون میل داشتم که همه آن آدمها را ببینم. اما این چشنهای در یک گوشه می‌زدم. بدین ترتیب، من تقریباً انتخاب می‌پیش از اینها که چاپلین کت سفیدش را می‌پوشد و به پیشخدمتش غرغیر



با هارگریت هافمن در میو ورد (۱۹۴۷)



کلنجار با تکنولوژی در عصر جدید (۱۹۳۶)



چاپلین و همسرش
هاؤن بر روی ایوان
ویسایان در «موده»
سوس، سرگرمی
چاپلین‌ها آگریهشان
«تللو» است. از اتلتو
در فیلمی به نام
«تجایب» (The Freaks)
که اخیراً چاپلین بسر
روی آن کار کرده
است استفاده نمود.



چاپلین با دوستش در فیلم کوتاه زندگی
سکی (۱۹۴۶)



در هتل ریس پاریس، به مناسبت فستیوالی
که اصل از فیلم‌های او برگزار شد و
کم تازه فیلم «عصر جدید» به نمایش درآمد،
وی «سیلاس کتبک خود را به ای برد
است و جمع از خالواده‌اش برای گرفتن
یک عکس یادگاری دور او جمع شده‌اند.
آنا (همسرش) در کتاب اوست و از واسطه
به چه دخترانش ویکتوریا و جرالدین و
دختر خوانده‌اش خاله سیدنی (توتل) در
پشت سرش.

سناریوئی است که برای دختری به نام
ویکتوریا نوشته است که می‌گزیند و
عروسمی می‌کند. همچنین دست به کار
ساختن موسیقی تازه‌ای است بسیاری
متن کمی تازه فیلم «پس په» که
بنجاه سال پیش با جکی کوکان ساخته
است.

چارلی گفت:

- هنگام ساختن آهنگ مواظیم
که نکته‌های سیاه در آن زیاد نباشد.
و بار دیگر عطسه‌ای کرد و ادامه
داد:

- ذکر می‌کنم که ۸۲ مالکی
بدستی باشد. به من می‌گویند که همه
جیز در سال آینده معلوم می‌شود.

پی می‌بردید که سیاست چیز احتمانه.
ای به نظر می‌آید.

فستیوال مالیاتی می‌گفتند. اما واقعیت
امر این بود که ملت اصلی را رفیق
فیلم‌های او را نمایش می‌دادند، ۱۵٪
ظرفیتشان بلیط خوش یا بیش از
حد آزاده بود و یا بیش از حد ضریع.
گفته شده بود که بایستی بیش از هزار
چارلی روی چهارسایه نشستند.
ستدیکای سینمادران آمریکا در قرار-

داد می‌زدم: «عالی زدی!»
چاپلین تنها با یک عصا، یک

سبیل، یک لباس پاره و یک کلاه که
چون لانه کنچشکی روی سرش قرار
داشت، شخصیتی شوخ و انسانه‌ای خلق
کرد که پنجاه سال تمام در میان مردم
بود و نسل‌ها با مشق و علاقه آنرا به
یکدیگر تحویل می‌دادند. آنگاه نسلی
آمد که از نظر تجارتی با میهمیک از
این فیلم‌ها روپرتو نشد. پس از آنکه
در سال ۱۹۵۲ اجازه رورود چارلی

چاپلین به آمریکا نتو شد، وی نمایش

فیلم‌هایش را در ایالات متحده متنوع

کرد. با آنکه تمام ۴۵ سال فعالیت

هنری او در ایالات متحده صرف شد،

دوست داشتمان. این احساس هیچگاه

ضعیف نشده است. فقط ماجرا ای

سیاسی در میان بود. و اگر شما هم

می‌گفته، این روزها مشغول شام کردن

لاترنو اومد دنالملون به نظرم یه خورد
حصانی بود.
گفت: «ههه تو سان!»
آقای لاترنو گفت:
- با حرف «آتش رو شروع مرکمی، مشغول
شین! و خودش بازه شروع گرد به تند
تند نوشتن.
تزر داد زد.
- نوک مداد ما شیکست، قبول نیست!
فابریس گفت:
- آقا، از رو دست ما نیکا من کنه
ژول گفت:

- دروغ یعنی گری دروغکوی بد جنس! و
فابریس به گذشتگی هش زد، تول یه دقه
ماقت برد و بعدش شروع به لکد کردن
به فابریس گرد و بد زد دست موافقی
که من داشتم می نوشتم افریش خواسته داد
منو بگیره و من به شست زدم تو دیافت،
اونوقت تزر چششوست و شروع کرد و
اینور داده داشت زدن و یکیش خورد
به اینه و بعدش شارل با داد و فریاد
می پرسید: «جیوه اسکدریه سوره؟»، همه
سر و سایی خوشکل راه اندادن بوده
و من یه زنگ تقریب، عالی شده بود که
بنگا یه زیرسکاری اتفاق نمی زدین، ساحاب
هتل به دو اولد و شروع کرد به داد زدن
و غرغیر گردید به ما و بایا مامانلون اولدین
تو سان و با ما و با صاحب هتل دعوا
گردید، آقای لاترنو خودش رفته بود.

خانم لاترنو شب موقع شام بیداش
کرد، مت این که آقای لاترنو همه بید از
ظپره رفته بود کنار دریا شنسته بود که
خودش خسی که.

راس راسی که آقای لاترنو مجلس
گرم کن با مزهایه چون و قنی بایا آلو و دید
که داره بین گرده هتل، اتفاق خنده کرد
توس غذا بخوره.

یازی کنیم،
آقای لاترنو پرسید «کسی چشمانتو
می بینده؟ و ما بیش گفتم که خودش باید
شم بینه، اونوقت اون گفت خوب و از
ما خواست که چشمانتو باهیه که دریا
بینید و وقتی دستمالای مارو دید ترجیح
خواسته بود که آقای لاترنو زد رو
شونه هاش، اون شی که آقای لاترنو به ما غیر
داد که با مال خودش بینه، بعدش دستاشو
آورده جلو و داد می زد: دهو، می گیریمون
می گیریمون، هوهو و خنده های بلندي
که کرد.

آن به دیوینی بازی مجهاله، و همه بود که
وقتی بلکه که می گوینده هم و تو چوی می بازی
بیره و فرمانه خنده کرت، بلز از خدنه
من خوشی بیومد و گفت اگه اتفاقه زدیک
بریم بازی کنم و رقمی تو سان که از
ساحاب هتل دومنی تکریم و بقیه دنالملون
اومند که بینن کی قوی ترقیه، و زفت که
هتل دیوینی بینهون داده و گفت که این
بازی مال بز کار و ما مهره هافون
می کشیم، داشتمی جز و بخت می گردیم که
صدای کلکت پشت سرمهون شنیدیم: دیخدو
- بجهه! به فرمان من! همه پشت سر
من به ستون یک! آماده! رو به سالن
غذاخواری، بیوش، قدم روا یک تو، بیک
ریقات تو هتل بازی کن، من گفتم دلم
می خوارد با وقایع بازی کم اما کار دریا،
راضی نبود، اونوقت پرسید که چرا دنیالم
لیویندن.
شارل (که این یک دیوونه می گفت):
- وانه اینکه ما می خواهیم بروم کنار
دریا بازی کیم.
آقای لاترنو گفت:

لاترنو گفت: که عقلتون کم شده که
برین گثار دریا بارون خیستون گه! یا من
تضمیم که تو زندگیش گرفته ازدواج
کردن بوده، مامان به بایا گفت که ناید
اونوقت می نیشن که دلنو می خود همینه
بارون بیاد و آقای لاترنو زد ذیر اون
خنده های بلندش.

من از اینه پرسیدم:
- بروم؟
- اینه جواب داد:
- چه می دوئم، و بعدش با اونای دیکه
رقصیم، تو سان غذاخواری آقای لاترنو می
و سندلایارو زد کنار و گفت که چشم بندی
ما داریم تعطیل اعمونو تویه هتل
آقای خیل خوبیه که دوست داره خیل
بلند بخند و با همه رفق شده، هم دیز
راست خنددار بیس، چیزی که دریس
داره اینه که وقتی بارون می آزدگا
نمی دوئن مارو چطور بیکر دارن د ما غیر
قابل تعامل می شیم و دعوا راه می افتد، من
تو هتل به عالمه رفیق دارم، بلز هست و
زد هست و شارل هست که این یکی
دیوونه! و ایرنه هست که یه بایای
گنده و پرزور داره و فابریس هست و بیش
زول هست، اینا عالین ولی همیشه بجه خوب
بینن، ناهار چون چهارشنبه بود دله
داشتن و گوشت، فقط بایا همان زول که
همیشه به چیز اضافه می خورن، براشون
ماهی ازدده بودن، من گفت که می خوام
بریم کار دریا، بایام جواب داد: «می بیش کم
داره بارون می آد، گوششو خسته نکن، با
ریقات تو هتل بازی کن، من گفتم دلم
می خوارد با وقایع بازی کم اما کار دریا،
راضی نبود، اونوقت پایام ازم پرسید دلم کنک می خود
چلو مردم، و جون دلم نمی خواهیم زد و
کریه، سر میز زد اینام گریه بمقابلیه
راه بود و بعدش بایا بیلز به بایای بیلز
گفت که واقعاً فکر مسخره ای کرده که
اونارو آزده بچایی که هشت بارون می آمد
و بایای بیلز شروع کرد به داد زدن که
اون بیوه که این فکر کرده و آخرین
تضمیم که تو زندگیش گرفته ازدواج
کردن بوده، مامان به بایا گفت که ناید
اونوقت گریه انداحت و بایا داد ره که دارن
حوصله شو سر می بیرون و ایرنه طرف
خانه شو انداحت زین و بایا به شنیده
پیش زد، سرو مدادی بایارهای توی سالن
فذاخواری راه انداحت و ساحاب هتل امده
و گفت که قیوه رو تو سان می آرن و
اون می دره مصفحة بیاره و از رایو شنیده
که فردا به آقای خوشکل می شد،
تو سان، آقای لاترنو گفت که «من



لکلک

اثر گوسینی
کاریکاتورها از سامپه



کنت کلارک

«تمدن»

ترجمه: دکتر حسن مرندی

مستقل از فشار اجتماعی

امروز از کارهای میله Millet پوشیده بیاد نمی‌کنند، زیرا وی در اوخر عمر خویش تعدادی تصاویر احساساتی کشیده که معجوب خلائق واقع شدند. اما طرحای او از مردان و زنان که در مزرعه کار می‌کنند (شکل ۲۱۵)، از آثار کوربیه Courbet استخواندارتر است و بر اساس تجربه نزدیکی حقایق قرار دارد. شکفت نیست که او برون گوگ Van Gogh چنین اثر قاطعی داشت. این تصاویر ادمی را به یاد قطمهای از لا برویر La Bruyere نویسنده قرن هفدهم می‌اندازد که در آن برای نخستین بار دهقانان بزور وارد «جامعه مسدب و معتمم» شده‌اند. قطعه چنین است: «در اطراف روستاها نوعی جانوران وحشی، از تر و واده، پراکنده است. سیاه و کبود، آفتاب سوخته و واپسیه به زمینی هستند که آنرا با لجاجتی شکست ناپذیر می‌شکافند و می‌کنند. اما به نظر می‌اید که آنها کلماتی ادا می‌کنند و وقتی سرپا می‌استندند چهره‌شان شبیه آدمیان می‌شود. و در واقع هم انسان مستند».

شکل ۲۱۵ - بروئیر اثر میله

آن نیست، بلکه طریقه‌ای است که نقاشی‌با آن سکون عظیم یک نقاشی دیواری زمان رنسانی را پاتور لرزان امیرسیوئیستی وحدت بخشیده است. این آفرینش هنرمندی است که از فشار اجتماعی مستقل و رهامت.

قبل از این تاریخ هرگز هنرمندان به‌اندازه امیرسیوئیستها از احتیاج و منابع رسمی «حامیان هنر» جدا نبوده‌اند. تلقی حسی آنها از چشم‌اندازها با واسطه نور، ظاهرآ هیچ ارتباطی با جریانهای فکری زمانه ندارد. با آنها در بارورترین سالهای فعالیت هنریشان - در سالیای ۱۸۶۵ - چون دیوانگان رفتار می‌کردند و بکاره نادیده‌شان

در فصول این کتاب من آثار هنری را برای نمایاندن مراحل مختلف تمدن به کار گرفتم، اما بايد گویم که ارتباط بین هنر و اجتماع محدود نمایند. می‌باشد بین هنر و اجتماع می‌باشد شبه مارکسیستی برای هنرهای تزیینی و آثار متوسط هنری، مانند آثار رایت اهل دربی تاحدودی به کار می‌آید، اما چنین می‌نماید که صاحبان قریحه را بین همیشه از درون این دام قراردادی میگیرند و در جهت مخالف شنا می‌کنند.

مثلاً تابلو آبتنی، اثر سورا Seurat، بی‌شك یکی از بزرگترین تصاویر قرن نوزدهم است (شکل ۴۷) اگرچه در آن دودکش کارخانه، کلاه‌مندی کارگری و پوتین و سارک نشانهای پرولتاریائی وجود دارد، تلقی آن به عنوان یک اثر رئالیسم اجتماعی درست نیست. نکته این تصویر موضوع

مادیگری قهرمانی

در اوخر قرن نوزدهم، شرم زدگی از وضع اجتماع شدیدتر شد و بجای اقدام خیرخواهانه نیاز به کفاره‌دادن پیش آمد



گرفته بودند. با این همه شکی نمی‌توان داشت که آنان نقاشی بودند که آن سال‌ها به نامشان خواهد ماند. بزرگترین این نقاشان، سزان، در شهر «اکس ان پرووانس» Aix-en-Provence مولت گردید، تا بی‌توجهی شورستانیها به او آزادی بدهد که برای رسیدن به هدفیای دشوارش کار کند. دیگران احسان خود را در بخشای رستایی ایلوو فرانس Renoir پرورش می‌دادند. اما یکی از آنها رنوار Renoir مجهنان در پاریس می‌زیست و زندگی پیرامون خوش را تصویر می‌کرد. او، فقیر بود و مردمی را که تصویر می‌گرد نه مهم بودند و نه ترویمند، اما شامادمان بودند.

پیش از آنکه تعمیم‌های مبهمی درباره احوال مردم در او اخیر قرن نوزدهم - بدینختی کارگران، تحمل ترویمندان و غیره بعمل آید، لازم است به بیاد بیاوریم که دوچار از زیباترین نقاشی‌های این عصر مال رنوار است: ضیافت در قایق، (شکل ۲۱۶) و مول دلاکالت، که نه از وجودان بیدار شده در آنها الگی است و نه از مادیگری قهرمانی خبری، نه نیجه‌ای در کار است، نه مارکسی، نه فربودی، فقط در آنها گروهی از مردم عادی هستند که از زندگی آن‌لذت می‌برند. امپرسیونیستها از اول قصد نداشتند که مقبولیت عام پیدا کنند، بر عکس آنها به مسخره شدن توسط خلائق رضا داده بودند، اما سرانجام به بزرگترین موقوفیتشا تابیل شدند.

تنها نقاش پرگز قرن نوزدهم که به وسیع ترین معنای کلمه آرزوی قبول عام داشت، وسازان ون گوگ بود. (شکل رنگی ۴۸) شوخ‌چشمی تاریخ این که او تنها نقاشی از این دست بود که در عمر خود مطلقاً موقوفیتی نیافت.

شرم‌زدگی از اجتماع

وجدان بیدارشده، در نخستین مراحل خود شکل عملی و مادی گرفت. حتی الیزابت فرای که قریעה مذهبی در او سرشار بود، از عقل سليم فراوان برخوردار بود، اما در او اخیر قرن نوزدهم شرم‌زدگی از وضع اجتماع شدیدتر شد و بجای اقدام خیرخواهانه، نیاز به کفاره دادن پیش امده، این نیاز را همچکی پیش از ون گوگ در تصاویر، طرح‌ها، نامه‌ها و زندگی خویش بیان نکرده است.

نامه‌های او که از تکان دهنده‌ترین اسناد راجع به روح بشری هستند که به دست ما رسیده‌است نشان می‌دهند که او عصیاً مذهبی بود.

او در بخش اول زندگی شغلی اش بین دو حرفه وضع و نقاشی گیر کرده بود. چند سالی شخصیت در منش او دست پالا را داشت. اما وضع کافی نبود، او مانند سن‌فرانسیس بایستی در فقر بینوایوس مرمد. هنون خوش شریک می‌شد، و شرایط در بلژیک صنعتی که ون گوگ در آن می‌زیست شاید از او بسیاریای Vmbria قرن سیزدهم، موطن سن‌فرانسیس بدتر بود. اما این سختی معمیت نبود که او را به ترک آن شیوه زندگی براتاگیخت، بلکه نیاز غله تایپیر به نقاشی کردن بود.

او نخست امیدوار بود که انگلیشهای پرتمارض خود را باکشیدن طرح و تصویر از بیرونیان آشنا دهد و نشان دهد که بینوایان با چه شهامت و وقاری شرایط زندگی خود را تحمل می‌کنند - درواقع می‌خواست کار می‌را ادامه دهد. میه خدای او پوید، ون گوگ شرح می‌دهد که در عرض یک هفته ففت نسخه از روی تابلو «بذرافشان» می‌کشیده است، او در تمام عمر به بازارسازی و بازارآفرینی تصاویر میه ادامه داد، حتی وقتی که خورشید در خشان جنوب رئگهای او را از سبز و قهوه‌ای تیره به زرد و تارنجی تغییر داد، حتی وقتی که شدت احساس‌ایش اورا دیوانه کرد.

«قسمت آخر در شماره بعد»



شکل ۲۱۶ - ضیافت در قایق اثر رنوار

شکل رنگی ۴۸ - چهره ون گوگ اثر خود هنرمند





جعفر التمیری نخستین ضربات را از غرب
تزویج کرد که پناه در اس افراطی ترین
گروه چریکها قرار دارد نوعی میشل عفلق
است در شرایط ۱۹۷۲

صالح مهدی عماش - وزیر گشور عراق

پرواز کور در میان قدر تهای استعمار گر شرق و غرب

حضور ایران را در چنای ایرانی بمناسبت
تجاور مکحوم کرد! زمین را بین کشاورزان تقسیم کند و این
ما دو هفته پیش دریابه عزیز شریف
بعنوان شخصیتی که بررسی زندگی او روش
تازه‌ای را از کمونیسم در خاورمیانه عربی
پذیرفت میدهد با کمی توضیح ماد کرد،
باشد داشت هفته گذشته نهادن عراق در
کنفرانس همبستگی ملل آسیا و افریقا
عزیز شریف بود و همین سرد نخستین
پیشنهاد دهنده برای مکحوم کرد ایران
بین بود.

عزیز شریف یکی از اعضاء گروه
آشکار کمونیسم در خاورمیانه عربی است
که در حکومت عبدالکریم قاسم رئیس خانه
صلح عراق بود و در نخستین رابطه‌سیاسی
عراق با چین کمونیست، لابلانش کرد که
اعتداد چین کمونیست دا جل کند لذا با
سرهنجک مهندسی ایران دادگاه خلق عراق
که به قتل و کشتار معروف بود هکاری
نژدیک داشت.

عزیز شریف چندین بار به یکن رفت
که فقط یکی از سافرتی‌ای او صورت
رسمی داشت. در دادگاه خلق عراق و در
شکنجه گاهها کثیری از لیلیون و ناسیون
نالیست‌های عراقی اعدام شدند، اما، همه
کسانیکه در این دادگاهها به مرگ و
زندان محکوم شدند قومی و ملی نبودند

دریابیز موج شورش قرار گرفت و نتواند
زمین را بین کشاورزان تقسیم کند و این
جوایع برای درمان درانتلار نسخه کمونیسم
پیماندازند.

کمونیسم در خاورمیانه عربی با روی
کار آمدن حکومتی‌ای سلطی و محظوظ و
ریشه‌دار موافق نیست زیرا این حکومتی
یتیوانده با مردم رابطه برقرار کند و دست
کنفرانس همبستگی ملل آسیا و افریقا
از این راه، رفاه سیبی راک خود موج
تیات و انتیت خواهد شد فراهم آوردند.
همانقدر که استعمار غرب از روی کار
آمدن حکومتی‌ای ملی و نیرومند تکران
است استعمار شرق نیز دیگار اضطراب
میشود لذا مردم خاورمیانه عربی بارها
مستهیای دورنگ این دوستی‌ها را دریابر
حکومتی‌ای ملی درهم و متعدد دیده‌اند...
در مقاله گشته بروشی دیدیم که
جزیران میلیاردها تریوت بطرف قدرتی‌ای
برگزار خاورمیانه است و هه
استیار، اما، حضور ایران و ایرانی در
تهران و آبادان شناخته مطابع ایران در
کشورهای عربی است که نام روسستان را
پیغورستان تغییر داده است!!

این هفته نیز باشد به کنفرانس
همستگی ملل آسیا و افریقا اشاره کنیم
که عمل هند رادر پاکستان شرقی متوجه
ستک و جوب محل سکونت ساخته‌اند.
آیا کوی انقلاب مفهومی ندارد؟
هر کس که با وضع کشورهای عربی
خاورمیانه آشناش داشته باشد، میداند که
کوی انقلاب مفهوم آن دارد نه گذشت،
یعنی کشورهای عربی خاورمیانه که دوبار
حوادث ویرانگ و اوضاع ای ای می‌دریزند
تحصل حکومتی‌ای غالباً «ضدملی» توائیت‌اند
به کمترین پیشرفت نائل شوند یکی بمدعا
به کامونیک شورش و انقلاب
کشاورز بدنه، نمونه روشن، عراق در
هیاکنی ماست. کسانیکه تبلیغات پر یاده‌ای
عراق را شنیده باشد تعجب میکند که
چگونه دریابه کشاورزان خود سکوت کرده
است، همین کشور پناکزیز از رایبو
تلوزیون و میله مطبوعات از روسستان
عاقی خواست که از روسها نگیرند و
خاورمیانه عربی روز عالی را بیاد ناراضی
که کمونیستها در کنار خان و مالک ناراضی
آنهاست.

چرا به این فراسایی‌ها در میخت
کمونیسم در خاورمیانه عربی اشاره میکنیم؟
قبل از پاسخ به این سوال، پیش
میشود که این دوستی‌ها را دریابر
مستهیای دورنگ این دوستی‌ها را دریابر
حکومتی‌ای ملی درهم و متعدد دیده‌اند...
در مقاله گشته بروشی دیدیم که
جزیران میلیاردها تریوت بطرف قدرتی‌ای
زین باخته قرار گرفته بودند؛
همه مردم خاورمیانه که دریابر میشوند
تقسیم اراضی قرار داشته‌اند با مشکل
توافق فودالها و کسوسیستها نیز دویزو
بوده‌اند باین تعلوک کمونیستها از طریق
استیار تغییری و میله کروهای بینهان،
کارهای توپیخی و میله کروهای بینهان،
فودالها (ویرهای و ایسته به آنها) را
بنفسور مقاومت در برای قوانین تقسیم‌بین
تفویت کرده‌اند با این هدف که حکومتها

دکتر سامي الجندي سفير سابق سوريه
دریابیز که مدتیها یکی از وزراء مشهور
حزب بیت در سوریه بود، در کتاب خودزیر
عنوان «البیت» مینویسد: «یکی از حوادث بهم
و مکرر قرن پیشتر تقسیم‌بین بین کشاورزان
است، حادثه‌ای که در سوریه انقلاب نیفتاد
آنچه روی داد، پایی با اقتصاد کشور بود»،
مشکل تقسیم زمین سوریه محدود
بیست بلکه بسیاری از کشورهای جهان و
کشورهای عربی توائیت زمین را به
کشاورز بدنه، نمونه روشن، عراق در
هیاکنی ماست. کسانیکه تبلیغات پر یاده‌ای
عراق را شنیده باشد تعجب میکند که
چگونه دریابه کشاورزان خود سکوت کرده
است، همین کشور پناکزیز از رایبو
تلوزیون و میله مطبوعات از روسستان
عاقی خواست که از روسها نگیرند و
خاورمیانه عربی روز عالی را بیاد ناراضی
که کمونیستها در کنار خان و مالک ناراضی
آنهاست.

دریابر ناجیه‌ای هست بنام «جنی التوره»
یعنی کوی انقلاب، هر کس که وارد پسره
شود با شنیدن نام کوی انقلاب تصویر میکند
که گروهی انقلابی این محل را ساخته‌اند،
اما، مشاهده قفن و فراسایی درین محل آدمی
را دیگری رامطح میکنیم: آیا مردم خاورمیانه
و خاورمیانه عربی روز عالی را بیاد ناراضی
که کمونیستها در کنار خان و مالک ناراضی
آنهاست؟

دریابر ناجیه‌ای هست بنام «جنی التوره»

کمونیسم در خاورمیانه عربی

نوشته محمود جعفر یان

گروه پورتاز
رادیو - تلویزیون ملی ایران

افسانه علمی

هزار گفت:

- هیچ همچو کاری نمی‌کنم. ممکن است تو برو به گوش سقف و غست بزنه، او نوشت من با این نست عکس‌گیری این وسط علاقه نمی‌شود.
- جیر جیر غم‌انگیز برخاست که:
- تو مرد خشن‌تر هست.

هزار گفت:

- آنقدر بر عکس، من خیلیم عالیم. فقط تنها مشکله اینه که امپیون ندارم، نه توی زندگی اجتماعی. نه در قیامه و نه در وضعیت بدیم یا کج اعتماد نیس. نعم زندگی‌ای صرف خودن کنایه‌ای مربوط به خوش‌باقری و محبویت شده ولی بین چه وضعی دارم.

لحظه‌ای مکوت شد، بعد صدا گفت:

- یه خوبه کتوونه به ظهر می‌ای.

هزاری با علاقه تندیق کرد:

- درسته. قدم حدود صد و پنجاه سانته، وزن بینجا و دو کیلو. صورت‌تم بر از ڈگله، چشم‌ضعیه و موهم یک در بیون در اومده. فکر نمی‌توانی کنم زیانی به من بکنی، ولی خیلی دلم می‌خواهد به جوری بشه که من وضعی سرسامون بیدا کنم.

صدا گفت:

- واقعه اینه که من می‌تونم گفکت کنم. من اینجوری بین، علاوه‌ی بینی که بدم حرف بزنم. راشت اینه که منو بکنی از همه کارای چشم‌طلسم کرده.

هزاری با لکنت گفت:

- جن‌های عین جن‌های هزار و یکشنبه همون موجودی که آرزوی آسمو برآورده می‌کنه؟
- صدای ریز و مرموز جیغ زد:
- آرزوه! حالا عجله کن، این موجود و حشتناکو قبل بریمارم.

هزاری با بدگفای گفت:

- آنگه تو اینقدر سحر و جادو بلدی، جرا این بارو

گفتگو با یار حشره

جات شارکی

ترجمه: منوچهر مجوجوی

وقتی که فریاد جیر جیر مانندی چندین بار تکرار گردید: «کمکم کین! کمکم کین!» جیزی نماینده بود که هری قلب نمی‌کند. از آن‌جا از دیدن فیلم قدیمی «تکس» در میانهای نزدیک محلشان به آبارهایش برگشته بود و نحسین چیزی که در یاش زده شد، صحته اوج فیلم بود در آن تاریخ‌گیری و حشتناک. با خود گفت: «غیر ممکنه! اما شروع به وارسی اطراف اناق کرد. پرسید:

کجا؟

صدا گفت:

- این گوشه، نزدیک سقف. عجله کن!

اما هیجان زده می‌نمود.

در جایی که نشانی داده بود چیزی دیده نمی‌شد. اما اتفاق را یک جای ۱۵ وات رومیزی روشن می‌کرد. بنابراین تعجبی نکرد. یک مدلی چوبی برداشت کنار دیوار گذاشت، از آن بالا رفت و به گوشه‌ای که دیوار به سقف می‌رسیدند نگاه کرد و دید که زنور کوچکی در حصار تاریخ‌گیری افتاده و تقلا می‌گشته، حرکت بالهایش سوداگرانه در نسخ تاریخ‌گیری ایجاد کرده اما تارهای پاره شده چون خزهای جسبناک به بدنش چیزیه است، در فاصله یکی دو مانعی هنری او نیز عکس‌گیری در کمین نشسته است و در چشم انداختن هیجانی دیده می‌شود.

هزاری با حالت شکفت زده پرسید:

- تو بودی حرف زدی؟

صدا نازک ناید:

- آره. بیش از اینکه این غول بی شاخ و دم کلک منو بکنه بخطابه بده.

هزاری دستی بلند کرد تا عکس‌گیر را بکشد. اما

پیشمان شد. مکنی کرد و گفت:

- آله! این گارو بکنم واسه من چی داره؟

صدا جیر جیر کرد:

- خیلی منوف! اول نجاتم بده، بعد واسه پاداشش

باهم صحبت می‌کنیم.

را با یه قوت نایوش نمی‌کنی؟

حشره گفت:

- هیچ جن حق نداره نیروی خودشو واسه خودش
به کار ببره، فقط باید به دستور اربابش رفتار کنه.

هنری گفت:

- یعنی قسمی جیزی خورده بودی؟

- چه جو زیر، آگه کسی بخواه جادوشو واسه خودش
صرف کنه هیجوق نمی‌ذارن جن بشه. اما وقتی که شد،
من تو نه دیواره زیر رو کنه.

- مثلاً آگه قسم خودتو بشکنی جن مینه؟
- نعم جادوه‌ها باطل بشه و یه روح سرگردان
بیشم که همه جیزو مینه اما هیچ کاری ازش بر نمی‌داد.
خیلی وحشناکه.

هنری با همدردی گفت:

- من تو نمی‌بشم، ولی جرا یه آرزو من شنیده بود
که فانده‌اش سه آرزوله.

زنپور با خشم پیشتری بالهایش را در نسخ تار
عنتیکوی تکان داد و شکنوت به گوشته دیگری رفت تا
هوای او را داشته باشد.

- این روزا مردم خیلی طمع دارن، هوششون هم
خیلی زیاد شده، اینه که ما هم تبدیلش کردیم به یه
آرزو، همین وس.

هنری با فضایی گرفت:

- یعنی نجات دادن تو به سه تا آرزو نمی‌ازد؟
- از عهدم بر نمی‌داد، آگه به آرزو پیشتر بخواه بر
پیارم، منه این می‌بشه که قسم خودشو شکسته باشم،
بالا فاصله نوم طلبهم باطل می‌شه.

هنری با افسوس گفت:
- لغت به این شناس، آخه من چه آرزوی بکنم؟
- اول نجات بدده، بعد آرزو بکن.

هنری گفت:
- نه، اجنه کلک می‌ذنی، باید اول آرزو مو برباری
تا بعد نجات بدده، رخدخوره‌هم نداره.

جن جیغ کشید:
- باشه، باشه! می‌زودباش!

هنری ضمن اینکه چهارچشم موائب صحنه بود که
یک وقت برآورده آرزوهاش نفله شود، سخت هم در

خیلی خوب، پس بول خرج کن تا خوشکل بشی.
چراچی پالستیک کن، هیبریس بذار، توی یکی از این
باشگاهیان ورزشی و بهداشتی اسم بتوی نام...

هنری جوییده خودنه گفت:
- با این کلکا نمی‌تونم شکل را لاهوشن بشم، همه دور
ممکنه.

جن داد زد:
- نظرت در باره محبویت چه؟ آگه محظوظ باشی،

اویوق هیچ تاراجی نداری، چون مردم همین جور که هستی
نوست دارن، در مورد بول هم می‌توئی از محبویت خودت

استفاده کنی و از مردم قرض بگیری با...

هنری، که با این فکر شفقول شده بود، گفت:
- راس میگی، فکر می‌کنم که حتی را لاهوشن هم

با تمام خوشبیش نمی‌توئی هر شب یه را لاده و داشته
باشه، اما آگه آدم محبویت داشته باشه.

جن گفت:
- پس نموم شد.

بار دیگر همان باد بود و همان نور، هنری چون
بادکشی که سوراخ شود درهم رفت و بار دیگر به شکل

اول برگشت، احساس تغیر نکرد. با تردیدی امیدوار
برسید:

- حالا محبویه؟

در این لحظه تلفن زنگ زد، در اتفاق باشان باز
شد و دسته‌ای دختر، هلبله‌کنان، با لبان گرم سرخ

و چشمان شاد درخشنان، نام او را بر لب داشتند و به
درون اتفاق دیدند. هنری به سوی آنان بود، به نزدیک

تریشان چنگ زد، و....

صدای جیغ جن برخاست که:
- برگرد، یا اینجا.
- توق، توق، فتن، جزا!

هنری روی گف اتفاق افتاد و با آتشش خالی ماند.

اتفاق از دخترها خالی بود. شرمنگین، از روی قالی برخاست،
سر به زیر به راه افتاد و از صندلی بالا رفت. بار دیگر
برابر تارهای کنبوت رسید و زمزمه کرد:
- غذر بخواه، اختیار از نستم در رفت.

جن صدا زد:

- باید غذر بخواهی! من صد برابر این عده رو
همین دوربر دارم! ولی تو باید هرچه زدنتر به آرزو رو
انتخاب کنی، اگه نه قول و قرار معون منتهی میشه.
هنری به تارهای کنبوت نزدیک شد. ماجرا بسیار
لویید گشته بود. زنپور تقدار پیشتر از تارهای کنبوت را
باره کرده بود، اما با عنکبوت پیش از یك سانت فاصله
نداشت. زنپور دیواره اوار پر می‌زد و وزوز می‌کرد.

هنری گفت:
- بخ... فکر می‌کنم که می‌تونم به تو اطمینون
کنم و اول نجات بدده، بعد آرزو مو بماری.

فاصله میان دو حشره، هر لحظه کفتر هم شد و جن
تالید:

- باشه، باشه، یاشه! هرچه بخواه میده! ولی عجله

کن!

هنری تصمیمش را گرفت. گفت:

- آن به دادت می‌رمید. یک چکش از کشتو میز
آنپرخانه برداشت، به سرعت برگشت و بکار دیگر

نانلر صحنه چنگ دو دلور شد. گفت:

- تكون بخور که عوضی نفله شی.

جن بازگیری گفت:

- باشه.

هنری با تأثیر نیرویش چکش از فرود آورد...

هنری با تمام نیرویش چکش را فرود آورد...
کنترهای عنکبوت بر کاغذ دیواری بین شد و نقطه‌ای
کریه با وجود آورد. هنری مشعر شد و چکش را به
کف اتفاق افتاد.

نفسی، راحت کشید و گفت:

- حال آزادی.

سکوت.

الشکنن را جلو برد زنپور را تکانی داد و گفت:

- گفتم آزادی.

سوژنگ خراش در سر التکن خود می‌کرد
و به پشت کف اتفاق افتاد. حسایی گیج شده بود، به زخم
سر التکن شکانه کرد که جلو چشمی شد و لحظه پیشتر
ورم می‌کرد.

نایگران با خشم تمام براخست، بار دیگر از صندلی

بالا رفت و با اعتراف گفت:

- ابن حركت‌های زشت چه از خودت شون میدی؟

تجھات داده؟ ها؟

بازه سکوت.

سیس قلری آزاده‌نده برای هنری پیش آمد. به
سوی تلفن دید، گوشی را با چیزی برداشت و شعاعه
موزه: تاریخ طبیعی را گرفت.

از مردی که جواب تلفن را می‌داد برسید:

- عنکبوت‌ها در طبیعت هیچ نشمن هم دارن؟

مرد گفت:

- آنها برندۀها، وزغ‌ها، موش‌های صحرائی، والبه

زنبورهای معمولی.

هنری گفت:

- آه، خدای من...

و گوشی را گذاشت.

اسکال گفتگو با یک چفت حشره اینست که آدم

نمردانه‌ای کدام‌یک از آنها دارد تکانی خوده. هنری از

آن می‌بشه بکار آیار تمان تازه رفته است. آن لکه‌ای که

روی دیوار بود داشت کم کم دیواره اش می‌کرد.

برنامه های ادبی

برنامه های ادبی - تلویزیون تاکنون
یک برنامه ادبی نمایند شو عشق»
ذات و یک برنامه «ادبیات جهان» و برنامه
شهر آفتاب که مخصوص مرغی کتاب
بود. این برنامه ها یا قصیراتی ادامه خواهد
یافت و برنامه دیگری هم بنام «ادبیات معاصی
ایران» بر آنها اضافه خواهد شد.

برنامه های نیمروز

برنامه های نیمروز - همچنان ادامه خواهد
یافت و سعی خواهد شد که این برنامه ها
در شبکه سر فارسی بین پخش شود تا مردم
شهرستانها بتوانند از آنها استفاده کنند
بنابراین مسیاری از برنامه های نیمروز از
پیشین برنامه های برنامه های هم انتخاب می شوند
که مخصوص هم انتخاب نبوده و نظر مردم
پخش آن در ساعتی دیگر برای شبکه می شود
باشد.

تکه های که قابل بازآور شدن و باز
آنرا تکرار میکنند اینست که تمام اگر ان
تلویزیون پیش از آنکه منتظر افزایش مدت
و تعداد برنامه ها باشد باید انتظار بهبود
کفت آنهم تدریجی، توجه اجرا و توجه
پخش برنامه ها را داشته باشد و بعد از آن
رادیو تلویزیون ملی ایران از تغیر و تحول
جدید بالا بردن سطح فرهنگی برنامه ها و
از روش پخته شدن پیش از محتوا آغاز است.
صدای اصلی فیلمهای

تلوزیون روی موج FM

از اقسامات جالبی که در دوره جدید
برنامه های رادیو - تلویزیون ملی ایران
انجام می شود پخش مسایی اصلی تعدادی از
فیلمهای خارجی تلویزیون از رادیوست.
مسایی اصلی این فیلم روی موج شنیده
خواهد شد و یکی از ملاصدنه فیلمهای
خارجی را زبان اصلی تمام کنند میتوانند
مسایی تلویزیون را بینند و مسایی فیلم را
از رادیو گوش دهند. انتهی مسایی تلویزیون
از یک موج دیگر FM پخش خواهد شد و
لطفه ای به برنامه عادی برنامه دوم و قرسته
آن خواهد خورد.



برنامه های موسیقی و ادب ایران پاشنا و سمع

یسترنی از تلویزیون ادامه خواهد یافت.

ادبی جهان قیمه پیشود، مقدار زیادی استفاده که
داده شده که پس از برگردان به فارسی
نمایش داده خواهد شد. تا مردم شهرستانها
اویلرتویست از همان گفته گذشته در برنامه
هنرمندان پیش می شود. این فیلمهای
که از برنامه اول و دوم پخش میگردد، باین
صورت در آینده تبدیلی هر چنده پاکت خواهد
باشد و یک قاتر از برنامه دوم پخش

برنامه داشت

برنامه داشت. متوجه خواهد شد و
اگر تاکنون پیشتر روی سائل پرشکی و
بیولوژی تکیه میکرد، بعد از این در زمینه
علوم دیگر و بخصوص التکنولوژی و سائل

فیلمها و سریال های خارجی

فیلمها و سریال های خارجی - از فیلم
شدن است و تعدادی هم هنوز ادامه خواهد
داشت. چند فیلم جدید نیمساعته و یک ساعت
پیش از مجموعه های اضافه خواهد شد.

تاتر - برنامه های تاتر تلویزیون نیز
به آنف اتفاق ندارند. تاکنون اکریلیت قریب
فیلمهای تلویزیونی که از روی شاهکارهای

تاتر

کنسرت ارکستر مجلسی

در اهواز، آبادان و اصفهان با استقبال بی نظیر رو بروشد

ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران از سفر موقتی آغاز
اسفهان، اهواز و آبادان بازگشت و روز یکشنبه ۲۶ دی ماه کنسرتی
در سالن دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران اجرا کرد

کنسرت های ارکستر مجلسی در آبادان، اهواز و اصفهان با
استقبال قرم و بیسابقه ای از طرف جوانان و دانشجویان رو برو شد.

در راه سفر ارکستر مجلسی و کنسرت های آن گزارشی در شماره
آینده مجله تماشا چاپ خواهد شد.

شماره آینده، صبح چهارشنبه
۶ بهمن منتشر می‌شود و برنامه‌های
مخصوص روز شم بهمن در همان
شماره چاپ خواهد شد.

بر نامه اول شبکه



روزها و روزنامه‌ها
ستخانی مذهبی
املاک ۴۲۲ ۱۹/۵۵
اخبار ۳۰/۴۰ ۳۰/۴۵
اصلاح ناشدنی‌ها ۳۱/۴۰ ۳۱/۴۵
جهره ایران ۴۴/۴۰

کارآگاهان
اخبار ۴۰/۸۰ ۱۶/۵۵
روزهای زندگی ۴۱/۳۰ ۴۱/۳۵
روگامبول ۴۲/۱۷ ۴۲/۳۰
موسیقی اصیل ایرانی ۴۳/۴۰

دوشنبه ۴ بهمن ماه

پخش اول ۱۴/۰۴
اخبار ۱۴/۱۸ ۱۴/۰۳
وارثه ۱۴/۰۵ ۱۴/۰۴
محله بیرون ۱۴/۰۴ ۱۴/۰۴
شما و تلویزیون ۱۴/۰۵ ۱۴/۰۵
موسیقی اصیل ایرانی ۱۴/۰۵ ۱۴/۰۴
اخبار ۱۴/۴۵

پنجشنبه ۳ بهمن ماه

پخش اول ۱۳/۰۳ ۱۳/۱۸
پیاده‌نشست - درباره بیماری‌های دهان و دندان ۱۳/۴۶
کنسرت پیکارنی - قسمت نهم ۱۴/۱۳ ۱۴/۱۲
دانش ۱۶/۲۷ ۱۶/۲۷
وارثه ۱۴/۴۵

بر نامه تلویزیون ملی ایران

بر نامه اول - شبکه
بر نامه دوم (تهران)
مراکز استان‌ها:

- آبادان
- بندر عباس
- تبریز
- رشت
- رضانیه
- زاهدان
- سنندج
- شیراز
- کرمانشاه
- کرمان
- مشهد
- مهاباد

تلویزیون آموزشی
تلویزیون آمریکا
رادیو ایران
رادیو تهران
رادیو (F. M.)

از پنجشنبه
۳۰ دی ماه
تا سهشنبه
۵ بهمن ماه



شپلا وارسته گوینده برنامه رتکتار تک

مریخ با رنگ سرخ یکس از اسرار آمیزترین میاره هاییست که توجه انسان را بخود جلب کرده است. با این که مریخ یا بهرام یکی از غردیکریں هماییکان زمین است اما سور املاعات پس دریاره آن میاره اندک است. بزرگترین مستعاری که امروز مطرح است موضوع وجود یا عدم وجود حیات در این میاره است. دستگاه های ارسال شده به این میاره تا حدی نظرات دانشمندان را سبب می کنند. در مورد این میاره تغییر داده است اما حقیقت این که هنگامی برای پرش روشن شود که خود پا به این کسره گذاشت و این امر احتفال در سال ۱۹۷۶ عملی می شود، در برنامه داشت این هفته از آخرین اطلاعاتی که در پاره کرده مریخ پدیده آمده با خود می شود.

- ۱۴/۳۰ موسیقی فرهنگ و هنر
- ۱۹/۵۵ افسونگر
- ۳۰/۴۰ اخبار
- ۳۱/۴۰ دلیلی بیک ذن
- ۳۲/۵۵ روکامپول
- ۳۳/۴۰ هفت شهر عشق

این هفته آقای انجوری شیرازی اولین برنامه خود را درباره فرهنگ مردم اجرا می کند. فرهنگ مردم از برنامه های جدیدی است که هریانزده روز پیکار در مسیر برنامه های ایران زمین پخش خواهد شد.

تفاوتهای بین نامه تلویزیون
اصفهان با شبکه
پنجشنبه ۱۷ بحث های اجتماعی
دوشنبه ۱۷ شهر اصفهان

بخش دوم
۱۷/۳۴ آموزش روسانی کودکان
۱۸/۳۰ آموزش روسانی بزرگسالان
یکشنبه ۱۸/۱۵
موسیقی ایرانی ۱۹/۳۰
دور دنیا ۱۹/۵۵
اخبار ۲۰/۴۰
سر کار استوار ۲۱/۳۰
ایران زمین ۲۲/۳۰

- بخش اول ۱۳/۰۳ اخبار
- ۱۲/۱۸ کانون خانواده
- ۱۲/۴۴ فیلم
- ۱۴/۴۰ وارته
- ۱۴/۴۵ اخبار

برنامه دوم



دوشنبه ۴ بهمن ماه

- ۱۹/۳۴ اخبار
- ۱۹/۵۰ تسبیه در پاریس
- ۴۰ کانون خانواده
- ۳۰/۴۰ اخبار
- ۲۱/۱۵ گلپیش
- ۳۱/۴۴ موسیقی ایرانی
- ۴۲/۱۰ خیابان منحوس
- ۴۳ حقیقت

یکشنبه ۳ بهمن ماه

- ۱۹/۳۴ اخبار
- ۱۹/۵۰ تسبیه در پاریس
- ۴۰ شیر آفتاب
- ۳۰/۴۰ اخبار
- ۲۱/۱۵ گنجینه هنری
- ۴۱/۴۴ ایران زمین

شنبه ۲ بهمن ماه

- ۱۹/۴۰ اخبار
- ۱۹/۵۰ تسبیه در پاریس
- ۴۰ سرمهینیات دیکتر
- ۳۰/۴۰ اخبار
- ۲۱/۱۵ کنش پیکاره
- ۴۱/۴۱ دانش

پنجشنبه ۲۰ دی ماه

- ۱۹/۴۴ اخبار
- ۱۹/۵۰ تسبیه در پاریس
- ۴۰ وارته
- ۲۰/۴۰ اخبار
- ۴۱/۱۵ فیلم مستند شاهله های از گذشت
- ۴۱/۴۵ مارتین چازل ویت
- ۴۲/۱۰ پرژن
- ۴۴ موسیقی ایرانی

سهشنبه ۵ بهمن ماه

- ۱۹/۳۰ اخبار
- ۱۹/۵۰ تسبیه در پاریس
- ۴۰ فیلم کمدی کلاسیک
- ۳۰ اخبار
- ۲۱/۱۵ بعد اعلام مشنود
- ۴۱/۴۴ ادبیات جهان
- ۴۲/۱۰ سفر به ناشناخته ها
- ۴۴ وارته

جمعه ۱ بهمن ماه

- ۱۹/۴۰ آیانهو
- ۳۰ شاه و تلویزیون
- ۳۰/۴۰ اخبار
- ۴۱/۱۵ رویدادهای هفته
- ۴۱/۴۵ شبای تهران

مرکز آزادان



دوشنبه ۴ بهمن ماه

- ۱۷/۳۴ تدریس زبان انگلیس
- ۱۸ کودکان (دبایی بازیها)
- کسی جوز ۱۸/۳۰
- دانش ۱۸/۵۵
- ۱۹/۳۵ موسیقی فرهنگ و هنر
- ۱۹/۵۵ آفسنتر
- اخبار ۲۰/۳۰
- جایزه بزرگ (محلى) ۲۱/۳۰
- روکامبول ۲۲/۰۵
- ۵ هفت شهر غشق ۲۴/۳۰



سه شنبه ۵ بهمن ماه

- ۱۷/۳۴ آموزش روتانی کودکان
- ۱۸/۳۰ آموزش روتانی بزرگسالان
- بیستمک ۱۹/۱۰
- موسیقی ایرانی ۱۹/۳۰
- دور دنیا ۱۹/۵۵
- اخبار ۲۰/۳۰
- سرگار استوار ۲۱/۳۰
- ایران زمین ۲۲/۳۰

۳۰/۳۰ اخبار
۲۱/۳۰ اخبار ایوس
۲۳/۱۰ بالاتر از خط

پنجشنبه ۲ دی ماه

- ۱۷/۱۵ نلاوت قرآن
- ۱۷/۳۰ کودکان بازی بازی
- باقر بازی ۱۸
- هسایگان (محلى) ۱۸/۳۰
- راهه برنده ۱۸/۵۵
- رنگارنگ ۱۹/۳۰
- بل فکور ۲۰
- اخبار ۲۰/۳۰
- ترانه های ایرانی ۲۱/۳۰
- فیلم سینمائي ۲۲/۱۵

شنبه ۲ بهمن ماه

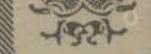
- ۱۷/۱۵ تلاوت قرآن
- ۱۷/۳۰ تدریس زبان انگلیس
- زنگنه بازی (محلى) ۱۸
- هسایگان (محلى) ۱۸/۳۰
- مجله نگاه ۱۹
- شن و هشت ۱۹/۳۰
- کارآگاهان ۱۹/۵۵
- اخبار ۲۰/۳۰
- روزهای زندگی ۲۱/۳۰
- روکامبول ۲۲/۱۵
- موسیقی ایرانی ۲۳/۴۰

جمعه ۱ بهمن ماه

- ۱۲/۱۵ نلاوت قرآن
- ۱۲/۳۵ آذان ظهر
- برنامه مذهبی ۱۲/۴۰
- کارگاه موسیقی ۱۳
- مغز منکر (محلى) ۱۲/۴۰
- تونس ۱۲/۵۰
- فیلم سینمائي ۱۲/۱۵
- قرنال ۱۲/۱۵
- چیار ۱۲
- چنمک ۱۸
- چستجو ۱۹/۰۵

یکشنبه ۳ بهمن ماه

- ۱۷/۳۰ تدریس زبان آلمانی
- رخ و رخ (محلى) ۱۸
- هسایگان (محلى) ۱۸/۴۰
- جوانان (محلى) ۱۹
- بغداد مذهبی ۱۹/۴۵
- ۲۲ آنال ۲۰
- اخبار ۲۰/۴۰
- اصلاح ناشدنی ها ۲۱/۴۰
- چهره ایران ۲۲/۴۰



مرکز بندر عباس

- ۱۸ فیلم مستند
- کسی جوز ۱۸/۳۰
- ساخته جوانان ۱۹
- نقال ۱۹/۴۰
- ۲۲۲ اطاق ۲۰
- اخبار ۲۰/۳۰
- تراله ۲۱/۱۵
- مردی در سایه ۲۱/۴۰
- موسیقی ایرانی ۲۱/۴۵
- بیسترد ۲۲/۱۵

- تدریس انگلیس ۱۸
- پهادشت ۱۸/۴۰
- مجله نگاه ۱۹
- وارته شش و هشت ۱۹/۴۰
- کارآگاهان ۲۰
- اخبار ۲۰/۴۰
- تراله ۲۱/۱۵
- مردی در سایه ۲۱/۴۰
- محله پیون ۲۱/۴۵
- روکامبول ۲۲/۴۵
- موسیقی ایرانی ۲۳

- موسیقی محلی ۱۲/۴۰
- وارته ۱۴
- فیلم سینمائي ۱۴/۴۰
- فوتبال ۱۶
- تائور ۱۷
- شبای تهران ۱۸
- چستجو ۱۹
- اخبار ۲۰/۴۰
- تراله ۲۱/۱۵
- اخبار ایوس ۲۱/۴۰
- بالاتر از خط ۲۲/۱۵

پنجشنبه ۲ دی ماه

- ۱۶/۴۰ کارتون
- جادوی علم ۱۷
- دفتر شاه پریان ۱۷/۴۰
- جولیا ۱۸
- دکتر بن کیمی ۱۸/۴۰
- شما و تلویزیون ۱۹/۴۰
- بل فکور ۲۰
- اخبار ۲۰/۴۰
- تراله ۲۱/۱۵
- مردی در سایه ۲۱/۴۰
- فیلم سینمائي ۲۱/۴۵

دوشنبه ۴ بهمن ماه

- کودکان ۱۶/۴۰
- تدریس انگلیس و آمریکانی ۱۷
- وارته ۱۷/۴۰

- کارتون ۱۶/۴۰
- کودکان ۱۷
- موسیقی شاد ایرانی ۱۷/۴۰

- کارتون ۱۶/۴۰
- کودکان ۱۷
- باقر بازی ۱۷/۴۰

جمعه ۱ بهمن ماه

- موسیقی و کودک ۱۳/۴۰
- بازی بازی ۱۴

هر کوز رشت

سینما
۱۹۷۴

۱۸/۳۰ آموزش روسایی (بزرگسالان)	۴۲ ایران زمین
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی	۴۲/۳۰ روکامپول
۳۰ دور دنیا	۴۲/۴۵ هفت شهر عشق
۳۰ اخبار	
۳۰/۳۰ وارته	۴۲/۱۵ سه شنبه ۵ بهمن ماه
۳۱/۳۰ سرگار استوار	۱۷/۳۰ آموزش روسایی (کودکان)
۳۲/۳۰ جمهور ایران	



پنجشنبه ۳۰ دی ماه	
۱۷/۳۰ کارتون	۱۷/۳۰ بازی بازی
۱۸ جادوی علم	۱۸/۳۰ دختر شاه پریان
۱۹ ریتارنٹ	۱۹/۳۰ بل لکلور
۲۰ اخبار	۲۰/۳۰ موسیقی محلی
۲۱/۴۵ فیلم سینمایی	۲۲
جمعه ۱ بهمن ماه	
۱۳ کارگاه موسیقی	۱۳/۳۰ پر نامه کودکان
۱۴ تومن	۱۴/۳۰ فیلم سینمایی
۱۵ فوتیال	۱۵ از دیدگاه شما (محلى)
۱۶ چارل	۱۶/۳۰ دوشنبه ۴ بهمن ماه
۱۷/۳۰ وارته چشمک	۱۷/۳۰ بالاتر از خطر
۱۸/۳۰ بالاتر از خطر	۱۸/۳۰ اخبار
۱۹/۳۰ تراشه ایرانی	۱۹/۳۰ اخبار
۲۰ جستجو	۲۰/۳۰ اخبار
شنبه ۲ بهمن ماه	
۱۷/۳۰ کودکان	۱۷/۳۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۸ دنیای یک زن	



صفحه‌ای از فیلم بیگرد

موکن رضائیه

سینما
۴۵۲



صحنه‌ای از برنامه قصه و بازی



پنجشنبه ۳ بهمن ماه		پنجشنبه ۳۰ دی ماه	
تدریس زبان آلمانی	۱۷/۴۰	کارتون	۱۷/۳۰
کودکان	۱۸	کودکان (بازی بازی)	۱۸
کیسی جوز	۱۸/۴۰	جادوی علم	۱۸/۴۰
روزها و روزنامه‌ها	۱۹	دختر شاهزاده	۱۹
نقاشی	۱۹/۴۰	رمانات	۱۹/۴۰
آلاق	۲۲/۴۰	بل فلکور	۲۰
خبر	۲۰/۴۰	خبر	۲۰/۴۰
پاسداران	۲۱/۴۰	پاسداران	۲۱/۴۰
موسیقی ایرانی	۲۱/۴۵	فیلم مستنده	۲۲/۱۵
بیگرد	۲۲/۱۵	جمعه ۱ بهمن ماه	
دوشنبه ۴ بهمن ماه		کارگاه موسیقی	
تدریس زبان انگلیسی و آمریکانی	۱۷/۴۰	توسون	۱۳/۴۰
کودکان - ماما (محلى)	۱۸	موسیقی محلی	۱۴
ماجرای	۱۸/۴۰	فیلم مستنده	۱۴/۴۰
دانش	۱۹	فوتبال	۱۶
موسیقی ایرانی	۱۹/۴۰	محله شما و تلویزیون (محلى)	۱۷
افسوتگر	۲۰	چیارل	۱۷/۴۰
خبر	۲۰/۴۰	وارثه چشمک	۱۸/۴۰
پاسداران	۲۱/۴۰	بالات از خطر	۱۹/۴۰
دیای یک زن	۲۱/۴۵	خبر	۲۰/۴۰
ایران زمین	۲۲/۱۵	اختابوس	۲۱/۴۰
روکاپیوں	۲۲/۴۵	جستجو	۲۲
هفت شور عشق	۲۳	شنبه ۲ بهمن ماه	
سه شنبه ۵ بهمن ماه		تدریس زبان انگلیسی	
آموزش کودکان روسایی	۱۷/۴۰	کودکان (محلى)	۱۷/۴۰
آموزش روسایی	۱۸/۴۰	باقر بازی	۱۸/۴۰
موسیقی شاد ایرانی	۱۹/۴۰	محله تکاه	۱۹
دور دلیا	۲۰	شش و هشت	۱۹/۴۰
خبر	۲۰/۴۰	کارگاه‌هایان	۲۰
پاسداران	۲۱/۴۰	خبر	۲۰/۴۰
سرکار استوار	۲۱/۴۵	پاسداران	۲۱/۴۰
چهره ایران	۲۲/۴۵	روزهای زندگی	۲۱/۴۵
شنبه ۲ بهمن ماه		روکاپیوں	
تدریس شیوه	۱۳	روکاپیوں	۲۲/۴۵
چایزه بزرگ (محلى)	۱۳	بل فلکور	۲۰
کارگاه موسیقی و کارتون	۱۴/۴۰	خبر	۲۰/۴۰
فیلم مستنده	۱۴/۱۵	موسیقی ایرانی	۲۱/۴۰
فوتبال	۱۶/۱۵	فیلم مستنده	۲۲/۱۵
چیارل	۱۷	جمعه ۱ بهمن ماه	
چشمک	۱۸	شنبه ۲ بهمن ماه	
جستجو	۱۹/۵	تدریس فیزیک	۱۱
خبر	۲۰/۴۰		

موکن شیو از

سینما
۴۵۲

پنجشنبه ۳ بهمن ماه		پنجشنبه ۳۰ دی ماه	
اختابوس	۲۱/۴۰	تدریس طبیعی	۱۶/۴۰
بالات از خطر	۲۲/۵	تدریس زبان	۱۷/۴۰
شنبه ۲ بهمن ماه		باقر بازی	۱۸
تدریس طبیعی	۱۶/۴۰	جادوی علم	۱۸/۴۰
تدریس	۱۷/۴۰	راهبه پرانده	۱۸/۵۵
کودکان	۱۸		
سرزمین‌ها	۱۸/۴۰		

از پنجشنبه ۳۰ دی تا سه شنبه ۵ بهمن ماه

بیکت هات	۱۹/۱۰	۴۴/۴۰	هفت شهر عشق
موسیقی ایرانی	۱۹/۳۰	سه شنبه ۵ بهمن ماه	●
دور دلایا	۱۹/۵۵	۱۷/۴۶	آموزش روسیانی کودکان
خبر	۴۰/۴۰	۱۸/۴۰	آموزش روسیانی بزرگسالان
سر کار استوار	۴۱/۳۰		
ایران زمین	۴۲/۴۰		

دانش	۱۸/۵۵	دانش	۱۹
موسیقی فرهنگ و هنر	۱۹/۴۵	شن و هشت	۱۹/۳۰
افسوتگر	۱۹/۵۵	کارآگاهان	۴۰
خبر	۴۰/۴۰	خبر	۴۰/۳۰
دلایل یک زن	۴۱/۴۰	روزهای زندگی	۴۱/۴۰
روکامبول	۴۲/۴۰	روکامبول	۴۲/۴۰
		موسیقی اصیل ایرانی	۴۲/۴۰



صفحه‌ای از برنامه کودکان شیراز

پنجشنبه ۳ بهمن ماه ●

تدریس زبان آلمانی	۱۷/۴۰
برنامه کودکان	۱۸
باگریال	۱۸/۴۰
روزهای روزنامه‌ها	۱۹
سفرهای مذهبی	۱۹/۴۰
آفاق	۴۰
خبر	۴۰/۴۰
اسلاح ناشدنی‌ها	۴۱/۴۰
چهره ایران	۴۲/۴۰

دوشنبه ۴ بهمن ماه ●

تدریس زبان انگلیسی	۱۷/۴۴
کودکان (محلى)	۱۸
کیس جوان	۱۸/۴۰

موکو کرمانشاه



دوشنبه ۴ بهمن ماه ●

خبر	۱۷/۰۵
برنامه آموزشی (محلى)	۱۷/۱۵
جادوی علم	۱۸/۱۵
رنگارانک	۱۸/۴۵
تابستان گرم طولانی	۱۹/۱۵
موسیقی	۴۰/۱۵
خبر	۴۰/۴۰
پهلوانان	۴۱
تلوزیون و نمایشیان	۴۲
آخرین مهله	۴۲/۴۰
ترانه‌ها	۴۳/۴۰

سه شنبه ۵ بهمن ماه ●

خبر	۱۷/۰۵
برنامه آموزشی (محلى)	۱۷/۱۵
کارتوون باگریال	۱۸/۱۵
ستارگان	۱۸/۴۵
رده آهن	۱۹/۱۵
موسیقی کلاسیک	۴۰
خبر	۴۰/۴۰
سر کار استوار	۴۱
موسیقی ایرانی	۴۲
دکتر بن کیس	۴۲/۴۰
ترانه‌ها	۴۳/۴۰

شنبه ۲ بهمن ماه ●

خبر	۱۷/۰۵
برنامه آموزشی (محلى)	۱۷/۱۵
فیلم افسونگر	۱۸/۴۵
ترانه‌ها	۱۹
هاوائی	۱۹/۱۵
موسیقی محلی	۴۰
خبر	۴۰/۴۰
بیرون پلیس	۴۱
رویدادهای هفته	۴۲
فیلم انتخابی هفته	۴۲/۴۰
ترانه‌ها	۴۳/۴۰

پنجشنبه ۳ بهمن ماه ●

خبر	۱۷/۰۵
برنامه روسیانی	۱۷/۱۵
سر کار استوار	۱۸
تونس	۱۸/۴۰
برنامه دانش	۱۹
دلایل یک زن	۱۹/۴۰
موسیقی ایرانی	۴۰
خبر	۴۰/۴۰
خانه قمر خانم	۴۱
مسابقه جایزه بزرگ	۴۱/۴۳
فیلم سینما	۴۲
ترانه‌ها	۴۳/۴۰



پریوش گریبان گوینده اخبار تلویزیون
کرمانشاه



پنجشنبه ۳۰ دی ماه ●

خبر	۱۷/۰۵
برنامه آموزشی (محلى)	۱۷/۱۵
سفرهای جیمی مک‌فریز	۱۸/۴۰
پلیس مردم	۱۹
فیلم گرفتار	۱۹/۱۵
موسیقی ایرانی	۴۰
خبر	۴۰/۴۰
آنچه شما خواسته‌اید	۴۱
هفت شهر عشق	۴۱/۴۰
فیلم سینما	۴۲

جمعه ۱ بهمن ماه ●

بازی بازی	۱۵/۴۰
فیلم کودکان	۱۶
موسیقی و کودک	۱۶/۴۰
سینما	۱۷
در جهان ما	۱۸/۴۰
مجله نکاه	۱۹
دختر شاه بربان	۱۹/۴۰
وارثه شش و هشت	۴۰
خبر	۴۰/۴۰
بوئن هنگک استان	۴۱
اختابوس	۴۱/۴۰
دانستانهای جاودید ادب ایران	۴۳
جاد	۴۴/۴۵



مرو کن همشهرد

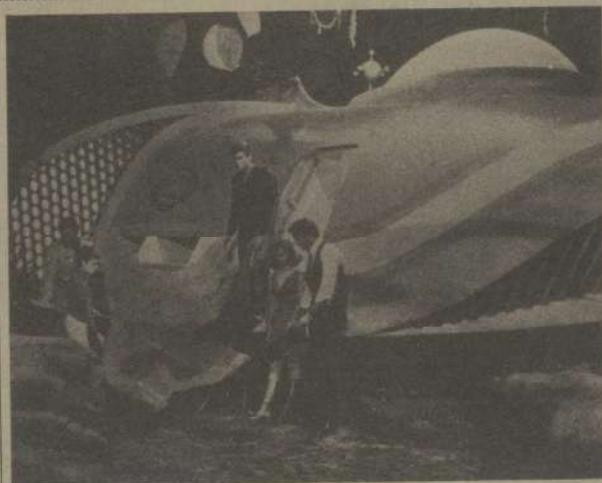
۱۹ آنچه شما خواسته اید
۱۹/۳۰ مدافعان
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ فیلم سینما

دوشنبه ۴ بهمن ماه

۱۷/۳۰ کارتون
۱۷/۴۰ آموزش کودکان روسایی
۱۸/۳۰ جولیا
۱۹ ایران زمین
۱۹/۳۰ بیقرار
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ داستان‌های جاوده ادب ایران

سه شنبه ۵ بهمن ماه

۱۷/۳۰ آموزش روسایی
۱۸/۳۰ موسیقی محلی
۱۹ داستان سفر
۱۹/۳۰ دکتر کیلدر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ سرگار استوار



صفحه‌ای از فیلم سرزمین عجایب

پنجشنبه ۶ دی ماه

۱۷/۳۰ سرزمین عجایب
۱۸/۳۰ زنگوله‌ها
۱۹ هالیوود و ستارگان
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۰ جن ایر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ فیلم سینما

جمعه ۱ بهمن ماه

۱۶ دختر شاه پریان
۱۶/۳۰ قوتیل
۱۸ موسیقی ایرانی
۱۸/۳۰ اعتراف
۱۹/۳۰ هالیوود و ستارگان
۲۰ خانه قصر خانم
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ آفای توک

یکشنبه ۳ بهمن ماه

۱۷/۳۰ کارتون بازیگرانی
۱۸ آفای خرس
۱۸/۳۰ نفمه‌ها

۱۹ موسیقی ایرانی
۱۹/۳۰ غرب و حسی

۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ حقیقت

۲۱/۳۰ جمهوره ایران

شنبه ۲ بهمن ماه

۱۷/۳۰ کارتون
۱۸ بازی بازی
۱۸/۳۰ جادوی علم

این برنامه‌ها برای پخش از مرآت زاهدان، سندج، کرمان و مهاباد پیش‌بینی شده‌است

شنبه ۲ بهمن ماه

۱۸/۳۰ سرزمینها
۱۹ دنایی نک زن
۱۹/۳۰ آنچه شما خواسته‌اید
۲۰ موسیقی ایرانی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ راز بنا
۲۱/۳۰ چهاره ایران



صفحه‌ای از برنامه داشن بالکی

پنجشنبه ۳ دی ماه

۱۸/۳۰ بازی بازی
۱۹ وارته استودیو «به»
۱۹/۳۰ داستان‌های جاوده ادب پارسی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ فیلم سینما

جمعه ۱ بهمن ماه

۱۷/۳۰ قوتیل
۱۸/۳۰ رنگارنگ
۱۹ بیوند
۱۹/۳۰ ستارگان
۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ داشن بالکی



باربارا آیندن بازیگر فیلم
دختر شاه پریان

۳۱ موسیقی ایرانی
۳۱/۳۰ عشق روی بنت زنام

دوشنبه ۴ بهمن ماه
۱۸/۳۰ تونس
۱۹ موسیقی ایرانی
۱۹/۳۰ دانش
۲۰ دور دلیا
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ ادبیات جهان
۲۱/۳۰ خانه قصر خانم

سه شنبه ۵ بهمن ماه

۱۸ آموزش روستایی
۱۹ جادوی علم
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی
۲۰ دختر شاهزاده پریان
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ سرکار استوار

تلویزیون آموزشی

پنجشنبه ۳ دی ماه
۱۳/۳۰ قرانها و چشم -
۱۴ اندازها
۱۴ سلام شاهنشاهی و
۱۴/۳۰ قرانها و چشم -
۱۴/۴۰ رسم فنی
۱۴/۴۵ مخواهیم و بیویسم
۱۵ شیوه ششم
۱۵/۲۵ حرمه و فن دوره
۱۶ راهنمایی
۱۶/۴۵ کریدادانکلیش
۱۶/۵۰ رسماً برname
۱۶/۵۵ مکانیک
۱۷/۱۰ پر نامه کودکان د
۱۷/۳۰ آشنایی
۱۷/۴۵ نوچوانان
۱۷/۵۰ کامران اکلیسی
۱۷/۵۵ ترسیه رقومی ششم
۱۷/۶۰ علوم پنجم دستان
۱۷/۷۰ آشنایی نکارش
۱۷/۸۰ مکانیک
۱۷/۹۰ راهنمایی
۱۸ طبیعی ششم
۱۸/۱۰ زنگ تفريح
۱۸/۲۵ راهنمایی
۱۸/۴۵ فیزیک پنجم
۱۸/۵۰ راهنمایی علم و تجربه
۱۸/۶۰ مکانیک
۱۸/۷۰ ادبیات فارسی ششم
۱۸/۸۰ راهنمایی
۱۸/۹۰ شیمی پنجم
۱۹/۱۰ هندسه علم و تجربه
۱۹/۲۰ ریاضی سوم
۱۹/۴۵ فیزیک ششم
۲۰/۱۰ فریمی و رقص
ششم
چهارشنبه ۶ بهمن ماه
ترانهها و چشم -
اندازها
سلام شاهنشاهی و
ترانهها و چشم -
کریدادانکلیش
رسماً برname
مخواهیم و بیویسم
شیوه ششم
حرمه و فن دوره
راهنمایی
کریدادانکلیش
رسماً برname
هندسه و مخرولات
ترانهها و چشم -
اندازها
سلام شاهنشاهی و
ترانهها و چشم -
کریدادانکلیش
رسماً برname
پنجم
دوشنبه ۵ بهمن ماه
ترانهها و چشم -
اندازها
سلام شاهنشاهی و
ترانهها و چشم -
کریدادانکلیش
رسماً برname
هندسه و مخرولات
ششم
دوشنبه ۴ بهمن ماه
ترانهها و چشم -
اندازها
سلام شاهنشاهی و
ترانهها و چشم -
کریدادانکلیش
رسماً برname
هندسه و مخرولات
ششم
دوشنبه ۳ بهمن ماه
ترانهها و چشم -
اندازها
سلام شاهنشاهی و
ترانهها و چشم -
کریدادانکلیش
رسماً برname
هندسه و مخرولات
ششم
شنبه ۲ بهمن ماه
ترانهها و چشم -
اندازها
سلام شاهنشاهی و
ترانهها و چشم -
کریدادانکلیش
رسماً برname
هندسه و مخرولات
ششم
جمعه ۱ بهمن ماه
ترانهها و چشم -
اندازها

THURSDAY

0800 Animal World
0830 Melvins Kiddie Circus
1030 Sesame Street
1130 Daniel Boone
1230 Children's Movietime
1400 Tournament of Champions
1500 American Sportsman
1600 AAU Intl Champions
1730 Bewitched
1800 The Weekend Report
1830 Danny Kaye
1920 The Goldiggers
2010 Beverly Hillbillies
2035 Dragont
2100 The Bold Ones
2200 Movie: "The Second Time Around"

FRIDAY

1230 The Answer
1300 The Christophers
1315 Sacred Heart
1330 Matinee Movie
1430 Game Of The Week
1700 Special: "Snowmobile Grand Prix"
1730 Special: "Hook Down, Mheels Down"
1800 The Weekend Report
1830 My Three Sons
1855 Heres Lucy
1920 Kraft Music Hall

AFTV

تلوزیون آمریکا

2010 My Favorite Martian
2035 The Detectives
2100 Bonanza
2200 Playboy After Dark
2250 Soul

SATURDAY

1700 Sesame Street
1800 News
1820 Huddle
1830 Green Acres
1855 Mayberry RFD
1820 That's Life
2010 Family Affair
2035 Richard Diamond
2100 Ironside
2150 Dr. Housecall
2200 First Tuesday
2250 Tonight Show

SUNDAY

0800 Animal World
0830 Melvin's Circus
1030 Sesame Street
1130 Daniel Boone

1230 Blondies Footlight Glamor
1400 Byron Nelson Golf

1530 American Sportsman
1600 AAU Intl Champs
1730 Green Acres
1800 News

1820 Huddle
1830 Daniel Boone
1920 Pearl Bailey
2010 Room 222
2035 On Campus
2100 Gunsmoke
2150 Dr. Housecall
2200 Movie: "Tiger by The Tail"

MONDAY

1700 My Three Sons
1730 Here's Lucy
1800 News
1820 Warren Miller
1830 Andy Griffith
1855 Adams Family
1920 Barbara McNair

2010 Bill Cosby
2035 Markham
2100 Mod Squad
2150 Dr. Housecall
2200 Pro Boxing

TUESDAY

1700 Andy Griffith
1730 Adams Family
1800 News
1820 Warren Miller
1830 Sports Special
1920 Tim Conway
2010 Marcus Welby
2100 High Chaparral
2150 Dr. Housecall
2200 Dick Cavett

WEDNESDAY

1700 Family Affair
1730 Room 222
1800 News
1820 Huddle
1835 Bewitched
1855 Charlie Chaplin
1920 Laugh In
2010 The Lieutenant
2100 Nite cap Theater:
1. Damn Yankees
2. Sherlock Holmes
Pursuit to Algiers.

F. M. رادیویی

موسیقی ایرانی ۲۴

- از کنسرت برنامه سوم
برنامه شماره ۱۳۸ آواز محمودی
خواناری (سده‌گاه و ضربی)
۲۴/۳۰ موسیقی کلاسیک:
دیر - کسر قو کلارینت
اشبور - کسر قو کلارینت
باخ - کانتات شماره ۲۰۴

موسیقی ایرانی ۲۴

- از کنسرت برنامه سوم
برنامه شماره ۱۵۶ آواز قوایی
(سده‌گاه و مخالف)
۲۴/۳۰ ایران (موسیقی آوازی)
ورده:
- ایرانی دون کارلوس

جمعه ۱ بهمن ماه ●

۲۰ ارکستر های بزرگ جهان:
کوارالی ۲۰/۳۰
موسیقی جاز:
تادجونز ۲۱
آهنگسایی انتخابی ۲۲
موسیقی ایرانی ۲۳
- ارکستر برنامه سوم
برنامه شماره ۱۱۶ آواز و فناش ۲۴/۳۰
(بیات فرانک و ضربی)
موسیقی کلاسیک:
آذاری از موسیقیدانان فرانسوی
دوکا - شاگرد چادوگر ۲۵
راول - ماد غاز
دلدی-سننقوی روی تم های فرانسوی
راول و دیروسی - چند آواز ۲۶
موسیقی رقص

یکشنبه ۲ بهمن ماه ●

۲۱ ارکستر های بزرگ جهان:
فرانک باربر
آهنگسایی انتخابی ۲۱/۳۰

شنبه ۲ بهمن ماه ●

۲۱ ارکستر های بزرگ جهان:
ماریا جی
موسیقی جاز:
بیت سبک ۲۱/۳۰

<p>۴۳ موسیقی ایرانی - ارکستر برگام سوم برنامه شماره ۱۵۰ آواز کلیساکان (اصفهان)</p> <p>۴۴ موسیقی کلاسیک: راول - شهرزاد برلیور - شب نایستان شوبن - قریو در لامبور راول - قریو در سل میتو، ایدوس ۸</p>	<p>۴۵ موسیقی کلاسیک: شب چایکوفسکی - کسرتو پیانو شماره ۱ - مسلوونی شماره ۵</p> <p>۴۶ سهشنبه ۵ بهمن ماه</p> <p>۴۷ ارکستر های بزرگ جهان: لندن فیلار آهنگسازی ایرانی</p> <p>۴۸ ۱۵ بهمن ماه</p>	<p>۴۹ دوشنبه ۴ بهمن ماه</p> <p>۵۰ ارکستر های بزرگ جهان: نایتس بریجین استریک موسیقی جاز: لوئی زوردن</p> <p>۵۱ موسیقی ایرانی برنامه شماره ۷ آواز ایرج (شور)</p>	<p>۵۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برگام سوم برنامه شماره ۱۵۹ آواز سیاوش (سه گاه)</p> <p>۵۳ موسیقی کلاسیک: بلوچ - کسرتو ویلن بلوچ - سویسته هرالیک پنهون - سنت های شماره ۷ برای پیانو</p>
---	--	---	--

رادیو تهران

موسیقی کلاسیک ۴۱
آهنگسازی متون غربی ۴۲
پیانو برنامه ۴۳

سهشنبه ۵ بهمن ماه

۴ موسیقی سبک
پیانو پخش اول
برنامه گلها
آهنگسازی متون غربی ۱۰/۳۰
ترانه های درخواستی شنودگان
آثار جاویدان
تدریس زبان انگلیسی
ساز تها ۱۲/۴۵
پیانو پخش دوم
ارکستر های بزرگ جهان
موسیقی فیلم
تدریس زبان فرانسه
ساز های غربی ۱۶/۱۵
موسیقی جاز ۱۸/۴۰
سیری در تهدید ایران ۱۹
پیانو آهنگسازی روز
ادیات چیان ۲۰/۳۰
موسیقی کلاسیک ۴۱
آهنگسازی متون غربی ۴۲
پیانو برنامه ۴۳
موسیقی جاز ۱۸/۴۰
پادشاهان در داستانهای کهن ۱۹
پیانو آهنگسازی روز ۲۰
در چنان هنر ۲۰/۳۰
موسیقی کلاسیک ۴۱
آهنگسازی متون غربی ۴۲
پیانو برنامه ۴۳

هر گونه تغییری در برنامه های رادیو و
تلوزیون قبلا از همان فرستنده اعلام
خواهد شد.

پادشاهان در داستانهای کهن ۱۹
پیانو آهنگسازی روز ۲۰
موسیقی رقص ۲۰/۳۰
موسیقی کلاسیک ۴۱
آهنگسازی متون غربی ۴۲
پیانو بر قاعده ۴۳

دوشنبه ۴ بهمن ماه

۶ موسیقی سبک
پیانو پخش اول
برنامه گلها
آهنگسازی متون غربی ۱۰/۳۰
ترانه های درخواستی شنودگان
آثار جاویدان
تدریس زبان انگلیسی
ساز تها ۱۲/۴۵
پیانو پخش دوم
ارکستر های بزرگ جهان
موسیقی فیلم
تدریس زبان فرانسه
ساز های غربی ۱۶/۱۵
موسیقی جاز ۱۸/۴۰
سیری در تهدید ایران ۱۹
پیانو آهنگسازی روز
ادیات چیان ۲۰/۳۰
موسیقی کلاسیک ۴۱
آهنگسازی متون غربی ۴۲
پیانو برنامه ۴۳
موسیقی فیلم ۱۷/۴۰
تدریس زبان فرانسه ۱۸
ساز های غربی ۱۸/۱۵
موسیقی جاز ۱۸/۴۰
موسیقی در تهدید ایران ۱۹
پیانو آهنگسازی روز
ادیات چیان ۲۰/۳۰
موسیقی کلاسیک ۴۱
آهنگسازی متون غربی ۴۲
پیانو برنامه ۴۳

شنبه ۲ بهمن ماه

۶ موسیقی سبک
پیانو پخش اول
برنامه گلها
آهنگسازی متون غربی ۱۰/۴۰
ترانه های درخواستی شنودگان
آثار جاویدان
تدریس زبان انگلیسی
ساز تها ۱۲/۴۵
پیانو پخش دوم
ارکستر های بزرگ جهان
موسیقی فیلم ۱۷/۴۰
تدریس زبان فرانسه ۱۸
ساز های غربی ۱۸/۱۵
موسیقی جاز ۱۸/۴۰
سیری در تهدید ایران ۱۹
پیانو آهنگسازی روز ۲۰
ادیات چیان ۲۰/۳۰
موسیقی کلاسیک ۴۱
آهنگسازی متون غربی ۴۲
پیانو برنامه ۴۳

پنجشنبه ۳۰ دی ماه

۶ موسیقی سبک
پیانو پخش اول
برنامه گلها
آهنگسازی متون غربی ۱۰/۴۰
ترانه های درخواستی شنودگان
آثار جاویدان
تدریس زبان انگلیسی
ساز تها ۱۲/۴۵
پیانو پخش دوم
ارکستر های بزرگ جهان
موسیقی فیلم ۱۷/۴۰
تدریس زبان فرانسه ۱۸
ساز های غربی ۱۸/۱۵
موسیقی جاز ۱۸/۴۰
سیری در تهدید ایران ۱۹
پیانو آهنگسازی روز ۲۰
در چنان هنر ۲۰/۳۰
موسیقی کلاسیک ۴۱
آهنگسازی متون غربی ۴۲
پیانو برنامه ۴۳

یکشنبه ۳ بهمن ماه

۶ موسیقی سبک
پیانو پخش اول
برنامه گلها
آهنگسازی متون غربی ۱۰/۴۰
ترانه های درخواستی شنودگان
آثار جاویدان
تدریس زبان انگلیسی
ساز تها ۱۲/۴۵
پیانو پخش دوم
ارکستر های بزرگ جهان
موسیقی فیلم ۱۷/۴۰
تدریس زبان فرانسه ۱۸
ساز های غربی ۱۸/۱۵
موسیقی جاز ۱۸/۴۰
موسیقی در تهدید ایران ۱۹
پیانو آهنگسازی روز
ادیات چیان ۲۰/۳۰
موسیقی کلاسیک ۴۱
آهنگسازی متون غربی ۴۲
پیانو برنامه ۴۳

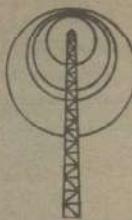
چهارم ۱ بهمن ماه

۶ موسیقی سبک
برنامه گلها ۸/۴۰
آثار جاویدان
آهنگسازی متون غربی ۹
دقتر آدینه ۱۰
موسیقی رقص در آمریکای لاتین ۱۱
در چنان هنر ۱۴
آواز موسیقی ۱۵
جاز، موسیقی قرن ما ۱۶
نایشنده ۱۷
سال کورش ۱۸/۳۰
از کلاسیک تا مدرن ۱۹
آهنگسازی متون غربی ۲۲
پیانو برنامه ۲۳

برنامه ویژه روز جمعه

خبر	۸
برنامه شما و رادیو	۸/۰۵
اذان ظهر	۱۲
رقصها و بین‌تکیها	۱۲/۶
سیر و سفر	۱۲/۳۰
لماشتمانه	۱۳
برگز سبز	۱۳/۳۰
خبر	۱۴
ساز تما	۱۴/۴۵
شاعران قصه من	۱۵/۱۰
گویند	
خبر	۱۶
پیوی و دشنود	۱۶/۰۵
آینه زندگی	۱۷
خبر	۱۸
کاروان از شعر و موسیقی	۱۸/۰۵
سایقه رادیو	۱۸/۳۰
خبر ورزشی	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۰۵
خبر و تفسیر	۲۰
موسیقی ایرانی	۲۰/۳۰
زیر آسمان کبود	۲۱
گلها	۲۱/۳۰
خبر افغانستان	۲۲
ساز تما	۲۲/۳۰
موسیقی ایرانی	۲۲/۴۵
خبر	۲۳
گلها	۲۳/۰۵
موسیقی ایرانی	۲۳/۳۵
برنامه خادی	۲۴

هفتگی ایران



برنامه رادیو

از شنبه قا پنجشنبه

۶ پامداد سلام	۱۱/۱۰
لماشتمانه جشن	۱۱/۳۰
موسیقی محلی	۱۱/۴۵
سفری مذهبی	۱۱/۴۵
اذان ظهر	۱۲
پیازمندیها	۱۲/۰۵
کارگران	۱۲/۳۰
خبر هنری	۱۳
برنامه جوانان	۱۳/۰۵
کارول شعر د	۱۴
میری درستادروز	۱۴/۳۰
لماشتمانه	۱۵
رئیسی کان	۱۵/۱۵
عمران منظمه ای	۱۵/۳۰
کارول شعر د	۱۵/۳۰
موسیقی	۱۶
خبر	۱۶
از چهارگوش جهان	۱۶/۰۵
کارول شعر و موسیقی	۱۷
آن دنده	۱۷/۰۵
آن دنده	۱۸
ترانه های ایرانی	۱۸/۰۵
رئیسی کان	۱۸/۳۰
خبر	۱۹
زن و زندگی	۱۹/۰۵
زن و زندگی	۱۹/۰۵
هزار ویک سوار	۱۹/۳۰
آن دنده	۲۰
آن دنده	۲۱

تفاوت برنامه های رادیو ایران

پنجشنبه	چهارشنبه	سه شنبه	دوشنبه	یکشنبه	شنبه	ساعت
تفسیر قرآن	نیازمندیها	نیازمندیها	سفری در عالم روز	نیازمندیها	نیازمندیها	۱۲/۰۶
موسیقی	سری در عالم روز	در خدمت مردم	سفری در عالم روز	سفری در عالم روز	سفری در عالم روز	۱۳/۳۰
پاسداران جامعه	سازمان ملل متحد	موسیقی ایرانی	حایات حیوانات	موسیقی	موسیقی	۱۵/۱۵
کاروان شعر و موسیقی	جلوه های ذیباتی	کاروان شعر و موسیقی	۱۵/۳۰			
نقش در آینه هنرهای	از چهارگوش جهان	از چهارگوش جهان	از چهارگوش جهان	از چهارگوش جهان	از چهارگوش جهان	۱۶/۰۵
هلن برای مردم	اخبار و نامه دهقان	اخبار و نامه دهقان	اخبار و نامه دهقان	اخبار و نامه دهقان	اخبار و نامه دهقان	۱۶/۰۵
موسیقی	موسیقی	موسیقی	سیاهیان انقلاب	سیاهیان انقلاب	موسیقی	۱۷/۰۵
سخن ای راند	بحث ایدئولوژیک	بحث ایدئولوژیک	فرهنگ مردم	فرهنگ مردم	بحث ایدئولوژیک	۱۷/۰۵
	جانی دالر	جانی دالر	نمایه ای در خاموشی	بر نامه ادبی	مشاغر	۲۱/-
	موسیقی فرهنگ و هنر	موسیقی فرهنگ و هنر	بر نامه گلها	بر نامه گلها		۲۱/۳۰

چه کسی
حریف
این ۱۵ ساله
استرالیائی
میشود

آنچه شین گولد در استغیر انجام است بیش از یک حقیقت به نظر مسد و حتی تا قبل از انجام پرسای رؤیا هم زیاد بود. این دختر پانزده ل استرالیائی هفته قبل آخرین بورده شناهای آزاد را که هنوز بنام فرانسیس ایزیر هموطنش قبیل بود و نتیجه سال بود که شنیده بود بر آن پاکد به خود اختصاص داد و به تن رتبی در حال حاضر کلیه رکوردهای جهانی تمارشتهای شناهای آزاد در می‌باشد. بدینیست بدایند که شناهی آزاد اثرباری انجام می‌شود عبارتند از ۱۵۰۰ متر ۸۰۰ متر ۴۰۰ متر ۲۰۰ متر و ۱۰۰ متر و نزش کار شین گولد زمانی بهتر درک شود که توجه کنیم ۱۵۰ متر و ۸۰۰ متر شناهای سپاری مشکل از این طبق است مقام استقامت هستند در حالیکه ۱۰۰ و ۲۰۰ متر شناهای سرعت هستند

حالا شین گوکل هم سرپیترین و
قاوم‌ترین قهرمان شنای جهان است و
سلا این بهترین شناجی نیست که
می‌گوید قادر به بدست اوردن است
حتا در ماههای اینده تا المپیک
و تین خواهد توانست حد نصاب‌های
سدیدی بدست اورد و فاصله خود را
با سایرین زیادتر کند. در خبری که
از استرالیا مغایره شد گفته شده بود
که شین گوکل پس از بدست اوردن
تجهیزه جدید ۱۵۰ متر آزاد به رکورد
 150×1 متر مختلف انفرادی حمله
کرد و زمان مجموع ۳ شنای پروانه
ازد و پشت او بیش از حد نصاب
جهانی بوده است و فقط زمان شنای
نوری‌گاه او بیاعث شد. که در این
سالهای دنیا به رکورد جهانی دست نیاید.
این ترتیب می‌بینیم که شین در سایر
رشاهی شنا نیز ساحب قدرت خوبی
است و هیچ بعد نیست که تا المپیک
و تین بتواند در شناهای پشت و پروانه
نم صاحب حد نصاب‌های جهانی شود
اگر پیاد آوریم که او حتا لاقول
ر ر دو رشته شنای تبعیت استرالیا هم
شرکت خواهد داشت این سوال بیش
نیاید که شین در موئین چند مدار
طلای به گرفت خواهد اوریخت؟ پنج -
شش - هفت - هشت یا شاید بیشتر
حقیقتاً این خارج ازتصور است و احتمال
ریاد است که از طریق تلویزیون خود
اطی مسابقات شنای المپیک سوئیش
نخواهد صنعتی باشیم که در هیچ
زمان بگیری اتفاق نیافتد: دختری
ای با حست مدار طلا!؛ برای آنکه بدانیم
نه، همچویه متفق به تصاحب تمام

وقتی آغا متصاحب میگردید که هر چشم باز
به حمله میزدراخت و اغلب به یک سری
حر سار پیشینی شده و بازی فرمولی
میزدراخت.
علوومی یعنی گل بسیار زیبایی که
روی پاس متصاحب خانی به نظر سانید و حمله
بسیار نظری که در حدود ده دقیقه ۴۰ روی
دو زبانه توانی داشت و نویسن را با دخوبی
و بازیرون باهی زاویه خانی فرمستاند ولی
مدافع توپی منحصربه کرد در پیه اوقات
با این کم تأثیر از بازی های گذشته
بود.

بهرهای که میشته در بازی با سر
موفق بود در این بازی از توب های هوایی
تبتچه ای کنکت و پیخصوص بود که نیز تویی را که در
سپاری نزول کرد مهله شد قدم روی سرش
ازین لیدمه در محوطه خود بود که
بود و میتوانست با سر به طبلوون در من مکر
محوطه خودش قدم پاس کند یا لایل بدایل
چهارمین دوره دوازده بفرستند به اوت فرستاد
در حالیکه در چنین موقعیت هایی از بهرهای
هر گز جز گل های سپاری زیبا چیزی ندیده
بودند.

در نهمه دوم بازی ایران از تمام یاران
ذخیره ای که میتوانست تعویض کند سود
برد و دیواریان میدان و دیوازه میان
تعویض کرد. بنکی از تعویض ها کرو بود
با شرقی که منجر به تعیین آرایش خط
حلقه شد و در پرونی به هماچشم پیوست در
حالیکه چیزی برای نوک حلمه مناسب نداشت
پر زیر یه است.

پیر تقدیر حالا دیگر از کویت عبور
کردند مام و پسر بیکر کشته شدند بود
پیروزی در کویت یک نتیجه لازم بود که
نایاب عوسمی از بیت ازدش اینچنان
باشد که صدور کیمی به هدف رسیده باشد
دست کار را زرا کنیم، حتی نایاب دهد که
شمالی و انتخاب برابر می بودند باشد. این بنابراین
را ماقبل در سال ۹۴ می انتحام داده ایم و حالا
صحیح نیست که چشممان را به هدفی بدوزیم
که انسان پیش در دستمنان بوده است.
اینبار باشد هدف سیاست پیش از اینبار
حتی قیم ما باشد چیزی نمی هایی باشد که از
مرحله یک هشت سالقات البیک پیروز
بیرون آید. این کار در سال ۶۴ در توکیو
که برای قیم مامکن بود، الله اکر ساخته
ویکدست ما از هم نمی بشاید. با آن اسکلت
در میان سیاست و با آن فناحه ماقبزده است
توکیو نمرات پس باشد حالا خواسته
یک هشت سالقات البیک اندیشه ویه یکی از جهار
مقام البیک جنم دوخت و این اینست که
کنون سیاست نیست. نیست باید از آنچه
قبل از البیک پیش بگذارد و باید درسی بگیریم
و مناقع کوچک شخصی را اجازه ندهیم تا
شالوده قیم ملی را درهم بفریزد. دوم آنکه
برای پیروزی و رسیدن به یکی از این چهار
قائم ایکی جنم دوخت و قدرات ای از است
برای این که کسی بتواند کار کند باید
و سیله کاش رفاقت کنیم و اجازه دهن
بدون دغدغه خاطر در محیطی مطمئن کار کند.
همه این خوب است رای ای ای ای ای ای ای ای
سرپرست قیم ملی جمع آورد. این کار را
باید مسئولین درگذرسنون و بازیگران هر یکی
بنویسند و می خود ساخته شده و می خون
مردم ملیک ارزش شناخته شده و می خون
و جرای فوقال دنیا است باید گذاشت که به
معلومات خود عمل کند و نیاید بخطار
مناقع یکی بتواند کار کند و این کار
و مش و دنیان. این صحیح نیست کما اگر
به موظیق و قیم تناییج شیوه تاییج که در
توکیو رسیدت از اودیمه نکار کنند. همه
شئون کشور ما در این هسته‌سال ترقی
پیشرفت شکرگی داشته و این قابل قبول
نیست که در ورزش و شخصیت فوتبالان
کانی همه ووجه و الاقه را بگذر خود جمع
کرده در جزا زده باشند. می بونیم شئون
دنبی فوقال ما را تعقب خواهد کرد ما باید
حتماً شئون ای
که ای ای

این پیروزی لازم بود ولی هدف باید
خیلی بالاتر از انتخاب شدن برای
المپیک باشد



قليچ خانى - پروين وجبارى مودان ميدان باز گشت

از محمد رضا میلانی نیا

که در حقیقت پایه کذار گل اول ایران بود و با شوون های دور خود هر چند گاه بیکار دروازه کروپت را میگردید و میانداخت و به تماشگران گذشتند و شنیدند که در ایران این تم که سی دنار توب فقط نمیدانند و مستند کسانی که در فرمتهای مساب می شوند های نشستن از راه دور تنجه که کند ولی باشد از اغان کرد که این افراد امکت شمارند و این در میان میانی نقص زیر گست.

پرون مدل چشمیه بر توب سلط و پر کار بود و روی گلی که در نیمه دوست دارد از اون ایست قسطل و خوشرسید را بخوبی بخدمت گرفت. الله او این گل را زمامه به نهر رسانید که در بیش کوش راست را راشت که او را در آینده در اینست باعث شد که او را در آینده در اینست میکار گیرد چون در این صورت یعنی از امکانات او بلا استفاده میماند.

چهار سیارین کارو دونده بود و سلط همشکر اس را در بازی افراطی شنан داد و سیار اتفاق افتاد که زیادی به حفظ توب علاقه نداشت و آنرا بیارانی که در موقعیت پیش بودند پاس نکرد. همشه باعث شرده شدن بازی در میانه ای کوچک و مشکل شدن تنجه که کمترین میتواند الله همه ضعف یاران سقمه چهاری و امکان را که افرادی در تشویق او باشکار این نبود و از بازیکن با چهاریهای مثل چهاری در این موقعیت های بین از این انتظار بیرون خود حمله در این بازی بطور کلی کم کارتر از سایرین بود و در تنجه کری که توپها هاجز میمود و بطوریکه خط میانی با شوون های دور برای دروازه کوتی پیش از خط خطر خالصه ما بود از جمله این اشتباها این بود که چهار بین تنجه باشکه میتواند برخی از راه زمین به خط دفاعی کوتی لفود کند، مرقا دنبالی پیره داری از توپ های هوایی بودند که چون هر روز دروازه کافی نداشت در این خط شرقی پیشتر از

شنبه بعد از ظهر بالاخره تیم میلی فوتبال ایران بازی برگشت خود را در آین در مقابل تیم ملی فوتبال کوتی انجام داد و با عنان تنجه ای که در تهران این تم را کشید داد بود بود شد و حالا باید برای راه باقیت به مسابقات المپیک در مقابل کره شمالی قرار گیرد، همانطوریکه در بیش های گذشتند شان شده بود تیم ملی فوتبال پیش با قیافه ای که در این شان داد تمیز است برای قیافه ای که در این شان داد

نمیتوانست برای قیام مان خطرناک باشد و حتی تصویر راجع به تنجه سماوی با کوتی در مقابل این موقت میتوانست با قیافت تبدیل شود که روشن کوتی کوهانه در بازی برای کشید پیش میگرفتیم که خوشبختانه قیام ما با چشمانی باز آغاز برای کرد و اشتباها کسر نداشتند و بازی اینست میله است. قبل از هر شان دادهند این میله است. قیام بازی از هر چیز خوبست نظری به بازی بیاندازیم خط دفاعی در غایب اشتباها تقویت پیوی از این عهده برای آمد و قریبی میباشد از این در شرطی کوتی در غایب اشتباها تقویت پیوی از این شان اگر در دوازده ماده این مسابقه بازنشسته از این قدر قدرت دفاعی مانند تند و بادیده مقداری باشند که اینکه در این کشیده از آنرا به دوبار ضعف خود حمله کوتی کشیده باشد جانه که بازیکنان حمله کوتی در مقابل دروازه خالی قیام ساندند و ای هر برای این از موقعیت خود بودند در این موضع دو بازی از این به طبق اتفاق بود که معمتم برای کوتی کوتی شد و همین اتفاق هم میگذرد که این اتفاقی احتمال شد و ای همین تضییعی که در آینده را درآمد اینکه برای این مانند کوتی میتواند اتفاق خواهد داشت و در صورت داشتن موقعیت مثل کوتی آنرا از دست خواهد داد وسیع باید به خط دفاعی هشدار داد که خود را باید و بیشتر حسab کار را داشته باشد.

افراد خط میانی فعالترین بازیکنان این دیدار بودند و به قیام بازی افتخار داران این میدان داشت: قلچم پیشون و چهاری و چهاری خوبی مان دیدار را در اختیار گذاشتند و از عرضه پیش کردن توب و داهمنانی میباشند

رایی که فنیش می‌داند

مسل عطیمی برای یکن‌نمکی نو

نمایشگاه

غایی‌ترین بیمان مدل ۷۹ با شرایط خودش

شیان تبریزین ۵۰ کو رو شکر، واره اندیان طبیعت خاور میان ۱۰۱۵ آنده ۷۵۰۳۳۲

را به عنوان نامهار خورد مجدد است خوبست
هراء مادرش به تمرين می‌رود. در
تمرين بعد از طبع شین هراء با
کلیه اعضای تیم باشگاه راید که عضو
آنست تمرين می‌کند، این تمرين تا
ساعت ۵ و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر
طول می‌کشد و می‌توان سه ساعتی
بین ۵ تا ۷ کیلومتر را شنا می‌کند.

پس از تمرين عصر شین به
منزل می‌رود و تا ساعت هفت و ۳۰

دقیقه وقت را به صرف یک شام شیک
می‌گیرد. البته صحنه خیلی جزوی

است توجه کنید! این تمرين سه ساعتی
که شنیدن شنا می‌کند.

هراء پدرش از تمرين باز می‌گردد
و در منزل مقابله میز صحنه اش قرار

می‌گیرد. البته صحنه خیلی جزوی

است توجه کنید! این تمرين سه ساعتی
که شنیدن شنا می‌کند.

گشت ساطوری سرخ کرده یا

تغیر رنگ با بینکن و یک سوب مقوی

جیوبات هراء با قیصی زردالو - آلو

- خرما - فندق - آرد خشم اثباکردن

- چوانه جو-چوانه گندم و دادهای

کنید که مجموعه را با کارامل شیرین

کرده‌اند. (قدیمه‌ها می‌گفتند کسی که

چنین معجونی بخورد دم می‌اندازد) ولی

روشن است که برای شخصی که روزی

۱۲ کیلومتر شنا می‌کند چنین منبع

انحرافی حتی لازم است.

صحنه تا ساعت ۸ و پانزده

دقیقه طول می‌کشد و بعد شین به مدرسه

می‌رود و تا ساعت ۳ و پانزده دقیقه

بعد از طبع در مدرسه است. پس از

درس، بعد از اینکه یک طرف ماست

جوراب کاشفی

با مارک «آل. ب. او» بغل علدار «در نرو»

جوراب کاشفی

با مارک «آل. ب. او» کشدار و سه لنگهای

جوراب کاشفی

با مارک «آل. ب. او» نایلون و شلو اری

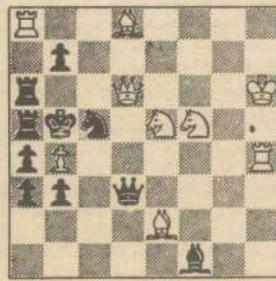
«آل. ب. او» مارک مورد اطمینان در دنیا

فروش، کلیه خوازی فروشیهای معتبر ایران

نهیه و تنظیم از: جهانگیر افشاری

مسئله شطرنج شماره ۲۹۵

سپید: $Fe2 - Pb4 - Th4 - Ce5 - Cf5 - Dd6 - Rh6 - Ta8 - Fd8$
مهربه: $Ff1 - Pa3 - Pb3 - Dd3 - Pa4 - Ta5 - Rb5 - Cc5 - Ta6 - Pb7$.



سفید بازی را شروع و در در حرکت سیاه را مات می‌کند

حل مسئله شطرنج شماره ۲۸۵

سیاه در ۵۰ حرکت مات می‌شود

سفید

سیاه

- | | |
|---------------------|---------------------|
| 1- $Pd3 \times Pe4$ | 1- $Pd5 \times Pe4$ |
| 2- $Cb2 - d3 + +$ | 2- $D - e1 = F$ |
| اگر: 1- | اگر: 1- |
| 2- $D - e3 + +$ | 1- $Pg2 - g1 = C$ |
| اگر: 1- | 1- $Pe2 - e1 = T$ |
| 2- $D - g3 + +$ | 1- $Pg2 - g1 = D$ |
| اگر: 1- | |
| 2- $D - f3 + +$ | |
| اگر: 1- | |
| 2- $Cb2 - d3 + +$ | |
| اگر: 1- | |
| 2- $Pe2 - e1 = F$ | |
| اگر: 1- | |
| 2- $Pg2 - g1 = C$ | |
| اگر: 1- | |
| 2- $Pe2 - e1 = T$ | |
| اگر: 1- | |
| 2- $Pg2 - g1 = D$ | |

علائم اختصاری مهره‌های شطرنج

پاده = P و فبل = F و اسب = C و رخ = T و وزیر = D و شاه = R

جوراب حسکه حسکه حسکه را خیره می‌کند
جوراب زنده حسکه مده نو و ارزه نجس خانم و خیر خانمای می‌پسند
جوراب نام حسکه در میانی بیل کنار: ساده: نایلون: و گریه
انحرافی فروش: فقط جوراب «حسکه» بخواهد

یک شکست دیگر

آینه این هفته در لبنان روی داد که شکست دیگر، و بهمان آندازه در دنیا ای سازمانهای چریکی فلسطین بود. یک سال و نیم پیش چریکیان در اردنه همچه وندود خود را از دست دادند و یک سال پیش مدار استقرار کامل تزال حافظ الالد در موضع قدرت، و اینجا بود که سوریه دیگر پیشگاه و پناهگاه ملش برای چریکیان خواهد بود. و اینکه حمله ای این چریکیان چند دهکده نظامی بزری اسرائیل و حمله اتفاقی هراس انتی اسرائیل به هددهای جنوب لبنان و بدیل آن اقدامات موضع ارزش این دست کثیر چریکیان این آخرين پیامگاه را نیز از دست آنان میگیرد. خبر گزار را پیور تلویزیون ملی ایران در پیورت در کجا مکرم حمله های انتقامی اسرائیل به جنوب لبنان گزارش داده بود که روسیان جنوب لبنان در حالیکه به چریکیان بدیده خشم مبتکرد. از قریب حمله اسرائیل خانه ها و هزار خود را تزلیگ کنند و به سطح شمالی روی می آوردند. دولت این دوست این را عواید بگذارد».

کوچ و قوف حکومت خواسته خود است در ۱۹۷۶ را از ایجاد تبرده است. پلاسکله در صدد مقابله برآمد: «بیان رعیان سازمان چریکیان فلسطین و دولت این مذاکرات انجام دشکنی که این چریکیان به عنوان طرف ضمیر جنور شدند انتیان بندند و بواسع جنوب این را «آسوده بگذارند» آیا این حادث سبب خواهد شد که فلسطینی های واقع بین در درون سطح اشتغالی، یعنی در بیرون اضای اصلیان در سند برآید که از روای سر کشور های عرب و احیاناً به بیان آنها با اسرائیل به نوافع برستند؟

کشور جدید؟

«بتكلاش» تدریجاً به شکل یک کشور درمی آید. در این هفته شیخ معیجه روحانی که بترزید رهبر بلمازوی بنگال شرق است، بعدان تقویت قانون اساسی جدید به عنوان نخستوزیر که صاحب اصلی قدرت در حکومت جدیدست، زمام امور را بدست گرفت و این هم زمان بود، پاشایی رژیم او از جانب چند کشور مخالف رسمیت شناخت و این بدلانش را به حکومت داک از جای خود کنورهای بلولاً سوال است. شناسای این حادث از جانب اسرائیل هم ندان میدهد که ائلستان و دیگر کنورهای منتظر اتفاق را در این حادث شناختند و این شناسای شناسای حکومت را در سمت خواهد نشاند. این دوگره و شناسای حکومت داک از طرف مسکو و وائستگ میتواند ثابت قلمع این حکومت بچادر آید.

در این میان هرمان حزب اتحاد عاموی غیر حزب حاکم بتكلاش بینان کنندگاه مایلند هرچه زودتر از جانب کنورهای غربی هم به رسمیت شناخته شوند، کنورهای زبان از حد مطلوب مدیون بلوک شرق شدند و زیر نزد آن قرار نگیرند.

در همین حال داکا قصد ندارد روابط ویژه ای نسبت کم در ظاهر با دهليز نو داشته باشد. در این شکر نیست که داکا و دهليز نو دوست خواهند بود، ولی شیخ جعیب مایل نیست دهليز اورا جامی خود بداند، بلکه مایلست دوکنور با استفاده از شرایط مساوی دوسته افریخشی داشته باشند. خدروت احتمال بتكلاش درگزوه کنورهای متربد اتفاق میتواند شیخ محبی را در رسیدن یان خذف یاری دهد.

هندوچین از ۵۴۰ هزار نفر مجاوز بود. کاهش نفوذ امریکانی به پیروزیه به معنای آن نیست که واشنگتن قصد دارد حکومت های خود را که هندوچین را تنها بگذارد. ملویں لرد وزیر دفاع امریکا در این مفهوم اعلام کرد متأثر زمانیکه مساله اسرایان چنی امریکا حل شده، تعدادی از سربازان امریکانی در هندوچین باقی خواهند ماند و امریکا با تپروی هوایی خود بعثای حکومت های سایگون، پنومپن و وینتیان ادامه میگهند. کارشناسان سیاسی عقیده دارند که تا مدتی دراز تعداد نفوذ امریکانی در هندوچین، از چهل یا دست کم سی هزار تن کمتر نخواهد شد. در پایان اقدام نیکسون و یونکن معتقد است که امریکا قصد دارد، از تعداد نفوذ خود در هندوچین بکاهد و در عوض از سلاح های اشی تاکنیکی سرای کسب پیروزی استناد کند. سخنگوی و یونکن در کنفرانس پاریس در اشاره بهمین موضوع به خبر نگاران گفت: «امریکانی ها اهالی های غیر نظامی ایالت های شمالي و ویتمان شده اند تا استفاده از فرقه توافق چنوبی کوچ میگندند تا استفاده از سلاح های اشی تاکنیکی محدود شود».

توافق در رم

اتمام هجت نخست وزیر مالت که نیروهای ائلکلیس پایسد تا ۲۶ دی ۱۹۷۶ را تراک گویند، و گردن دولت چیزی را ملی کرده باز از نیروهای خارجی طلب کنکه میکند. از همان آغاز اغوار کارشناسان امور میانی و برای کسانیکه به نقش یک مانور تبلیغاتی بود.

در این هفته دکتر دینیک مین توافق نخست وزیر مالت و لرد «کارایکتن» وزیر دفاع ائلکلستان بعد از یک ملاقات دوستانه در رم، در حالی از هم جدا شد. آنده هم در ده دران خلوقت نلاش کرده بودند مالت انتقام بگویند و از چهار چوب قانون خارج شودند. بمهانه بدمست اطمینان افرادی نیفتند. اما اگر چیزها و دوست های افرادی محدوده قانون را برای مبارزه با یکدیگر بشکند، شک نیست که ارتش شیلی ساک خواهد شد. مالت را تراک کنند - چون اینکلیسی مالت را پس بگیرد ولی فیروزهای اینکلیسی از مالت، حکومت و انتظامی نخواهد شد. این خوش از استراتژی کلی تعجب شرق سوی و سواعق شرق جبل الطارق است و در این میان قبرس یک استثناست.

بعد از شوافق رم اینک تقریباً قتلی است که بعد از خروج نیروهای ائلکلیس از مالت، حکومت و انتظامی های چیزی را در اختیار پیمان تأثیروند. این پس از اینکه پیمان تأثیر این پایگاهها به والت میپردازند، بی تردید برای مالت مقدور نبود که ا تمام هجت خود را عملی کند و غرب میتوانست یا عدم پس میسرش در خواسته های او او موجات سقوط حکومتش را از این پایگاهها به والت میپردازند. بی تردید برای مالت مقدور نبود که ا تمام هجت خود را عملی کند و غرب دیگر از نظامیان امریکانی را از هندوچین اخراج کرد. با خروج این عده که مفهوم ای هنگامی به توجه ای انتخاباتی پرداخت و تاب نوامبر ۱۹۷۲ و سفرهای میهمش به پکن و مسکو آمده بیکند، در اجرای سیاست ویتنام خویش، خروج ۷۰ هزار روز ۱۲ اوریپشت امریکا در هندوچین روز ۶۹ هزار نفر نیروی نظامی خواهد داشت. در حالیکه در ۱۹۶۸، چنین هنگامیکه نیکس در کاخ نخستیست. فقط میتوانست میتوانست که راهی برای رفع مکوم هستند که اخلاق فیض بیانند.

تماشای جهان در یک هفته

چهره های جدید

انور السادات رئیس جمهوری عربی مصر سوای سخنان تند و تهدید آمیزش نشان داده که سیاستمداری امندانی و واقع بین است. تجدید اشیش سیمی موفق شدمان در مکانیکی بیرونی چه، زمینه را برای پیروزی خود در انتخابات مرحله ای پیاره فراموش آورده است که همین هدف از دست کار در کارهای عناصر اسرائیل محدود شود. اندیه در این هفته پاسارتابی ایلان را میگردانند پایداری موقق شد بکار چرخان و خیم را از رسیکارهای مغلای این خود را از خود کشوند. را منبه کردند که هواپاره ترمسون خود را مسلی کرده است. آندیه باز از نیکسون که در تسلیک شیلی میدانند. رهبری خوب و حکومت، خارج کردن مسیر از نویم اندیشه سیاسی دلک به تجدید فعالیت های دپلماتیک مهمت باقی راه حل های سلیمان ایزی برای بیان خاور میانه عربی نشانه های روشن این اعتدال و واقع بینی است.

آخرین نمایش انور السادات در این زمانه تغییر کاپیه مصر است. رئیس جمهوری مصر با گنبد عزیز سدیقی که بند تکنکرات است به پست نخست وزیری نایاب نایاب کرد که قصد دارد از این خلوقت نلاش کرده بودند مالت انتقام بگویند و از چهار چوب قانون خارج شودند. بمهانه بدمست اطمینان افرادی نیفتند.

۵۲ عنزیست سدقی نخست وزیر سال مصیر بیانیکه بازیزی دارد. سال مصیر بیانیکه بازیزی دارد. شهری است. او پیش از اینکه نخست وزیر شود. وزیر منابع و نفت بود. پس از اینکه نخستیست به ساختن یک مسیر مترقب میشید تا پدر گیری در بازیهای سیاست بین المللی، البته این بدان معنا نیست که قاهره بیان خاور میانه عربی را فراموش خواهد کرد.

برای مصر و برای دیگر کشورهای همراه اسرائیل، هر حرکتی در هر زمانه ای هنگامی به توجه ای تمربخش میشود که تکلیف روابط این کشورها با اسرائیل روشن شده باشد. اعراب و بیهودی نو اسرائیل برای ادامه جیات مکوم هستند که راهی برای رفع اختلافهای خویش بیانند.

دشواری جدید برای آنده

زیم دست چیزی شیلی بعد از مجاوز ازیکسال حکومت با دشواری های روز افزونی

آیا ایران به وام‌ها و اعتبارات خارجی نیاز دارد؟

چرا محاکم خارجی به سرمایه‌گذاری ایران علاقه مند هستند؟

پسیاری از طرح‌های عمرانی و توسعه آنها بر aller کمبود منابع ارزی گفتار حرکت لامپشته است و یا کاملاً متوقف شده است بیچرخ روی آنک نیست.

اما علاقه به دادن وام و اعتبار به ایران و سرمایه‌گذاری در کشور ما یک مسئله است و پندریشتن آن از طرف ایران یک مستله دیگر و چنانکه درون است ایران در صورت سورت نهای آن دسته از وام‌های را میندیده که از نظر شرایط و مدت نزد پیشنهاد توجه به مقیاسها و نرخ‌های حاکم بر بازارهای پول و سرمایه، مناسب و مطلوب باشد. وامها و سرمایه‌های که بجزیان سلامت اقتصادی باشد ویژگی برای ورود به میهن ما ندارند. ایران کشور دروازه‌های باز نیست و حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی کشور و استحکام روزافزون آن اصل راهنمای تمام مقامات اقتصادی و مالی کشور در استفاده از هر روان و اعتبار و سرمایه‌گذاری خارجی است.

بنابراین سرمایه‌های خارجی در کشور ما نمیتوانند نقش سیاسی و یا غارتکننده وامها و سرمایه‌های قرون بیست را داشته باشند؛ به یک عبارت دقیق و روشن مدتهاست که عن وامها سیاسی در کشور ما پایان یافته است. بنابرآ نه گذشت، جای تعجب نیست که کشورها و سرمایه‌گذاران متعدد و روزافزونی برای شرکت در برنامه‌های عمرانی ایران اطلاع‌گردان کنند و این تقابل نیز خاص یک کشور و یا دسته و گروه ویژه‌ای نیست. در حال حاضر ملاوه پرسش رک دولت شوروی در برنامه‌های عمرانی ایران وامها و عبارت‌که ملیق قراردادهای تهاتری، کشورهای سوسیالیست در اختیار ایران گذاشته‌اند ویکارداستن وزیر داراش فرانسه برای مذاکره درباره شرکت سرمایه‌های فرانسوی در طرح‌های عمرانی کشورما پیش‌تر از این مدت امده است ۳۰ پیش از قرارداد ۴۰۰ میلیون دلاری برای شرکت در طرح‌های پژوهشی ایران منعقد ساخته است و آلمان فرنسی، انگلستان، بلژیک و اطراف و سپاهی از کشورهای دیگر نیز هم‌اکنون در برنامه‌های سمعتی و تولیدی ایران شرکت دارند و یا زمینه توسعه مبادرات و سرمایه‌گذاری خود را در ایران فراهم می‌سازند. در این میان بخش خصوصی امریکا نیز برای سرمایه‌گذاری در ایران چیزی است که ایران طرفی در این میان می‌باشد.

بنابراین چنانکه ملاحظه می‌شود تقابل به فعالیت در ایران خاص یک کشور نیست و در حقیقت یک رقابت بین‌المللی برای دادن وام و اعتبار با ایران و شرکت در برنامه‌های عمرانی کشورها آغاز شده است و این بدبده و این موقعت استثنائی همان چیزی است که سپاهی از کشورها مشتاقانه آغازه‌مند آن شستند و در پشت مر آن، داستان رهبری مؤقت ایپیر سیاسی و اقتصادی یک ملت آسیایی، در مغلقه پرآشوب خاورمیانه قرار دارد.

س.ج

اما سوال دوم این بود که چرا مربوط به استفاده از سرمایه‌گذاری و کشورها و محاذل خارجی به سرمایه‌گذاری در ایران و دادن وام و اعتبار مناسب بوده است و چیز عقل سالمی به کشورها علاقه‌مند است و در حقیقت و یدون هیچ اغراق روز و مفهای نیکرده که کروه تازه‌ای از گذاران و ساحبان سرمایه‌ها و یا محاذل دولتی کشورها پیشنهاد وام برایان ندهند. این سوال را میتوان با اینکه دیگر پاسخ داد و پرسیده که در نقل و انتقالات مالی معمولاً سرمایه‌ها به کجا رسازیز میشوند؟ بجانی که دچار تشنج و آشوب و رکود اقتصادی است و یا به کشورهایی که از این منابع با چه شرایط اقتصادی برخوردار است؟ سرمایه، چنانکه مهد میداند که از نیروهای ترین و شاید نیزه‌مندترین میشود و پچه مصرفی می‌رسد. تعلو و پیشرفت سریع اقتصاد ایران باین دو سوال پاسخ قانع‌کننده داده است و پیازی به بحث تفصیلی در احسان‌کنترین خطری‌حقیقتی خود را تغییر میدهد و از بازار نیویورک به لندن و آنچه بهاریس، فرانکفورت، تریخ و نوکیو و سایر مراکز مالی مطمئن میگردید. این گذشت اطمینان آن نیست و از این گذشت روزگاری که خارجیان در ازای یک ۵۰ هزار لیره‌ای عواید گرفتار وام ۵۰ هزار لیره‌ای عواید گرفتار می‌شود و میگفتند و شرایط غیر قابل تحمل سیاسی و اقتصادی خود را تحلیل میکردند و اینها بدینی است که سرمایه‌ها اساساً متوجه کشورهایی میشوند که از یک رشد سریع اقتصادی برخوردارند و توانانی بازپرداخت اصل و فرع وامها و اعتبارات خارجی و یا انتقال سود سرمایه‌گذاری‌ها تمیزان معقول را دارند. بدین‌ترتیب اگر سرمایه‌های خارجی باعلاقه و فشار روزافزون میتوانند در طرح‌های عمرانی دریافت کنند، فقط شانه ثبات می‌سازند و چیزی که برق از اینکه شناخته نیست و از اینکه میشود می‌شود و شرایط غیر اکنون وامها و اعتبارات دیگری و یا انتقالات کالاهای سرمایه‌گذاری‌ها و سرمایه‌های سوسیالیستی می‌رسد.

میتوان یکی از وسائل و میراث آن میشود و شرایط غیر اکنون و این است که

در پایان دو میان کنفرانس سرمایه‌گذاری ایران در نیویورک اعلام شد که بخش خصوصی امریکا آمده است که تا پانصد میلیون دلار در این کنفرانس که بدبیال کنفرانس بهارسال گذشته تهران در نیویورک تشکیل شد بیش از ۶۰ نفر از نایاندگان عده بخش خصوصی ایران و امریکا و میانه رسمی دو کشور شرکت داشتند. کنفرانس پس از دو روز و نیم کار و استماع گزارش کمیته‌های منتخب بکار خود پایان داد و آزادکی بخش خصوصی امریکا برای سرمایه‌گذاری در حدود ۵۰۰ میلیون دلار در طرح‌های پژوهشی و صنعتی و معدنی و کشاورزی ایران طی برنامه پنج ساله عمرانی اعلام شد.

بنابراین اولاً میزان سرمایه‌گذاری مذکور سالانه رقمی در حدود ۵۰۰ میلیون دلار خواهد بود و ثانیاً میلیون دلار سرمایه‌گذاری مؤسسات امریکانی در مجموع سرمایه‌گذاری‌های بر نامه عمرانی پنجم که بر قم نیویورک ۲۲ میلیارد دلار پرآورد میشود، به حدود ۴ درصد پرداخت و در حقیقت قطعه‌ای از دریای بیکران را تشکیل میدهد.

قرارداد اخیر ایران و ڈاپ به مبلغ ۴۰۰ میلیون دلار برای سرمایه‌گذاری در سایع پژوهشی ایران قطعه دیگری از این دریا است و اساساً میتوان پرسید که اولاً چرا ایران با وجود درآمدهای سرشار نفت از سراسایر کنفرانس‌های ایران و اعتماد بین‌المللی سرمایه‌گذاران و محاذل مالی گوتاکون چه علاقه‌ای به شرکت در سرنشاهها و طرح‌های عمرانی ایران دارد.

پاسخ نخستین سوال این است که کشور ما برای تأمین رشد سریع و بدون وقفه اقتصادی خود که لازمه آن تأمین منابع مالی روزافزون است نیتواند خود را از وامها و اعتبارات سرمایه‌گذاری بین‌المللی معروم و سازد که از طرف تمام معامل اقتصادی، چه مالک غربی و چه کشورهای شرقی، یعنوان یکی از وسائل و میراث آن پیشنهاد نیازمندی یافته باشد و نظائر آن کشورهای در حال توسعه نیز طی ده سال اخیر در کنفرانس‌ها و مجامع خود و از جمله کنفرانس‌های توسعه و تجارت زاسمان ملل متحده به شدت خواستار افزایش این وامها و اعتبارات و سرمایه‌گذاریها تا حدود یک درصد و درآمد ملی مالک پیشرفت و صنعتی بوده‌اند.

اگر کشورها طی برنامه عمرانی چهارم توائمه است سالانه بطور متوجه رشدی بیش از هدرسد به قیمت نایت داشته باشد، یعنوان شک ملاک و میار قضایت قرار داد.

تعمیر گاههای شاوب لورنس در تهران و شهرستانها



خلاصه آنچه گذشت

نومن اسیت حسابدار آرام و سریزیر گانون اگهی × × شی بده میخانهایمابا می رود و یاتاقازنی به اس دوریس در گوچه پشت میغانه قتل فیضی را به چشم خودش می بیند. پلیس معتقد است که این جاده تسویه حسابی بیش نیست. ولی گروهبان فوسکو که قتل به دست او صورت گرفته است، دنیال شبود قضیه می گردد و در ضمن با فروشندهای قرار احلاقات می گذارد... و در این گیرودار روزنامه‌نگار درباره قتل و شبود واقعه چاپ می شود...

فصل نهم

قست مواد مخدر در کلانتری مرکز در ساختان کهنه و قلعه‌مانندی سه دفتر داشت که بیمارت از سه اطاق کوچک و پراز گرد و خاک بود... این ساختان روزگاری زنان شهر بود اما اکنون برای تکمیل‌اش زنانیان محل مطمئنی شمرده نمی‌شد و از این‌رو قسمتی‌ای گوناگون پلیس و از جمله قست مواد مخدر، و قست گشت راکدار شده بود... تیفه‌ای که دو اطاق قست مواد مخدود را از پرده‌گیر چادری کرد، پرداشته شده بود و میزهایی که آتش سیگار روی آنها لک انداده بود پای دیوارها چیده شده بود. وسط سالون، صندلی‌هایی در اطراف دو میزی که پل هم گذاشته شده بود، قطارشده بود. دیوارهای کلافت گرفته سر تا پا شکاف برداشته بود... و این آذین دیواری را تقویم‌هایی که به توصیه دختران و ستارگان نیمه لخت آزاده بود و اکنون ماه ژانویه را نشان می‌داد، تکمیل می‌گرد.

ساعت هشت و نیم آن روز صبح، گروه روز نگهبانی را از گروه شب تحویل گرفت... پرسخی سگ‌رم مطالعه صورت جلسه‌های دستگیری و توقیف شدند و برخی دیگر بساط‌خنده و شوخی به راه انداده شدند. اما هیچکس به آن مکریکی بلندبالا و باریک و رفیقی گوشحال‌شده که این سر آن سر میز وسط نشسته بودند، توجهی نکرد. دختره سرش را پائین انداده بود و پدستی‌ای خوش نگاه می‌کرد و پسره اتکار به نقطه لایشی در خلام چشم دوخته بود. هیچکدام بیشتر از ۱۹ سال نداشتند.

تام‌الش به گروهبان پیلی نزدیک شد. و، با اشاره‌ای به آن دو نفر مکریکی، پرسید:

- از کی اینجا هستند؟
پیلی توضیح داد:
- افراد گشت در حدود پنج دقیقه پیش دستگیرشان گردیدند... از دراگ استوری در «موتو» به اینجا تلفن زده شد... از قرار معلوم می‌خواستند که پس از دستگیرشان گردیدند... از چون صاحب دراگ استور از فروش این کپسول‌ای ژلاتین خود داری گردید، به دکان دیگری رفتند... افراد گشت هردو را با هروئین‌شان دستگیر گردند....



پسره سرش را آهسته بلند کرد و شانه‌هاش را بالا انداد. تام تکاری کرد:

- خوب؟

پسره با دلخوری، نگاهی به پاهاش کرد.

تام هفت‌تیرش را از غلاف در آورد توی چسب شلوارش گذاشت.

بازوی پسره را گرفت و گفت:

- بیا از نزدیک بیینم...

پسره، همراه او، تا پای پنجه رفت و منتظر ماند. تام، پرده‌ها را پائین آورد.

تام گفت:

- خوب...

با پیک دست سر پسره را چرخ داد و با دست دیگر پسره را بالا و پائین برد... پسره به پرده خیره شد.

پس نور خورشید مردمکهای بیهوده چشمی او را مثل دو تا سر سوزن کرد.

تام گفت:

- خوب...

پسره آستینش را پائین انداد. تام گفت:

- از وقتی که ده‌سالم بود.

تام گفت:

- بیو گرد من میز...

و در آن موقع سروکله گروهبان فوسکو پیدا شد... تام گزارش کار پسر و دختر مکریکی را به او داد.

فوسکو گفت:

- خدم به این کار رسیدگی می‌کنم (پس به میز نزدیک شد، جمعی کپسول را جلو چشم پسره تکان داد و گفت) - حالا نوبت من و شما است، بجه!... این جمیه را چه می‌خواهی بکنی؟

مکریکی هیچ معلمی باین سؤال نگذاشت و همچنان به گفتشایش چشم دوخت. فوسکو خندانی کرد و پای در شش را روی گفشن بلوطی گذاشت.

پسره سرش را بلند کرد و تام، قایقه‌ای، آثار وحشت را در چشمی او دید.

فوسکو گفت:

- گوشم باتو است.

مکریکی جواب داد:

- برای «بجه» می‌خواستم...

- کدام بجه؟

یکی از پاسبانها روی میز خم شد و گفت:

جمعه کپسولها را به طرف تام افتاده بود، گفت:

دراز گرد.

- ازشان بازجویی کردی؟

- نه منتظر آن برو بجه هستم

که دستگیرشان گردیدند.

تام گفت:

- بهتر این است من خودم فوراً

این کار را بکنم. از قیافه هردوشان

زن داشت و گفشن بلوطی و چوراب

دیوانگی می‌پارد.

پیلی گفت:

- بسیار خوب... فوسکو چه مرگش

هست... باز هم که دیر کرده...

تام که به معرفت میز وسط بدراء

میگردید،

- هیچ خبری ازش ندارم.

پسره تکان نمی‌خورد. چشمای

گرفته و خیره‌اش حتی مثه هم نمی‌زد.

گونه‌های فرورفته و سیاه سوخته‌اش

قیافه مرتاض ششان را برخاست

منشانه‌تر نشان می‌داد. پیراهن اسپرت

زرد و آستین دار و شلوار آبی تنگ که

سیز روشنی بیا کرده بود... تام جمیه

را روی میز انداده و پرسید:

- این جمیه را می‌خواستید چه

کنید؟

(۷)

- گزارش شمارا راجع به قتل لوپر خوادم. هیچ‌جا این از شاهد برده نشد...
- فوسکو توانی چشمها کاپیتن نگاه کرد و گفت:
- هرگز شاهدی در کار نبود... این لامبرت بیشتر از نوشتن این خبر دروغ پیشمان می‌شد...
- اپنیس گفت:
- حقیقتاً من هیچ سردر نیمار (نمی‌شن را به سرین سرمه و موشهای سفیدش را با دقت کنار زد و سرش را خارش داد) فیل یکی از سنگینترین روزنامه‌نگاران است که من می‌شناسم... هرگز تندیده‌ام که به‌این ترتیب هدیان بگویم.
- فوسکو با یک دنیا بدخوشی جواب داد:
- آدم دائم الخمری است... و به آدم دائم الخمر نمی‌توان اعتماد داشت. اپنیس از پی حرفاها خودش گفت:
- . - خلاصه، خوب به خدمت‌جات لویس رسیدم.... توی این اوضاع و احوال نمی‌توان بگذارم این نوع مزخرفات توی روزنامه‌ها چاپ بگوید. فوسکو با لحن استهزاء آمیزی گفت:
- کار پسیار خوبی کردیدیم.... شما نبایست حقوقی باز نستگی را از دست بدهید.
- اپنیس بتدی گفت:
- موضوع این نیست... نمی- خواهم حادثه‌ای چهل سال خدمت پاک و پاکیزه را الوده بگند... من حسن شورت دارم...
- پاسخی از آنس اطاق داده: - آهای، گروهبان، از خط ۲ شمارا می‌خواهد.
- فوسکو لبخندی پسروی اپنیس روزنامه خواندم.
- فوسکو که دیگر صبر نداشت گفت:
- خوب... بعد؟
- من خواست راجع به آن قتل فجیع دیشب با شما حرف بزنم. فوسکو بالحنی بی‌اعتنا گفت:
- خوب؟ گوش باشما است.
- من همان شاهدی هستم که دنبالش می‌گردید... شاهد تمام قضایا بودم.
- فوسکو کلاهش را بالا زد و با پشت‌دشتن عرق پیشانی اش را پاک کرد و باسداشی که شنیده نمی‌شد گفت:
- شما که مستید؟
- نورمن اسمیت جواب داد:
- نه... نیست. نمی‌توانم اسمرا بدستان بگویم.
- فوسکو گفت:
- بیینم... آرام باشید... من توانیم یا هم کنار بیایم.
- بنده در صفحه ۵۷
- پرشیطان لعنتا... اگر از همین بازیها در بیاری، قلمه قطعات من کنم... تو این کپسولها را برای ویتمانین پر کردن نخواهد باید... تو یک خرد جنس در چانی داری که من می- کنایست؟ پسره ماست مانند... نگاهش در آن سوی فوسکو گم شده بود.
- فوسکو گفت:
- خوب، چیزیایت را حالی کن. مکزیکی پاشد، و از چیزیایش یک کیف، یک شانه، دوسکله کلید، یک پنهان سیکار، کپریست و یک دستمال کثیف بیرون اورد، فوسکو کیف را از زمین برداشت و سه اسکناس پاک‌دلاری و یک اسکناس پنجه‌دلاری از آن بیرون آورد و کیف را به سوی تام پر تکرد.
- بین می‌توانی ادرس توی آن پیدا کنی... (پس دوباره به‌سوی پسره بگشت و گفت) کنایست را در بیار.
- مکزیکی نشست و همانکه چشمهاش را به خلام دوخته بود بی- عجله کششایش را درآورد.
- فوسکو گفت:
- خوب... نکاشان پسده... و حالا چوراییت را در بیار.
- تام گفت:
- توی جوراییش هیچ چیز نیست... غیر از اسم خودش رو و فوس-
- فوسکو گفت:
- خوب، مارتین، این دختر کیست؟
- فوسکو گفت:
- خوب، مارتین، این دختر کیست؟
- فوسکو گفت:
- شوخی را بگذار کنار!... (می‌زمارد از دور زد و به دفتره که زن پاسان بغلش ایستاده بود، نزدیک شد.) پس، حلقة ظامدیت را نشانم بدده...
- «جنین» جواب داد:
- حلقه‌نامزدی ندارد. بقراریکه می‌گوید ماه گذشته در ساکر امانتو ازدواج کرده‌اند...
- فوسکو گفت:
- من وقت ندارم با تلفیکم... بازی دنیار... اجازه نامه‌دان کو؟
- فوسکو گفت:
- گم شده.
- فوسکو گفت:
- بروگشو... (به‌سوی تام برگشت) می‌خواهم این دوح از اماده را تا وقتی که حافظه‌شان سرچشی نیاید، همینجا نگه بداری. جنس شان را جانی پنهان کرده‌اند، حدس می‌زنم با مکزیکی رابطه دارند. همه این مکزیکیها می- خواهند خرید و قریش مسود مخدود بگشند.
- فوسکو عرض اطاق را پیمود...
- و رفت و روپروری کاپیتن اپنیس پشت میز خودش نشست.
- کاپیتن کاگنی را روی میز خودش نشان داد و گفت:
- کشان خواست که به پاری او برود اما زن پاسبان چلو او را گرفت.
- دختک خریدار زد...
- خوکها! خوکهای کشیدا
- گرفت... سکوتی که فقط های های کریه آن را می‌شکت.
- فوسکو برگشت و کاپیتن اپنیس را در استانه در دید. نگاه آبی اپنیس که همیشه آمیخته به سبب بود، خشونتی پیدا کرده بود. عرض اطاق را پیمود و به طرف پسره آمد و دستش را روی شانه لافر پس مکزیکی گذاشت و گفت:
- خوب! پسرجان... می‌توانی بلند شوی؟
- پسره سرش را بلند کرد و در پشت سر اپنیس نگاهی به فوسکو کرد و پیدا کنی... (پس دوباره به‌سوی پسره بگشت و گفت) کنایست را در بیار.
- مکزیکی نشست و همانکه چشمهاش را به خلام دوخته بود بی- عجله کششایش را درآورد.
- فوسکو گفت:
- خوب... نکاشان پسده... و پرید:
- ساکت!... کافی است...
- فوسکو گفت:
- چنان سروان، من هرگز قبول نمی‌کنم از یک پسره هروئینی فشن بشنوم... نه از او نه از کس دیگر!
- اپنیس راست شد و گفت:
- فوسکو، صدیقان بهتان گفتندام... من توی گروه خودم خشونت نمی‌خواهم دیگر به فکر این کارها نیغفیدند... فهمیدید؟
- فوسکو چشم توی چشم پسره را که پاشده بود، نگاه می‌کرد.
- کاپیتن فریاد زد:
- فوسکو! فهمیدید؟
- فوسکو بی‌آنکه بزرگدد، جواب داد:
- بله، فهمیدم.
- اپنیس به دفتر خودش رفت و چنبی‌جوش در اطاق شروع شد. تام پسره را می‌مزدید.
- فوسکو چشم توی چشم پسره دوخت و پادرنگی گفت:
- من وقت ندارم با تلفیکم... جنس را کجا گذاشت؟
- مکزیکی گفت:
- من جنس ندارم... دوا برای پیچه بود.
- کجا زندگی می‌کنی؟
- توی داگو؟
- شب گذشته کجا بودی؟
- توی اتوپوس.
- کجا داگو می‌شیپی؟
- فوسکو که مفتش به تشنج افتاده بود، گفت:
- خوب، گوش بدی... جنس را کجا پنهان کرد...
- فوسکو عرض اطاق را پیمود...
- و رفت و روپروری کاپیتن اپنیس پشت میز خودش نشست.
- من جنس ندارم.
- فوسکو به سوی پسره خم شد و غرغفر کرد:
- من خودم دستگیرشان کردم.
- خوب... باشد.
- فوسکو بازو و مایش را چپ و راست روی مینه پهتش گذاشت.
- مردی تلخن زد و سادم در دراگ استور دستگیرشان کردیم.
- کپسولها دستشان بود و راجع به آن ازشان باز جوئی کرد. دختره گفت که این کپسولها را برای بجه ناخوش خریده‌اند... نمی‌دانم چه دوامی می‌باشد.
- خواستند توی آنها برویزند... ما را توی خیابان اول به آن دخمه‌ای که روی او کرد و قرار معلوم محل بجه ناخوش بود، برداشت... ولی آنجا زنی بهمان گفت که یارو شوهر خواهش است... دهن کثیف باشد...
- مخصوصاً چشم نداشت او را بینند... و به قراری که می‌گفت یارو هروئینی شیرقابل ملاجی است... و همیشه هم گرفتاری دارد... دیگر چیز قابل ذکری نیست...
- فوسکو گفت:
- بسیار خوب... برو و گزارش را بتویس... خودم به‌این بهم می‌دم...
- پاسبان چوای داد: «خوب، رئیس» و دور شد و رفت...
- فوسکو به طرف پس مکزیکی برگشت.
- پس تو سلطان هروئین فروشنا و کوکائین فروشنا هستی؟... بسرو، آنجا، رو به دیوار بایست...
- پسره امسته پا شد و به طرف دیوار براه افتاد.
- فوسکو چشمکی به تام زد و با اشاره به دختر مکزیکی که همچنان چشمهاش را به دستیابیش دوخته بود، گفت:
- بگو «جنین» باید و چیزیای این دختره را بگردد.
- پس به پسره نزدیک شد و دستور داد:
- دستهای را روی دیوار بگذار... پاهایت را از مم باز کن... یک خرد عقب بیا... یا الله، پاهایت را عقب بیار... و دستهای را پا از پنجه بگذار...
- فوسکو، سرعت، پسره مکزیکی را از پنجه بازیابی کرد و لطفه‌ای سر جیبهاش دست نگهداشت... و دیدهچار پنج نفر از مکارهایش برای تماشای او دست از کار برداشته‌اند. خنده‌ای کرد و پای خودش را با آن گفتش سنگینش از زمین برداشت و در منتهای خشونت لکدی به پاهای او زد...
- پاهای پسره از روی زمین بلند شد، فرماد اضطراب‌زده‌ای از سینه برآورد، چشمهاش از شدت و شست پیچ رفت از مکارهایش برای تماشای از حدق درآمد و باصدای شکنی، روی زمین افتاد. میس، بی‌حرکت، بر جای ماند و تمام تنفس از های های کریه به تشنج افتاد. دختره مکزیکی زوجه

روسری‌های رنگارانگ است. در برایر ما از دخالت جمعیت، عقب عقب در حرکت بود و کث زنان فریاد

های مقطوعی می‌کنید که ما در آن خرق می‌شندیم، و

پشت سرما در میان فریادهای موزون جمع دیگری

محو می‌شد. سزوین گفت: «آنها «دیپیه» Videl

بزرگی بربا کرده‌اند. و وید» چشید که نشانه

مرکت «کارتاواو» است که بصورت ادمکی موزانده

می‌شود، در آن همه مردم جزیره برگردانده‌ای که

با شکل شیاطین در آمدند را رقصند. شاید... آنچه

مرا احتمله کرده بود، چشمی هزار ساله بود که در

آن پسریت از خویشتن رها می‌شود، مراسم «شیر-

آدم»‌ها که به اجمال در افريقا دیده بودم: «مردان

رنکت کرده» چهار، ده هزار تماشاگر را در میدان

عظمی «فور - لام» در حالت چذبه فرو می‌برد.

«سزو» که بهنگام عبور و سوانه دست نکان میداد،

می‌داشت که هر چند مساً این شور و هیجان را

برانگیخته‌ایم، اما قبرمانان آن نیستم. معنای این

هیجانها شخصیتی برتر بود که در نظر ژنرال دوکل

همان متفوپی را داشت که جمهوری برابر عادی و

جهانی دارد. رایطه‌ای بین زندگی پسری و هیجان

ناشاخته، بین فقر کنوئی و سعادت آینده، و بالاتر

از همه، بین تنهائی و برادری. من در اروپا انقدر

شور و هیجان دیده بودم که بربور شدن با آن درجای

دیگری دهار حیرتم نسازد. اما هرگز در اروپا ندیده

بودم که هیجان می‌وزون پدیل شود که در نظر من گوئی

زمین را پهشیده است می‌گرفت. رقص بود، اما نه

تغیری اروپائی یا باله آئینی آسیا: چن‌زندگی بود.

«زنده‌باد سزا زنده باد دوکل!» با زحمت زیاد به

استانداری رسیدم، و هنگامیکه سلاماً و تعظیم‌های

اروپاییان گیلاس‌سای شامپاین به گردش در آمدند بود:

فریادهای سه‌ضربی امید، گوشی جزیره را پر کرده

بود تا مانند صدای خدایان باستان، در یونان و راه

را به محیرت اندازد.

بدینسان گویان نوبت گویان بود. هوابیاما

سراسر ساحل کارائیب را نقطه به نقطه پیموده واز

فراز چنگلی که تا «آمازون» کشیده می‌شود پرواز

کرده بود. از بالای «جزیره بیطان» نیز گذشت و

دور مزارع گشت. در گذشته رپورتاژ‌های دریباره

«گویان» و زندان آن‌کاکتوں دیگر وجود نداشت.

خواهند بودم، انتظار داشتم که دوزخی خاک‌الود و

متروک بیشم، اما خانه‌های مستعمراتی تو نه دیدم که

زندان چنانچه باشد که «مارتینیک» نیز بود. و

خیابان زیبایی مرنگ ماسه در برایر ساختمان‌چوبی

فروگاه دختران کوچک در لباس‌های بومی بادسته

گلیای فشرده‌ای مانند دسته‌گلیای هندیان، و مانند

آنها پر از قطرات آب. پشت سر آنها زیبایان

محلى بربروی یک ارایه گل که طلاق آنها شبیه طلاق

نصرت و شاید دسته سبد بود.

والی ما در کادیلاک پیار مبلی پذیرفت.

تا آنجا، روسا (مانند وزیران در باریس) قطف‌ماشین

سترنون داشتند. از ترتیبات سخنرانی که من باید

چند ساعت دیگر ایجاد می‌کردم با هم حرف زدم.

یا بهتر بگوییم از ترتیبات، میکروفن‌ها انتظارات

و وضع سیاسی حرف می‌زدم و او در جواب من از

تشریفات سخن می‌گفت. بنظر او ممکن بود در ذاتی

سخنرانی «اشوبگرانی وجود داشته باشد». بیشتر بود

که به آنها توجهی نکنم. بلاقابل مهد از سخنرانی

او خیافت بزرگی خواهد داد که همه مردم مستعمره به

آن دعوت خواهند شد: «آقای وزیر، من بخصوص

اصرار دارم که شا قبلاً مقامات منهی را بحضور

پیشیرید. کوکتیل کوچکی در یک سالن جداگانه

ترتیب‌داده‌ام. اسف، تشریفانه هنوز در فرانسه

نم است و کشیش اول که شمن جزو دستگاه اداری من

می‌شندند. نوعی «لومومبا» بود - اما در آن روزها

هنوز بعضی از لومومبا در میان نبود.

- شما در مانکاهی برای دختران بچه‌دار تائیس کردید. اینطور نیست؟

- همه اینها دختران بچه‌دارند. من بدتر از آنها را هم قبول می‌کنم.

- شما دکتر بودید؟

- نه: برعیض بودم... اما آنها کار را بجهانی کشانده‌اند که می‌خواهند بیمارستان را بینندن.

- گمان نمی‌کنم.

- آنها خواهند گفت که پزشکان من چندان شایسته نیستند... داستانهای در باره سقط چنین

خواهند ساخت... و از دروغ گفتن هم ایا نخواهند

کرد... اینجا، فکر ش را بکنید...

- فکر می‌کنم که بیمارستان شما را نخواهند

بست؟

- شما آنها را نمی‌شناسید؟

- خواهم شناخت. ولی بیمارستان شما را

نخواهند بست.

- شما خیال می‌کنید «شارل» بزرگ می‌داند

که اینجا چه خبر است؟

- دستکم از آنچه شما می‌نمی‌گویند خبردار

خواهد شد. برای همین است که من به فرهنگ شما

گوش میدهم.

بنن تکاه کرد، برخاست و در حالیکه دسته‌ایش را پهشت گذاشت دیگر بودند و در میدان

تفاوتی ملاقات‌تاری کردند. چون فکر

می‌کرد که من نخواهیم پدیرفت. اما الان فکر می-

کنم که شاید شما مثل تشكیلات اداری اینجا را

نمی‌شناسید. از جزئیاتش که حتی خیر ندارید.

- تعبیرش بدهید.

- باجه؟

- می‌گویند که قرار است خودتائرا در

انتخابات آینده نامزد کنید. در سرزمینی مثل اینجا

یک نایابی مجلس خیلی کارها می‌تواند انجام بدهد.

- شما می‌نمی‌گویند خود را نامزد کنم؟

- شما با فکر می‌کنید که یک ملت «گویان»

وجود دارد که باید خودش به تنباشی پیش‌رفت کند.

در انصورت باید رأی «نه» بدهید. البته در آنحال

اگر مدت‌درازی تنباش می‌داند دهار فقر شدیدی خواهد

شد و لی خیال‌تان راحت باشد. خیلی تنباش خواهد

ماند. و کسانی بسراخش خواهند آمد. یا شما نکر

می‌کنید که گویان هم مانند جزایر آنتیل فرانسوی

است و با یاری فرانسه توسعه خواهد یافت. آنوقت

هر پیش صدایی مضعک بود. قسمتی از این موج حمله که پیش میامد از لیل روشانی کنار میرفت، بی شک از آدمیان «کاتایه» تشکیل شده بود. و او مجال نیافرته بود که دستورات قبلی خود را لغو کند. من نمی خواستم که خودم را تحت حمایت او قرار دهم. گروه مشت پیو، رفتارهته وارد روشانی می شدند، و در آنحال «مرگ بر فرانسه» همانطور مانند اعلانهای بی تفاوتی که در میدانهای ورزش پالای سر مسایقدهنگان دیده می شود، بی حرکت مانده بود. این گروه، گروه مبارزات میامی یا مبارزات همپیمان نبود، بلکه گروه مستان قاتل ایجاد کردند. این گروه میامی دوام بود. برگان (ایل دوفرانس) که عصیان کردند می خواهند افراد ارتش سلطنتی حمله کنند. آنگاه صاحبان مزارع از بالای کوه چیلک های پراز عرق را بسوی آنها می خلطاند و کار به زد خورد و کشان را کشند. ناسراگوئی چای شمار راگرفته بود و دیده میامیانک در اینجا هم آغاز می شد، آماانکه می خواستند بکشند و آتش بزنند. دیگر صورت کار نشاند نبود. یک سیامپورست، کسر دفترهه که شجاعانه شمار «زنده باد فرانسه» را در دست گرفته بود گرفت و او را به آناریکی پشت سرش پرت کرد. سه نفر دیگر از او تقاضیدند. در آنحال جمی مردد خبر، وارد روشانی شدند، در چلو چهار نفر زخمی خوینی را که دست و پایش آویزان بود (حتما روی یک پتو) می کشیدند. پشت سر او، قریب سد نفر، مست خشم و مست خون، سلسه شنید. آنها را می خواهند پیش میامندند. آنها بسوی من که خوبهای میخ دار پیش میامندند. بعد بسوی تریبونی که عده زیادی از زنان در اطراف آن بودند منحرف شدند.

ناتمام

- ۱- Fort-Lamy - پایتخت جاد le Vénérable de La Loge - منظور
- ۲- رئیس لژ فراماسوفری است.
- ۳- Bell Épuqué (عصر زیبا) در فرانسه سالهای اول قرن پیشتر می گویند.
- ۴- Cayenne - پایتخت گوان فرانسه در جزیره ای بهمین نام نام سابق جزیره موریس
- ۵- Ile de France.

بایانویاماها بدینیای نشاط و زیانی وارد شوید



نماینده اتحادیه
محصولات ارزشمند یاماها

شرکت بازرگانی زوره:
خیابان سعادت جنوبی، چنگ بافق ملی

YAMAHA
SINCE 1887

خارج بودند. (فکر می کنم که مکان ما را بوسیله نورانک های که در جمیت دیگر اندامخانه شده بود روشن کرده بودند) برترینون، کسی مرا در میان همه کنگره معرفی کرد. من در چندجا نوشته های کوچکی میدیدم: «زنده باد فرانسه». این نوشته های در دست همان دفتران کوچکی بود که با لباسی رنگارنگ شان در فروگاه براز من دسته گل آورده بودند. این صحته دارالایاتم هیچ تفاوتی با جمیت ناراحت و خشمگین نداشت.

من بر بالای کرمی رفت.

استدلالهای من همان بود که در چایرس آنتیل داشتم. پس از قسمت اول سخنرانی ام گروههای کوچکی که زندگی که آنها را میگشند از اینجا که عصیان کردند می خواهند افراد ارتش سلطنتی حمله کنند. آنگاه صاحبان مزارع از بالای کوه چیلک های پراز عرق را بسوی آنها می خلطاند و کار به زد خورد و کشان را کشند. ناسراگوئی چای شمار راگرفته بود و دیده میامیانک در اینجا هم آغاز می شد، آماانکه می خواستند بکشند و آتش بزنند. دیگر صورت کار نشاند نبود. یک سیامپورست، کسر دفترهه که شجاعانه شمار «زنده باد فرانسه» را در دست گرفته بود گرفت و او را به آناریکی پشت سرش پرت کرد. سه نفر دیگر از او تقاضیدند. در آنحال جمی مردد خبر، وارد روشانی شدند، در چلو چهار نفر زخمی خوینی را که دست و پایش آویزان بود (حتما روی یک پتو) می کشیدند. پشت سر او، قریب سد نفر، مست خشم و مست خون، سلسه شنید. آنها را می خواهند پیش میامندند. آنها بسوی من که خوبهای میخ دار پیش میامندند. بعد بسوی تریبونی که عده زیادی از زنان در اطراف آن بودند منحرف شدند.

ناتمام

از: آفرده مالرو

ترجمه رضا سیدحسینی

باید رأی «أرى» بدهید و از داخل اقدام کنید.
«مزور» یک فرد دولتی نیست....

نه برالر استدلال من، بلکه برا این احساسهایی که در درون خود داشت آشفته شده بود.

- حتا شعارهای مرا دیده باید که روى آنها نوشته شده است: «فرانسه آرى، والى نه!».

- من والى شما را نى شناسم - چهل درصد از فرانسویها هم اینطور لکه می کنند... اما معنی آن پیشتر این خواهد بود: سرگ بر فرانسه، اضاء: یکی از همپروردان تهشت آزادی.

- چرا؟

- برای اینکه اولین شعار همان معنی داشت که شما نکم می کنید اما دومی نه... مأمور تشریفات یک دوبار سرشا بدررون آورده بود. «کاتایه» با من دست داد و گفت:

- باید که نکم کنم. در هر حال این اولین بار است که با من با همان لحنی که در فرانسه شنیده بودم حرف میزند.

رفت. در سخنان او اولی از انتنایویوال و پرولتاریا و غیره نیسود. برغم ظاهرش یکی از پرادران شورشیان درون «کسنون» پاریس بود. «ترمو» در لحظه کوتاهی بین خبردادکه از اوضاع بوری خوش تیمی آید. بشنیدن این حرف چند ملاحظه با خودم برداشت. و بطرف میدان «فلیکس ایوشه» پراه افتادم.

تریبون ها در وسط قسمت جنوبی برپا شده بود، ما چون از خارج میدان وارد شده بودیم چند دقیقه طول کشید تا به آنها رسیدم. دفترانی با موهای بدمستال پیچیده و پراهنه های برای برس راه مان پما لبخند میزدند. اما من که در چایرس آنتیل اغلب برس راهم شمار زندگان دوگل شنیده بودم، اینجا بجز سکوت با چیز دیگر روبرو شدم. اینها نمی شدم. و در موتورسیکلت ها و اتومبیل دراز مانکه بی سروصد از میان جمیت رنگارنگ می کاشت و جمیت در میان تاریکی میهم می آمد، چیزی نظیر رؤیا وجود داشت.

تریبون ها - ردیف رجال بر مسفعه های کوچک - نمی شنیدند، بلکه نگاه میگردند. همکار من گفت: «کاتایه یک میکروفن قوی دارد و پیشنداد می کند که شما از آن استفاده کنید». گفتم: «نه»؛ میکروفن هیچ چیزی را تغییر نمی داد:

بیهوده ای ناطق را که گرسی مسقی بود احاطه کرده بودند. پشت سر ما نورانک ها بسوی مردم تقطیم شده بود و جمیت را تا پنجاه متربه روشن می کرد.

بیهوده ای میگردند که شجاعانه ای اتومبیل ما که چند لحظه پیش، از برد چهارگایی اتومبیل ما

یک به علاوه دو - این مستمله ای نیست که مغز را خسته کند ویرای حل آن لازم باتشد دستگاه کامپیوتر به حرکت در اید. اما همین مستمله ساده تپش‌های الکتریکی را به بافت های پیچیده سیمی کامپیوتر می‌فرستد. با انکه مس تازه چهارمین دهنه عمر کامپیوتر را آغاز کرده‌ایم، کامپیوتر-ها در زندگی تمام جهانیان نقشی دارند. هر سال و بلکه هر روز - وابستگی ما به کامپیوتر در سطعی باور نکردنی پیش می‌رود. این دیگر حرفی است پیش بالقاده که اگر کامپیوتر نبود انسان نمی‌توانست به ماه برود، اگر کامپیوتر نبود انسان حتی ارقام ساده‌ای چون درآمد ملی را نمی‌توانست دقیقاً داشته باشد. در برایر این پرسش که کامپیوتر چه می‌کند که کارش انعام می‌شود. هم‌واره رازی الزامی وجود داشته و بجز معابر کسی را به حریم کارش راه نبوده است. یکی از مدیران مرکز اصلی کامپیوتر می‌گفت که کمتر از ۲٪ کارکارش سر از کار کامپیوتر در می‌افزند.

آنچه در این مقاله می‌خواستم تشرییعی است همراه با تصویری، از کار یک کامپیوتر ابتدائی و نشان می‌دهد که کامپیوتر برای حل مستمله ساده ما چه قابلیتی انجام می‌دهد. کامپیوتر برای حل هر مستمله دیگر، هر چند هم مشکل باشد، درست‌هیین فعالیت‌ها را باید انجام دهد. عکس-هایی از کامپیوترهای تازه نیز در این صفحات می‌بینید که نشان‌دهند فریبایی پیچیده و جادویی این ماشین خارق‌العاده است.

برخلاف تصویری که برای بسیاری از مردم وجود دارد، کامپیوتر هنوز نمی‌تواند «فکر» کند. کامپیوتر فقط از عمده‌سی سه کار پر می‌اید، اما این سه کار را به عالمی ترین صورت انجام می‌دهد:

۱- کامپیوتر می‌تواند اطلاعاتی را که به خاطر سیرد دقيقاً به یاد بسازد، اثبات خاطرات کامپیوتر از حساب $1 + 2 = 3$ تا مسیر یک موشک فضایپما را می‌تواند تکه‌داری کند.

۲- کامپیوتر می‌تواند دو عدد را روی اینها انجام دهد.

۳- کامپیوتر می‌تواند هر گونه ترکیب از دو وظیفه بالا را در هر موردی - مانند یک مستمله - بدین «حالت انسان» انعام دهد.

اصل باور نکریم کار کامپیوتر، سادگی است، کامپیوتر در هر زمان فقط یک کار انجام دهد. ابتدا یک عمل انسان را انعام دهد، بعد به عنده و بعدی می‌پردازد، متنه سرعتی سر-سام اور دارد و پس از انکه کارش را انجام داد جواب را می‌دهد - در این حالت جواب افانت است $1 + 2 = 3$. کامپیوتر مدرن انتکستی. خواه برای دفترداری روزمره به کار رود و خواه برای معاسباب پیچیده علمی، اذ شش رکن اصلی تشکیل شده‌است و همین ارکان است که اجزای نشان

پاسخ

کامپیوتر چگونه پاسخ را می‌یابد؟

۲
۱
۳

۱۵۰

پاسخ

حساب

چاکانه

تشریف

جت

الزار

کنترل

برهان

کنترل

آکومولاتور



حالت ۷



حالت ۶

سپس، هنگامی که کامپیوتر کار بر روی مسئله را آغاز می‌کند، یک واحد حساب که معملاً محاسبات را انجام می‌دهد واردکار می‌شود. بعده کنترل نیز توالی عملیات را اداره می‌کند و بر این نظرات دارد. (این هردو رکن در تصویر شماره ۲ نشان داده شده است). پس از آنکه مسئله حل می‌شود و جواب اینبار می‌شود (که جای اینرا خانه پاسخ نامیده‌ایم) کامپیوتر کار خود را در جهت معکوس انجام می‌دهد. این بار باید پاسخ را بازدیگر بذیبانی ترجمه کند کا صاحب مسئله قادر به فهمیدن آن است.

معلوم است که نیازمند مسئلۀ مشکل زیان است. یک وسیله الکترونیک چگونه اعداد را به کار می‌برد و مفهومی می‌کند؟

باخ رادر طبیعت تمام و سیله‌های الکترونیکی باید جست: یک حباب برقی یا روشن است یا خاموش، و یک کلید برق یا یاز است و یا بسته، یک آهنربا دوچهت بیشتر ندارد، مثیت و اطلاعات باید به زبانی ترجمه شود که

توان حالت مثبت را باید بکار (نشان

داد و منفی را با صفر (۰)، نابار (۱) کامپیوتر، که از میلیونها جزء الکترونیک تشکیل شده، فقط با دو شماره سروکار دارد، این دو شماره (۰ و ۱) تمام اجزاء روش عددنویسی دو دومنی (Binary) را تشکیل می‌دهد. (در

این مقاله این سیستم راهنمایی (صفر و یک «نایمه‌ایم») در وسیله این اثبات شد.

به سمت چپ که می‌رومیم رقم‌های ساخته

داده شده در تصویر فرضی این صفحه را شامل می‌شود.
این مدل فرضی نیز، مانند پرادر الکترونیک بزرگش، ساخته شده است تا یک سلسله محاسبه را انجام دهد. اکنون ما می‌خواهیم با استفاده از آن جواب $2 + 1 = 3$ را بیابیم. طرز کار این مدل برای رسیدن یک جواب، قدم به قدم شانه‌شدن طرز کار یک کامپیوتر واقعی بزرگ است.

نخستین نیاز هر کامپیوتر بسیار سرمایه است - منظور از سرمایه مقدار اطلاعات، مفروضات و امور شهادتی که کامپیوتر برای حل کردن یک مسئله به آنها نیاز دارد. این نیازها را از راههای چون تکنیکی می‌توان در اختیار گذاشت. از جمله توار مقناظتسی، ماشین تغیری الکترونیک، و یا کارت های سوراخ داری که توانهایها در تصویر نشان داده شده. در این کارت‌ها اطلاعات لازم در طرز قرار گرفتن سوراخ‌های رمز گنجانده شده است. ماشین می‌تواند بفهمید. درباره این مرحله و زبان خاص بعداً توضیح خواهیم داد، اما در تصویر ما این مرحله با دایره‌های رنگین درهمی که بدان «رمز گشته» می‌کوئیم نشان داده شده است.

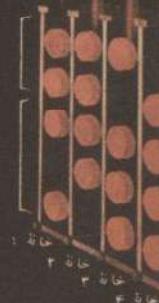
اطلاعاتی که به کامپیوتر داده می‌شود باید در جایی انبار شود تا هنگام نیاز از آنها استفاده شود. انبار کردن این اطلاعات با یغش حافظه کامپیوتر است - این یغش در تصویر ما با خانه‌های قاتم نشان داده شده است که زیر ۱۰ (ده) قرار دارند. و

کارت آی. بی. ام

دستور رمز گشته

رمز عملیات

نهانی



داده مسئله

۱ ۰ ۲

دستور

حالت ۱ حالت ۲ حالت ۳

نهانی



از ۱۰ وجود دارد و پس از آن ارقام ساخته از صد، هزار، میلیون وغیره، در عددنويسي «صفر و يك» از سمت راست که به سمت چپ برويد، شمارهها بعدي آنکه ضرب ۱۰ داشته باشند، ضرب ۲ دارند، مثلارقم ۱۰۱۰۱۰ در روش صفر و يك فرض مي کنيم، و ضرب ۲ اعداد را بالاي ستونهاي آن مي نويسيم:

۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶

اگر در اين رقم عدددهای توافق داشتند، با هم جمع کنیم عدد ۲۲ به دست می آید. هشت عدد اول روش ده دهی در موقع ترجمه شدن به «رمز صفر و يك» چنین است:

۵ = ۱	۱ = ۱
۶ = ۱۱	۲ = ۱
۷ = ۱۱	۳ = ۱
۸ = ۱۰۰	۴ = ۱۰۰

در يك کامپیوترا واقعی (که با عدد ده دهی ۶ با يك سری ضربان «باز - باز - بسته» روپردازی می شود) اطلاعات با رمز صفر و يك و به صورت الکترونیک در واحدهای حافظه یک دستگاه پیچیده گنجانده شده‌اند.

ما بعدي تباش های الکتریکی، در تصویر خود مهرهای رنگین به کار برده‌ایم. مهرهای سرخ معرف ۱ (یا «باز») و مهرهای آبی معرف ۰ (یا «بسته») است. واحد حافظه دستگاه ما يك سری خانه‌های ساده است. اما ترتیشان مانند کامپیوترا اصلی است. این خانه‌های دقیقاً جایزای «كلمات» بین روزم «صفر و يك» را دارند، اما این‌ها برای مدل ما به اندازه کافی بزرگ هستند که دو شماره را - به شرط آنکه جمع‌شان بیشتر از ۳۱ نشود - با هم جمع کنند.

روش عددنويسي «صفر و يك» می تواند اطلاعاتی بيش از اطلاعات عددی خالص را برای دستگاه عرضه کند. با توجه به رمز مورد استفاده، بی‌توان عددهای «صفر و يك» را نشانه حروف الفبا، سیمبل‌های خاص، نقطه‌گذاری و جزو آن قرار داد. دستورهایی که به ماشین داده می شود بجز از روی نشانه‌های خلاصه «صفر و يك» است. يك «کلمه» نسبتاً کوتاه می تواند به دستگاه بگوید که دو شماره را از حافظه خود بردارد، با یکدیگر جمع کند، شماره سومی را از این حاصل جمع کسر کند و نتیجه را به اینبار بفرستد.

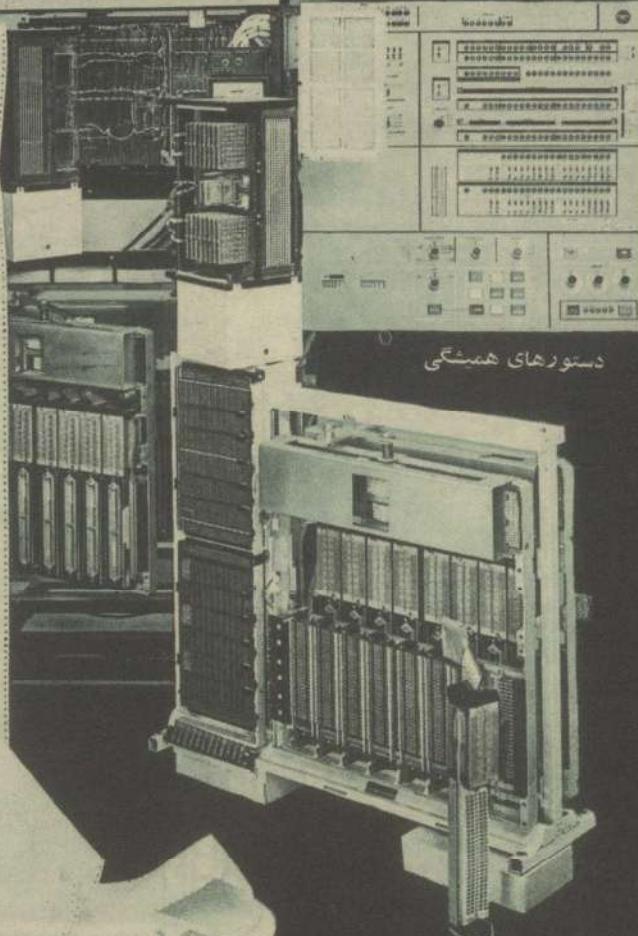
تصویری که می‌بینید، این رشته عملیات را دنبال می‌کند تا مسئله ما را که حاصل جمع اعداد ۱ و ۲ است به دست دهد. ابتدا «دادهها» که در مورد مسئله ما اعداد يك و دو است، از حافظه بیرون می‌آيد. در بعض «رمز‌گفتنده» این دو به دو شماره روش صفر و يك ترجمه می‌شود، در این مورد برای نشان‌دادن عدد «يک» از دائرة قرمز و برای عدد صفر از دائرة حاکستری استفاده شده است. شماره ۱ در «حالة ۵» قسمت حافظه قرار گرفته است و بدنبال آن چهار مهره حاکستری

حافظه

داده

دستورهای ویژه

صفحة کنترل



دستورهای همسنگی

شماره ۱۰

این مکس از يك کامپیوترا واقعی گرفته شده و در آن تا حدامکان بخش بندی قابل انتساب با تصاویر فرضی پیشین به عمل آمده است. این يك کامپیوترا مدل ۴۰ در سیستم آئی. تی. آم ۳۶۵ خط است که آنرا بازگرداند تا درونش دیده شود.

کنترل



حساب

قرار دارد. «خانه ۶» جای شماره ۲ است - ابتدای مهره خاکستری، بعدیک

مهر قمری و پیش از آن سه مهره خاکستری دیگر جای گرفته است. هر اطلاعاتی که وارد کامپیوتر می شود جانی خاص خود در یانک حافظه دارد، تا انسان متصلی دستگاه بتواند کامپیوتر را با کار ییندازد و پس از برداشتن این اطلاعات رهبری کند.

پس از آنکه دادهها به یغش حافظه رفت، دستگاه نیاز به ازان دارد که پداند با این دادهها جای باید کرد. دستور عملات وارد خانه های حافظه به شمارهای ۱ تا ۴ شده است. در هر یک از این خانه های ۵ مهره وجود دارد که ۳ مهره پانزی شماره «شانی» را می دهد و می تواند که داده های موردنی را جمع کردن می نماید.

خانه را در کجا باید یافت، و دو مهره بالانی رمز عملیات را دربردارد. روش کنده اینست که با این دادهها چه باید کرد، در یغش «شانی» در خانه ۱ یک مهره قمری، یک خاکستری و یک قمری است که مفهوم آن یا «جمع صفر و یک» می کند. این داده را در یک انتساب فوکانی حركت می کند و در عدد ۵ است. در یغش «عملیات» دو مهره قمری وجود دارد، که با توجه به رمز، معنی «جمع» را می دهد. به زبان متخصصان کامپیوتر، خانه ۱ اکنون این دستور سری را دربردارد: «جمع ۵». این جمله در واقع چنین معنی می دهد: «مجموع این دو انتسابات خانه ۵، برود. قطار درینجا محتويات خانه ۵ را، که در این حالت عدد ۱ و قسمتی از داده مسئله است، سوار می کند.

قطار به سری انتساب را روی خط ۵ به حرکت درمی اورد تا به مقصد خود، خانه ۵، برود. قطار درینجا محتويات خانه ۵ را، که در این حالت عدد ۱ و قسمتی از داده مسئله است، سوار می کند. «مجموع این دو انتسابات خانه ۶ است. خانه های ۳ و ۴ دربردارنده دستوری هستند برای آنکه پس از بدست امدهن پاسخ در کجا باید نگذاری شود، و چونه باید عرضه شود، این دو دستور را بعداً توضیح خواهیم داد.

برای حل یکمسئله، دستورهای سیار و عملیات سیار در کامپیوتر بیش از حد ساده است. کامپیوتر باید در هر قسم راهنمایی شود، اما خستگی نابذر است و انقدر به دستورها عمل خواهد کرد تا مسئله حل شود.

مدل تصویری ما، مانند ماشین است، بر روی خط حرکت می کند و پاره یک به محوطه دستور تا باستله نوبت راه دوم است که محتويات خانه شماره ۲ را حمل کند. این مهرهها به او می فرایند که باید محتويات خانه ۲ را به اکومولاتور مجموع ببرد. قطار بار دیگر به مان سیار اول می افتد، در کنار دایره انتساب تعنی دو مهره را که شانه چون خط آهن یسوی می گذارد تا انتساب به خاطر بسیار، سهمپرها دیگر را نیز در دایر انتساب فوکانی خالی می کند و بر روی خط ۶ قرار می گیرد تا به خانه ۶ برسد.

درینجا شماره ۲ را باید می کند که یک مهره خاکستری، یک قمری و سه خاکستری است - و مانند بار میشین به دایرة انتساب تعنی دو مهره را که شانه چون خط آهن یسوی می گذارد، دستور بر روی خط مجموع قرار می گیرد. بدین ترتیب شماره ۲ نیز وارد اینجا همان جمع کردن ۱ و ۲ است.

آنچه که دستگاه باید می کند،

عدد تا زده را با عدد قدری یعنی می کند و نیجه را به دست می اورد. در کامپیوترا واقعی، این عملیات سیار منطقی خود را دارند. زیرا کامپیوترا که اکترونیک هستند و با لامپ های می بردازند.

هنگامی که در این تصویر از محوطه دستور شروع کنند، اوین و این قطار با یارگردن محتويات خانه ۱ که پنج مهره رنگی است اغاز به کار می کند. این مهره ها فرمائی را دربردارند. با این دادهها جمع صفر و یک «اجماع» می شود. ضربان های الکتریکی رسیده، با سر منطقی خود، ترکیب می شود و جمع های تا زده، بدین شکل را به دست می دهد:

$$0 + 0 = 0$$

$$0 + 1 = 1$$

$$1 + 0 = 1$$

$$1 + 1 = 0$$

در مورد مسئله ما چنین است:

$$0001 = 1$$

$$0001 = 2$$

$$00011 = 3$$

قطار که هردو سفر را به انتها رسانده، اکنون به سوی خانه ۳ بیاز می گردد و چنین دستور می گیرد: «اکنون شماره داخل اکومولاتور را بگیر و در خانه ۷ اینبار کن». دو مهره های که معنی «اینبار» را می دهند در کنار دایره انتساب تعنی که رمز عملیات «است» می مانند و سامپرها دیگر که شانه خانه را دربردارند در این انتساب مهره هایی اند که عبارت از دو مهره قمری و سه مهره خاکستری است در واکن گذاشته می شود. بار دیگر قطار به راه می افتد تا به جر تقلیل واقع در کنار خانه ۷ (پاسخ) برسد. در اینجا پاسخ را جر تقلیل برمه دارد و در خانه ۷ قرار می دهد. قطار خالی نیز به راه می افتد و اخرين سفرش را به منطقه دستور «درپیش می گیرد تا محتويات خانه ۴ را حمل کند. این دستور چنین است:

«اجناس موجود در خانه ۷ را بردار و به جایگاه برسان». قطار با طی مراحل پیشین به خانه ۷ می رود، موجودی اثرا بر میدارد و پس از رسیدن به دایرة انتساب رمز عملیات بر روی خط چاپ می افتد و جر تیکی که منظر است، سارش را بر می سداورد و در چایگاههای قرار می دهد. هنگامی که قطار ما پاسخ را به چایگاههای می رساند، تندیا یک کار می ماند، آن نیز تبدیل پاسخ «رمز صفر و یک» به زبانی است که برای متصلی دستگاه قابل فهم باشد. در این یغش نیز یا توجه به کاری که در یغش «رمز کنده» می شد عمل می شود و شماره ۲ به صورت چاپ شده از دستگاه بیرون می آید. (شکل ۳)

این تصویر طرز کار کامپیوتر را بصورت حرکت قطارهای بر روی خط آهن نشان می دهد. کار این قطارها حمل «کار» به مقصد است، در اینجا «کار» همان جمع کردن ۱ و ۲ است. انتساب تعنی دادهها و پاسخ هستند در این تصویر بدین ترتیب شماره ۲ نیز دارد. اکومولاتور می شود. آنچه مانند از ارکان اصلی کامپیوترا در اینجا روش می شود:

سام لايتنين هاپكينز

يا
سام رعد و برقى

تجربه‌های واقعی، یا زندگی سخت و تلخ، ایجاد،
بدیهی، حوادث کوچه و خیابان و بادهای خانواده
و سرزمین، ریشه «بلوز» های این هنرمند
برگ است

نوشته‌ی مک مک کورمک

Mack McCormack
ترجمه علی پودات



زمانی دیگر ممکن است هاپکینز مبدل به نمایشمند.
نویسند شود که صحنه را من آزادم و برآن بازی می‌کنم.
گفتگوهای نمایشمندی را، که همچنانکه تکریبی
ندارد، با بدیهی سراسری عرضه می‌کند. این نمایشمنه به
یا که درباره بازگشت ذارع است از زدنان به خانه،
که همان راه برپاش آشنازی از همایه‌ی کرده و با
شروع بر عمل خود سریوش می‌گذرد:
خدا لعنت کنه... و میدونی که همه باید مثل من از
خدوشون خجالت بکشند.

در طول شصتوالدی سال‌زندگی هاپکینز، این بزرگترین
کمال و امتحان باید کاملاً اختصاصی و عجیب و غریب‌بوده
است، محيط آزاد ولی جدا مانده سیاهان در این شهر
جنوبی. او، به نحوی شکست آور، از هر حیث انسان کاملی
است. حس عانک‌ترین کارش هم با وجودی کاملاً زیبی
و لذت‌طلبی، در هماهنگی است و همین صفت منحصری.
آنرا به شمار می‌رود. او انسان است که با احساسی
بدوی و استثنیگی را به قرنهایش نشان می‌دهد و سخت
خارج از محدودیت تعاریف زندگی جدید قرار گیرد.
هاپکینز هر مرد همان هاپکینز انسان است. او کاملاً به اش
را با دو بطری آبجو، در رختخواب کیف اتفاق کرایه‌ی
و بیرون قیمت، صرف می‌کند. با فاجعه‌ی زندگی‌ش سخت
آنست. می‌گوید:

- اینو مدونم که حالا یا وقت دیگه ممکنه
بیمیر و برم بی کار. پس کاری از دستم ساخته نیست جز
خوندن بلوچ...

رشیه‌ی آوازهای هاپکینز در تجربه‌های واقعی زندگی
خود است. آوازهای او مستقیم غم آلوهه‌ی دارد، حاکم
از توائی در نوع ایجاد است و همراه با بادهای هایی که
به سادگی از آنها باد می‌کند. یکی از این بادهای های بروط
به یعنی آتشی قدیمی است که در جشنی تولد می‌شود -
خوردن:

... هر وقت که زمین تکون می‌خورد بایام از جاش
می‌برید.

مادرم با پیش‌بندی که بسته بود می‌ایستاد و می‌گفت:

له من نیگا کن...

هر ای ای همی که کرت در خیابانها گفت می‌زند:
سیندا که صور تک به رو دارند
دعا را از پیش خبر دارند.

* این اواخر، سلطان بی جون و چری این خیابان
مردی است دراز قد و نشست و سرزنه که آوازهای گاه به
گاهش مخلوط است از مایه‌های سنتی و بدیهی سراسری های
تصادف شخصیست:

اگه به قطار نرسم

اسب سیاه بزرگی دارم که سوارش شم.
مانند بسیاری دیگر از اسلام آواز خوانش که از
جنتگلهای کاج شرق تکراری به جوشن آمدند، ترانه‌های
او هم یکی کنندگی زیان معرفه کشته‌رهای گرما زدمی
ینه و زندانیهای یا بین رودخانه است. خوانندگان
لزム را برای یان دستانیای مریوط به فقر، قفار، مردان
یدکاره، کار طاقت فرسا و فرار از زدنان، فراهم می‌سازند.
علاوه بر شوندگان و تعاساگران، سلطانی از ازظرافتهای
شخصی و اطوارهای او این ترانه‌ها را درست مثل گفتگویی
درونی و شخصی از آب درد آورند:

میدونی گیتا ره است تاینچا اومده.

بی زنی می‌گردم که بی به مرد می‌گردند.

سام هاپکینز نه از موسیقی جاز معاصر خبری دارد و
نه از شعر، یا این همه یکی از بیترین سرایندگان هردوی
آنها به شمار می‌آید. او سراسر محله‌های سیاه نشین
هasten را زیر با می‌گذرد و آوازهایی می‌خواند پیرامون
مسالی از قبیل انتساب رانندگان اتوپوس، جنجالی که با
زنی به راه اندخانه و شرارتی چاقوی ضامن دارد، دوستی
را که از کار برکنارش گرداند می‌بیند و بای لحظه بعد
آماده شکل پیشیدن به یک نوع موسیقی است که در
آن از دشواری‌های کثیر آوردن کار باید می‌شود. اندیزمانی
گیتا را می‌شود و از آن که زیر گوش دختر که تجووا کرده، صدای
هر ماند و نیز به آواز، سخن‌گی مردین را در چیزی که
بر از زنای بی‌وقاست، میرساند. گاهی خطی از اشعارش
را می‌شونیم و خاطره‌ی تی. اس. الیوت برا یمان زنده می‌شود:

هر گز دیده‌ای که زنی یک چشم بگیرد؟

«مک‌کورمک» نویسنده‌ی است اهل «هاستن» (Houston) که دانش در باره‌ی «هاپکینز» بدیرینه و دست اول است. نوشته‌ی او، به ایجاد، نمایشگر خنیگری تازه‌ی نوعی زندگی ساده است که «هاپکینز» و بسیاری دیگر از خوانندگان «بلوز» در عملکردش نقشی برعهده دارند.

● در «قوشه‌ی بی بر هلاوه»، در غرب خیابان دالاس (Dallas) در هاستن (Houston)، یک دکان حلیبی سازی قرار دارد که، بیش از چهل سال، ابوه مردمانی را که از ۵۰ یزجراه‌اش گذشته‌اند لفظه کرده است. خوانندگان دوره گرد «بلوز» و ناداران تکراس را - که با جیب خالی بیاده روها را گز کرده‌اند - دسته دسته دیده است. پار اول که دکان گشته شد، هیکل گندمی بلایند (Blind Lemon Jefferson) قاهر شد که در این چیزی دست یک گیتار و در آن نست چهار یا پانز داشت، و گنج خیابان نشست و ترانه‌هایش را - با آوایی که اندک از شیور مختصری برخی آمد - نایل:

- آ-آ-آ! بار سیاه که توی اناقی می‌خزه...

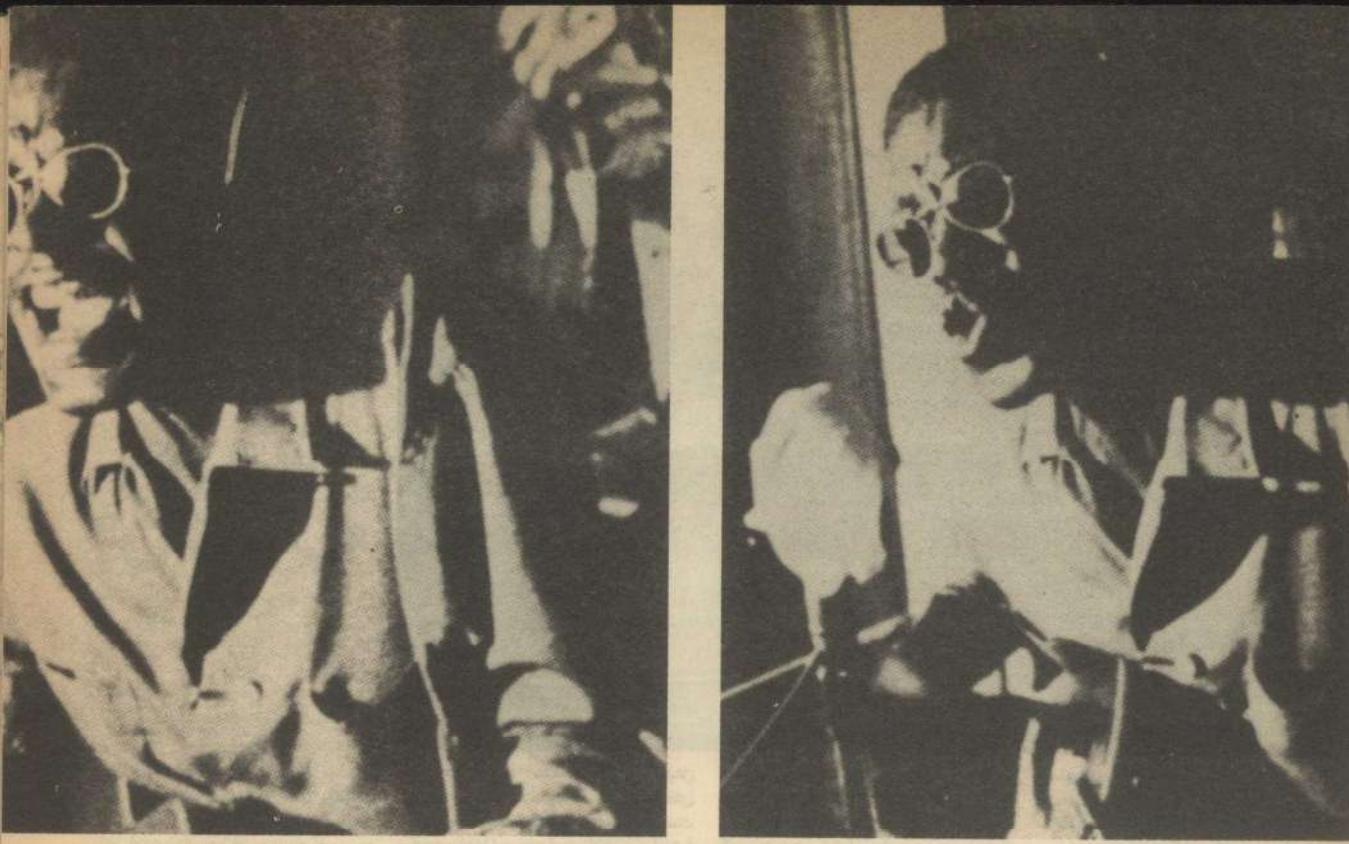
● لدبی (Leadbelly)، فاصله‌ی بین کنک کاری‌ها و به زدنان افداش را با سرکشیدن به این میخانه و آن میخانه بر می‌کرد و پس از رهایی از زدنان تکراس، بایگان دوازده زنی اش ترانه‌ها و آوازهای رفاقتی ذخیره‌یاش را می‌خواند:

یا خدا! عن از یه جایی میام که چراغاش شب تاصب روشن...

● بلایند ویلی جانسون (Blind Willie Johnson)، که فنجان حلیب را به صدا درمی‌آورد، با خواندن «بلوز» - های مذهبی این سو و آنسو می‌بلکید:

پام که به آسمون رسید، می‌شینم به فرشته‌ها هم - گم، می‌گم که صدای زنگاش تو راه بندازن.

● تکراس الکسالدر (Texas Alexander) با لانی جانسون (Lonnie Johnson) سر زنده - که با گیتا را اورا



نرولد. من دفاقتتو تو یک دوتا از آواز بیش ثابت کرد.
آره، درست و حسایی بیه بود.

سراسر صفحه‌هایی که هایکینز بیرون داده است، بر از تراشهایی است که منعکس گشته‌است. حال بسیار ویژه‌ای است. یک سرگچه در او بدیل می‌شود به تراشهای چون اوست. یک توپ خوبی که خوب شده به تراشهای چون *Don't Feelwell* و یک توپ شخصی زمینی‌برای ساختن بلوزی به نام «هواپیما» می‌شود. همترین ساخته‌ای او سرگذشت کوشش بر خرج زن ساخته‌است که باعده خواهد چند موهایش را صاف کند. این اثر که به نام «زن کوتاه» معروف است، نموداری است از طرز تلقی دردنگ هایکینز تسبیب می‌شود که تقطه‌های کاتونی محیط او به شماره‌ای آید:

خواستم با عنتم کمی خوش بش کنم،
انگار که به این آئیش گرفته باشم
یه موش خرما از سرش بریند بیرون...
هایکینز هیچگاه خود را بالطفه بازار هم‌انگشت نکرده است. بدیران سرکهای جاخصه، همراهه صالح ناجوی از قبیل گیتار التکنیکی و نوازندگان بی هنر طبل را بر او تحمیل کرده‌اند. لقب «برقی» را در لوس‌آنجلس، زمانی که با یک گیتار التکنیکی و گروهی کوچک از نوازندگان همراهی می‌نمد، به او دادند.

می‌گوید: «وقتی آواز کوههای صخره‌ی روی خودنم و انتقام خیلی تند حرکت می‌کردن، مردم گفتند که ما استمتو می‌داریم بررقی...»

هایکینز از لوس‌آنجلس پیزار شد و دیواره سرو کله‌اش در پیاده‌روهای هاستن پیدا شد. او نسبت به هرجه بیکانه باشد احساسی توپ آلوود دارد. جز تکراس، هر سرزمینی را ییگانه می‌شمارد. پس از ییگانی برونزی (Big Bill Broonzy) او ییگانه هترمندی است که شایستگی برای او بی‌روی را در زمینه‌ی «بلوزه» دارد.

هایکینز از سالان پرداشتی بسیار ساده دارد. شهرت به کار او نمی‌آید. خوش دارد به اروپا سفر کند، ولی توپ گذشت از آن همه آب مانع او می‌شود. می‌گوید: «گاهی فکر زنایی که اونجا هستن می‌افتم و بعدش فکر اونبهای آب...»

او زنایی محلی خود را ترجیح می‌دهد.

مردم به این آش جوشند می‌گفتند...
هایکینز، چه در تراشهای و سرزمینش - که در «جنتلیهای کاج» واقع است - می‌افتد:
- تنه کاری که از دست بایام ساخته بود دستور مردم و اطرافیان به رقص بود. بایام آدم بی‌ریطی بود. اسم مادرِ فرانس هایکینز (Frances Hopkins)، هفتاد هشتاد ساله و هیشه میگه: «اسم، هایدی دلخوشی من تویی!» هم‌هیشه میگیر: «داد، من تویی که من کارنم» کارم چیدن بینه بود و نور عیزدم که دستمزد خودمو از چهل سنت به یه دلار برسونم. اونوقتا روزگار سختی بود. چهارده دلار در می‌اوردم و هفت دلارشو می‌دادم به مادرم - دوتا برادر و یه خواهر دارم، که از خواهره تکه‌داری می‌کنم و هیشه برمی‌گردم اونظرفا که بیشن، یکشنبه‌ها تو کلسا آواز می‌خوندم که خوشحال بش. تو کلسا بود که گذاشتی با ارگ و بیان و ریز و همچویا بود که زدن این دو سازو یاد گرفتم. اونوقتا هم آواز منهای کم می‌خوندم؛ آخه کار من خوندن بلوزه. بادم می‌داد هشت نه سالم کابوید، دیگه هیچی تو چنتمون نبود. گیتارمو اندامختم رو خوشنم و از اونجا در رقص و می‌خوندم که: «از این شهر در هیرم و دیگه هیچوقت درنی رم». او بیچاری که دلیا او مدم امشش لاثان کانی یه، وسط راه هاستن به دالاس. اما راستشو پیواین، من تو شیر سنتروول (Centerville) به دلیا او مدم که واسه‌ی هیشه که امشش رو گذاشت سنتروول. روز تو لدم بوزدهم مارس هزار و نهصد و دوازدهه. بوزی که دولت امشش رو زول مالیات گرفتن گذاشت. همه‌ای اوایی کشیدم و به آوازی ساختم که توش از کسانی حرف می‌زدم که از آب می‌گذشت و منو با این همه زن تنه می‌ذاشت.

تا به حال نه دفعه عروسی کردم و واسه‌های این دخترای آواز ساخته... واسه‌کنم، واسه‌آیدا، گلوری بی... اینظراف اونظراف واسه خودم کار دست و برم بودم. ... اینچنان خونه داشتم، چندتا بدکاره هم دور و برم بایالو و قتنی شروع کردم به جای صفحه، همه‌شونو ول کردم. تو این کار همه بهم کلک زدن، آهگامو به اسم خودشون جازدن، پولالو بالا کشیدن...

همان جفرسن ایتمای لوشت است. مترجم، اونظرف رو دخونای تریتیس (Trinity) منطقه‌ی هاسته که الکساندر اهل اوینچ، اون عموی من بود. بچه که بوزی دور و برم بایالو (Buffalo) تکراس گشت و گذار داشتم و همه‌ای آوازخوانی محله اوینچ جمع می‌شدند. جفرسن هم می‌بودم و به شیوه‌ی خودش آواز می‌خوندم، من با من شدم با گیتار می‌زدم. هیچوقت اوینچ که تو نوق بقیه می‌زدم، تو از خودش

چوبدست سحرآمیز

«هربرت فن کارایان»

و منز متمنک تشكیلات و سمع فستیوال هید پاک سالزبورگ است. در اپراهای سرمایه‌گذاری کرده، ارکسترهاش ستفونی متعدد تشكیل داده، چندین فیلم برای تلویزیون ساخته و بنیادکارایان را بوجود آورده که در آن روی کارهای آنگازان تحقیقات و آزمایشی‌های علمی صورت میگیرد و موزیسین‌های جوان و بالستعداد را با اعطام جوايز و پورسیا مختلف، کمک و تشویق می‌کند.

به استثنای توکاتانی، تاکتون رهبر ارکستری به اندازه او لر و تمنه شده است. او مالک یک هواپیماست جت و موتوره شخصی است که شخصی خلائی آنرا بهمراه میگیرد. ساختمانها کشته بزرگ تقریباً است. ساختمانها و پیلاهای متعدد و مجلل در میان مرتبین، مزو، منتر و پرده و سالزبورگ دارد. کاراؤ اوتاهاکاه آخرین مدلبای پورشه، فورده، فراری، روئزرویس و پنتا است. تاکتون نزدیک ۲۰۰ صفحه کلامیک شبیط کرده که از هر کدام میتوینها پیروش رسیده است. هر سال در حدود صد کنسرت میدهد که هر کدام ارقام تجومی بدهی او بیزد. فقط چهار یک عکس او پرپشت جلد یک صفحه، با روی یک پوستر کافی است که تعداد فروش صفحه یا پلیت‌های کنسرت را بصورت سراسر آوری بالا ببرد.

کارایان در ۵ اوریل سال ۱۹۰۸ در شهر سالزبورگ، زادگاه موتسارت به دنیا آمد. نواختن پیانو را باگوش دادن به درسی‌ای معلم پیانو پدرش از سه سالگی آموخت. در ۵ سالگی او را به مدرسه موسیقی موتسارت در سالزبورگ فرستادند و در ۸ سالگی برای اولین بار در حضور جمیعت کنسرتی داد. بعد به کنسرت و اتوار وین رفت و در آنجا بود که به مدد حافظه نیروند و گوش‌تیز و دقیق خود، نخستین قدمها را معنوان

نمیست. نه امضانی، نه مصادجه‌ای و نه کوکتلی، «الیت» زن جوان و زیبای مو بورش در اتوپیل، جلوی در سالن کنسرت، در انتظار اوست. در هتل پسرعت دوش میگیرد، خذاش سبکی می‌خورد و کاهی به منزل خودشان، درالب، تلفن میزنند تا مطمئن شوند که حال دو دخترشان خوب است.

کارایان، هر قدر شبها دیر بخوابد، ساعت شش صبح روز بعد بیدار میشود و بدت دو ساعت پهلوپرکه می‌پردازد و این بر تابه همسنگ را با یک گیلاس آب پر تقالی تکمیل میکند. بعد به موزیک حمله می‌برد و دو ساعت روی یک قطمه کوتاه از یک آنگاز بزرگ کار می‌کند. در کنار بعضی نشانهای آزاداداشتگانی میکند و یا بعضی فاصله‌ها را حذف می‌کند. پس از آن برای تعریف کنسرت ایندهاش میزود.

هربرت فن کارایان ۶۳ سال دارد. مردمی خوشبینه و ورزیده است. طول قدش بیش از ۱/۷۰ متر نیست.

چشم‌اش آبی است و قسمت معدوده موهاش خاکستری شده است. در حال حاضر هیچ موسیقی‌دانی نیست که به اندازه او استعداد، جاذبه و لر و تام داشته باشد. تاکتون تقریباً رهبری تمام ارکترهای بزرگ همچنان شکفتی انگیز و زیبا، میرقصد. او با قدرت و درک اعجاب‌انگیز خود یک نوع واقعیت‌قابل فروزانی که بر توده‌ای هیزم شلک فرد افتاد. و بدین ترتیب است که ناگهان ارکستر بزرگ پاریس، هما ارکستر فیلامونیک برلن با ۱۱۰ نوازنده‌اش مشتمل میشود.

حکایت من کنند که توکاتانی، رهبر بزرگ ارکستر، که چند سال پیش چشم از جهان فروپست، کامگاهی چوبدست رهبری خود را مثل شلاقی بکار می‌برد و در لحظه‌های عصیانی به میان هیبت ارکستر می‌چست و بان

وقتی طوفان کشیده و تحسین ها فرو می‌نشیند و سندلیها باز دیگر به صدا درمی‌آید، دیگر الری از کارایان

چهلچراغها خاموش میشود. سندلیها در آن دستور پدهد شواهش میکرد برای اوتولکلهمبر، چوبدست رهبری به مثابه عصای جادومنی است: بمحض آنکه آن را به حرکت درمی‌آورد خودش در دنیا موزیک فرق و مددوش میشود پطوریکه بعد از پایان کنسرت، شنوندگان فقط درباره زیبایی الری که اجرا کرده بحث می‌کنند بدین آنکه توجهی به کسی که ارکستر را رهبری کرده داشته باشد. اما در سو رکارایان چنین نیست. هر قدر آهنگ دلنشین و ارکستر عالی باشد باز آنهمه که در خاطر شنونده میسانند مردمی است که رهبری ارکستر را بعده داشته است.

مثل توکاتانی، او هم اختیاج ندارد که آهنگی را از روی دفترچه نه رهبری واجرا کند. در حافظه نیز وند و افسانه‌ای او حداقل ۱۰۰ صفحه است. کنسرت اپلیان آثار تمام از آن برای تعریف کنسرت ایندهاش میزود.

پرپشت خاکستری رنگش مثل بالهای پرندۀ‌ای تکان می‌خورد. قیاده‌اش کفرنه و خاطره سوختن منطبق شده است. بازیعی بی‌صبری لیسا را به دستان میگرد. مثل اینکه میخواهد بگویید: «چاره‌ای نیست. پاید شروع کرد.»

بعد من را خم می‌کند و ششما را می‌بنند. چوبدستی سفیدش را آرام بالا می‌برد و ناگهان پانین می‌اورد. مثل پنکی که بپواهند برینخ مظیقی بگویند. یاک پنک؟ نه. پیشتر مثل مشتمل فروزانی که بر توده‌ای هیزم شلک فرد افتاد. و بدین ترتیب است که ناگهان ارکستر بزرگ پاریس، هما ارکستر فیلامونیک برلن با ۱۱۰ نوازنده‌اش مشتمل میشود.

حکایت من کنند که توکاتانی، رهبر بزرگ ارکستر، که چند سال پیش چشم از جهان فروپست، کامگاهی چوبدست رهبری خود را مثل شلاقی بکار می‌برد و در لحظه‌های عصیانی به میان هیبت ارکستر می‌چست و بان محکم بر پشت موزیسینی میگرفت برونو والتر از چوبدست خود چون دست محبت‌امیزی که برای قشیدن بسوی

و هر نتی که اجرا میشود قابل برگشت
نیست و باید درست بهمان صورت که
تصنیف کننده آهنگ در نظر داشته است
اجرا شود... و برای رسیدن باین هدف
باید بزیگر کروه صدفیری، هر کدام با
ذوق سلیمانی و طبعی خاص، حکمرانی
و رهبری کرد...

در زیرچوپیدست رهبری کارایان،
هر آهنگ باید آن چنان اجرا شود که
دقیقتر، طرفیتر از آن میسر نباشد.
خواه این آهنگ یک توای پر از ریتم
استوازینسکی باشد خواه یک ستفونی
پر فراز و نشیب شبهون و خواه یک
آمیزه آستر و ریاضی از شونبرگ.
گذشته از اینها یکی از
خصوصیات کارایان، آشنایی کامل به
حد توانایی با هر آلت موسیقی است.
مثلا در مورد سازهای بادی، کارایان
خوب میداند و خوب میتوان حساب کند
که چه زمانی برای اینکه نوازنده نفس
تازه کند لازم و کافی است.
موسیقی‌هایی که با او کار کرده‌اند
میکویند:

- کارایان در موقع تمرين خستگی
و انصاف و ترم نمی‌شناسد. تا آخرین
نفس از آدم کار می‌کشد. اما نتیجه
همیشه قیوی‌العاده است. یک جلسه
تمرين با او، برابر با چهار جلسه
تمرين با دیگران است.

در این ساعات تمرين باید او را
دید. همیشه بلوز تقدیم می‌کند و
می‌پوشد و شلواری تنگ که باید می‌کند و
دوی میل پایه می‌لند تمنی می‌شیند. در نظر
اول مثل کسی است که روی مبلی
لمیده باشد و یا بیعالی چوبیدستی را
تکان بدده. اما کافی است که فقط یک
نت اشتباه را بگیرد تا از دورترین
پیکار برسد. آنکه این ناگهان
مشتبهای «ماسترو» گره و عضلات سوت
خوش تراشش منقضی پیشود. و این
وضع ساعتها ادامه می‌سپارد: «شروع
کنید. قطع کنید... شروع کنید...»

کارایان مردی با صبر و حوصله
می‌پیام است؟ ابداً. فقط مردی است که
در مقابل اراده‌اش کسی قدرت‌یستادگی
ندازد. خودش یک روز می‌گفت:

- چگونه آدم میتواند یک ارکستر
را رهبری کند بدون اینکه سنجک و
پیرام یابد؟

روزگاری یک آهنگساز معروف

گفته بود:

- برای رهبری ارکستر، علاوه بر
مقاآت عصی فوق العاده، باید به
صفت دیگر نیز داشت: هوش‌رسان،
قلب و احسان و جاذبه.
هر برت فتن کارایان، در حال
حاضر، تنها رهبر ارکستری است که
این هرمه را به‌کمال دارد: مغزی که
میتواند یک شاهکار بزرگ هنری را در
منتهی حد درستی و دقیقت بمنحله اجرا
درآورد. قلبی که میتواند شنوش «را
براستی تحت تأثیر آهنگ درآورد و
بالآخر آن جاذبه یا کشش اسرار آمیزی
که میتواند حقایق سرد و خشن زندگی
را پروریائی دلنشیں مبدل مازد و همه
غمها را بdest فراموشی بسپارد.

بود: «بلمپل فورت و انگلر، رهبر ارکستر
فیلارمونیک برلن. شوالی که سالما
سلطان بلاستان موزیک آلان پشماد
میرفت و هرگز کسی اندیشه بیماره و
رقابت یار و رانیز در سر نیز و رانه
بود. کارایان نیز در مقابله این غول
رس تسلیم فرود و با انتظار نشست. به
انتظار نیز گرفت غول! و سرانجام در سال
۱۹۵۴ غول درگذشت و سال بعد بر بر
فیلارمونیک چهان، انتخاب گشت.

سال بعد او را بعنوان مدیر
هنری اپرای وین برگزیدند. در این
پایخت بزرگ موسیقی، کارایان فرست
دیگری برای نشان دادن استعدادهای
خود بودند. بعتقد کارایان فقط با
تازه وجود آمد و چون اپرای وین یک
اپرای دولتی است کار ممتازه بود. به همین
جهت قابل ارزش خلق عرضه کرد. او
بطور متوسط وزانه ۸ تا ۱۰ ساعت
که مدهای از تکنیسین‌های اپرای بعنوان
اعراض بهطول مدت تربیهای پایانی
ناید پریور به طول مدت تربیهای پایانی

می‌گرفت دست به انتصاب زدن و چون
کارایان متوجه شد که گوش کسی به
حرف‌هایش بدهکار نیست از مقام خود
استغای کرد. وقتی که او لیام امور به
شدن که کارایان حاضر بودند متوجه
در تصمیم خود نیست، چند نفر از
اطریش، سی کرده‌اند که او را از
استعفای منصرف کند. علاوه بر انتصاب
تکنیسین‌ها، کارایان یا چند تن از
اعضاء ارکستر نیز که نمی‌خواستند
زیرباری بلوز یابیش از خودشان
را قبول داشتند بخودهای پیداکرده
بود. یکبار جایزه‌ای را که به تجدیدنظر
و زیران نیز با نویسنده‌گان روزنامه‌ای
در کرده بود و یکبار دیگر نیز با وجود
خواهش مقامات رسمی، از رهبری یک
کنسرت خودداری کرده بود و مجموع
همه این ماجراهای چنان ماده را غلیظ
کردند که دیگر نیز بازگشته باشد
که ناگهان بسیار شده بود رهبری کند.

اویون پاری بود که کارایان لدت

و اقی موقیت و شهرت را چشید.

بخوصون که بزودی روزنامه‌ای سایر

شهرها نیز با نویسنده‌گان روزنامه‌ای

«اکس لاشاپل» هم‌زبان شدند و از او

پعنوان یک رهبر ارکستر بر جسته و

غیرقابل رقابت یاد کردند. اما هنوز

موافقیت‌ای بیشتری در انتظار این رهبر

جوان بود.

میماند... رهبر ارکستر جوان، در ۲۶

سالگی بیکار و سرگردان شد.

پیانیست باخوانندگانی که کنسرتی

میدادند همراهی میکرد و لقمه نانی

بدست می‌آورد. بعد یک روز شنید که

در «اکس لاشاپل» یک پست‌حالی رهبری

ارکستر هست. در سایه‌ای که برای

شده بود شرکت کرد و برسنده شد. از

خوشحالی و هیجان میلزیزد. از این

پس می‌باشد یک ارکستر ۹۰ نفری

و یک گروه «کر» ۳۰۰ نفری را رهبری

کند!

رهبر هیچ گروه ارکستری، به
اندازه ارکسترهاشی که باکارایان کار
می‌کند، به تمرين‌های ملولانی و کشنده
نمی‌پردازند. بعتقد کارایان فقط با
تمرين و باز هم تمرين است که میتوان
چیز قابل ارزش خلق عرضه کرد. او
بطور متوسط وزانه ۸ تا ۱۰ ساعت
با موزیسین‌های خود تمرين می‌کند.
آنچه او از هر موزیسین میخواهد از این
واقعی و حقیقی هر نت است. تجهیزی
که ناچیزی بیشتر.

با همین طرز فکر، کارایان، کار

خود را بعنوان رهبر ارکستر «اکس

لاشاپل» آغاز کرد و در توجه میعنی
تمرينیهاشند و پایان ناید پریور بود که
گروه پسیار معمولی بود، بصورت یک
هیئت در بازگشت به سالن بورگ، یک
اویون کنسرتی که بدرهبری کارایان
برپا شد، روزنامه‌ای مجلی شوشنند:
«این روز مقدس و افتخار آمیزی برای
شهر ماست».

اویون پاری بود که کارایان لدت

و اقی موقیت و شهرت را چشید.

غورو و اعتماد بنفسکه از خصوصیات

اوست، بهجاگاه رهبر ارکستر رفت و

ارکستر را رهبری کرد. در پایان

کنسرت مرد چاقی پس‌افش آمد. این

مرد مدیر اوپرای «اولم» بود که بوری

پیشنهاد میکرد رهبری ارکستر اپرای او

را بعده بگیرد. کارایان بدبخت و این

اویون قدم او بعنوان یک موزیسین

حرفه‌ای بود. در آن موقع فقط ۱۹۶۷

دانست.

ارکستر اپرای اولم، ارکستر

محقری بود که عده نوازنده‌گانش از

نفر تجاوز نمی‌کرد. سالن اپرای نیز

پسیار کوچک و خفه بود. اعضاء

ارکستر که مدهای از موزیسین‌های

قدیمی و عدهای از نوازنده‌گان بی‌ایند

بودند که شوق و رغبتی بکار خود شناس

نمیدادند و بیشتر مازلشها نظامی را

سی نوختند. مستمردی که برای کارایان

قرار گذاشتند ماهانه هشتاد مارک بود.

در این سازمان مغلوب و محترم،

کارایان فرستی برای غنی ساختن

اطلاعات موسیقی خود پیدست اورد.

پس از این مدتی از اپرای رهبری

کرد و بهشیوه تقسیم رلها و انتخاب

لباسها و تنظیم نور صفحه‌ها آشناش...

از دیگری، شکست داد و پشت سر

است که این رهبر ارکستر روزی رسید که

بیش از یک رقبه یک غول شکست ناپذیر

پنداری نوشه‌های ابوالفضل تفسیر روایت‌های شاهنامه است.
به خصوص قصاید و منظومات ناصرخسرو و نوشه‌های سفرنامه تفاوتشان تنها در نظم و بیان نظری است. و این می‌رساند هر دو زبان مصلحت روزگار بوده‌اند این زبان امروز تبریز با پنداریش رنگ و معنای زمان می‌تواند - در این مردمگی و فدان شوابط - به ایجاد و گسترش نثری بدور از پراکنده‌ی و مستی‌های متداوی یاریسان کند.

همچنانکه افراوه‌اند، چنین کردادند....
تاریخ بیهقی و سفرنامه ناصرخسرو دو اثر ارجمند و نمونه نثر پاولاده آن دورانند که فاصله زمانی چنانی هم ندارند. هردو استوار، قاطع، سلیس و ماده‌نوشته‌شده‌اند و معمتر اینکه هردو بازگشته می‌نمایند از ایام پرآشوب و نیرنگ روزگار است و دیگری تصویرهای سادقانه از مهام بلاد و دیار خودی و بیگانه، که شاند سدق و سلامتی شناخت چهره پرآبله زمین بیمار.

اکنون تصحیحی تازه از سفرنامه ناصرخسرو پیش روی ماست، حاصل تلاش کسی است که به ارجمندی اثر ایمان داشته و به تقریب، چیزی از کمال آن فرو نگزارده است. دادن نشانه‌های کدر چاپهای گذشته، به غفلت پیشده مشهد مارا بداجان و جنون پربرگت حکم نزدیکی می‌کند. گو اینکه در پس این تلاش، خشکی تعبیه احسان می‌شود که شاید در قضاوتشان خدشه وارد گردد باشد، بگذرد.

شوق کشف حقیقت نه تنها آوارگی جسم و دوندگی می‌امان ناصرخسرو را موجب شد. بلکه صدچندان آوارگی و سرگردانی اندیشه را هدیه عمر پردردنس او کرد. در آن روزگار، پروزاندیشه و دیگر گونه‌های آن در گرایش‌های مندهی آشکار می‌شد. ناصرخسرو در این زمینه بیش از تسام متفکرین و غرمندان زمان خود در گیر چنان شورو شرها و چندچونها بود. ناصرخسرو طالب‌حکمت

می‌کند. من این کتاب ارزنه را، از میان کتابهایی که در سال ۱۹۷۱ خواندم مؤثرترین و انسانی‌ترین آنها میدانم. [درباره این کتاب در شماره‌های پیش تاثانی مفصل بیش شده]

۲- دوین کتابی که الواز بر می‌گزیند درختهای زمستانی، دفتر شعر سیلوپایلات شاعر امریکائیست ۳- سومین کتاب انتخابی الواز = رمانی است به قلم چاندیرون بنام کالیفرنیائی روی سخرهای پنهان‌لوب چیلیات: کتاب میس ایوی کامپتون برنت بنام (آخرین واولین) را ترجیح می‌دهد: « وقتی این نویسنده مرد، این رمان تجدیدنظر نشده، در دفتر آپسی رنگ تحریفات درسی زیر بالش‌های نیستخشن پیدا شد. اختلا او در مورد نوشه‌هایی بسی اهمیت» حرفهایی زده است، اما استواری و رقت سبک زیباش، آن را بدور از رعف بیان هنری شان می‌دهد، و کتاب دیگر از ادموندویلسون و اولور کوسترل

زنج و غنای جهان اگر چه دراز است
پاند و پانیک بی گمان پس آید
چرخ، سافر ذیپر ماست شب و روز
هرچه یکی رفت برالر، دگر آید
ما سفر پرگلشتی خذانم
تا سفر ناگلشتی به درآید.

تصحیحی تازه از:

سفر نامه ناصرخسرو

(حکیم ناصر بن خسرو و قبادیانی)

(به کوشش دکتر نادر و زین پور)

ناشر: مؤسسه کتابهای جمهی

قرن‌های چهارم و پنجم، قصیل شکنگی و اوج پیروزگی تشریف بود و این تن پیرون کشیدن از زیر سلطه جایرانه فرنگ و زبان عرب، در واقع نوعی همگامی و همزیانی ذهنی سیا جنبش‌های اجتماعی و حرکت‌های استقلال ملی را می‌رساند. جنبش‌هایی که جایبا، به شدت و ضعف، از پیش آغاز شده و شاخ و برق بردیواره‌های روزگار بعد می‌کشند.

در کنار تبلیغ و تحمیل قبیل زبان و فرهنگ عرب، که با روحیه تاریخی و جان آریانی‌ما، نیز با اشراف هنرها می‌تجاور می‌نمود، تلاش عظیم سخنواران، و زبانی که عرضه می‌داشتند، شیوه نوشتاری و روال عبارت پردازی قاطع و موجز آن کاملاً ایرانی بود و به مناسبی طرفیت معنوی و پیوهایش، به میچ فکر و حالت بیکاره راه و رود نمی‌داد. شما ترجمه و تفسیر قرآن را که بهفارسی روان‌اندیشی‌نشایوری می‌خواهید تالیفر زبان و کلام فارسی را در مساعدا و مفروم عربی آن درمی‌باید. این زبان نش با زبان شعر روزگار نیز همانگی تمام داشت. هردو زبان سخنواری و قوت بلافت بود. زبان شاهنامه و کلام تاریخ بیهقی چنان به هم نزدیک است که

دانستند سدق می‌کرد. مثل کتاب آندره مالرو = (بلوطیانی که می‌اندازند). این کتاب درباره دولک و افسانه‌عقمت اد را سر زبانها انداخت. بیش از همه کتاب خاطرات‌مادام شیوه جالبی برای انتساب کتاب مندلستام - بیوہ شاعر بزرگ روسی در عصر استالین - طرفدار پیدا کرد. مندلستام از زیدترین شاعران روس و هم‌مان ده مطرار کساندیر بلوک و آنالخافتا بود: شاعرانی که جان تازه‌ای پیش از اقلاب‌بوده روییه دادند و دوباره به شاعرهای مظلومان انداختند، اما س راحت بیالین نگذاشتند، و تلخزار همه سرنوشت همان مندلستام بود که به مخاطر قطعه شعری درباره استالین، به محض تبیید و سپس مرگ محکوم شد. کتاب شعر سیلوپایلات، شاعره امریکائی نیز از نظر کثیر چاپ و پیش‌نگیری از جنجال‌آفرینیها بود. این عنوان خاطراتی انشاگر مسائل سیاسی اهیت دارد، بلکه یکی از چند شرح قانع‌کنده‌ای است که نشان میدهد چگونه یک ناینده شعر می‌نویسد. او تمام حادث زندگی مشترک خود و پیاران دیگر را، که چون آنها در گیر خوف و ترور استالین بودند جزء بهجزه وصف شاعر و نویسنده و محقق معروف در

میراث ایران

کتابهای سال سال پریرو بار بی‌شاهکار!

نظر کتاب سال پاروری پود - (از جهت کیست البته) هتوان‌های فراوانی که ذیل آنها نامهای پرآواز یا گمان‌خود نسائی می‌کرد. کتابهایی در زمینه‌های گوناگون: رمان، شعر. بیسوکر انسی علمی و روانشناصی از نویسنگانی چون کرامه‌گرین (یک نوع زندگی) - آلواژ (کندوکاری در خودکشی) - بورخس - آندره مالرو (بلوطیانی که می‌اندازند) فرانتسواول - استفن اسپندر - الیوت - گونتر گراس و... و... منتشر شد. اما کتابی که بتوان به جرات ایکن‌تلاعکار را برآزد گزینچهای های مجرد آثار پرگان، نیوهد است. کتابهایی نیز جنجال‌آفریدند، و این امر بیشتر در مورد کتابهایی که محتوی سیاسی، روانی یا فلسفی

که بود. اما در عمل تا «آن داشنها که دریافت شده بود به گوش دیگران رسیده‌اید». چنانکه می‌دانیم ناصر خسرو عمیقاً جانبدار فرقه اساماعیلیه بود و اسلام آنها را برحق منشود و حتی خود، از هوانان جمعیت ایرانی وطن پرست آن بود و سالها به تبلیغ عقاید آنها میثکشست. و این خود، به موازات تفکرات دینی عمیق، و شیوه‌های رندانه‌ای که در سیاهه می‌زد، می‌تواند گواه توجه او به مسائل اجتماعی و میهمانی باشد.

چهارمین کار ناصر خسرو ارائه می‌دهد، درواقع تاریخ «چهار ایام» گستره‌ای از جهان آن روزگار است که با معیارهای خاص او، تصویرهایی انسانی که ما می‌دهد، شرح احوال مردانی که ملاقات کرده، گرچه محل رد و انکسار نیست، جای شک و تردید باقی می‌گذارد. فی المثل تصویری که از قطران تبریزی می‌دهد کامل و مطابق با نشانه‌های تاریخی است، اما آنهاکه از ابوالعلاء معری شاعر تأثیری عرب سخن می‌گویند، اندکی مبهم و تردیدآمیز است. چرا که او را زمان شهر و دارای حشم و خدم می‌حساب و مال و مثالی بسیار معرفی می‌کند: «شش فرستنگ دیگر شدید، صرعاً - العنمان بود، پاره‌ای سگین داشت. شیری آبادان... در آن شور مردی بود که او را ابوالعلاء معری می‌گفتند. نایپی بود و رئیس شهر او بود. نعمتی بسیار داشت و بندگان و کارگران فراوان و خود، همه شهر او را چون بندگان بودند...» که همه در مکتب و لزومن بولاعله و نیز گوشگیری و قناعت او، حرفی نیست، اما رئیس شور بودنش و غلامان و کارگران بسیارش... شاید هم آنچه ما در جاهای دیگر از این نایپی بزرگ شکنی افرین خوانده یا شنیده‌ایم درست نباشد... بکذرب.

آقای دکتر وزین پور در تدوین این چاپ سفرنامه چیزی فروگزار نکرده‌اند - میهمانانکه گذشت - مقدمه و فرمکت لفات و اصطلاحات و اسماء اعلام و دیارها، که در آخر کتاب آورده‌اند کمک فراوان به درک گفتار و شناخت اندیشه و معیط زندگی و قلمرو فعلیت‌های علمی ناصر خسرو می‌کنند....

اگر بیشتر مردم کتاب خانم مندلستام را بیشترین و بهترین سپرده‌دنی ترین ال نوشتند شده سال داشته‌اند

وی مجهیز فاتح ملی، اثر ایرنه‌مری دار را در دویت کتابی سال شناخته و در شعر نیز وجدان از شعر مای پترله‌وس را که با همسکاری دوتن دیگر چاپ کرد، قرین توفيق می‌خواند.

* فیلیپ توینی بی (معقول و مفسر): نیز امید علیه امید را بیشتر کتاب سال می‌داند - و دومن کتاب انتخابی او نامه‌های هوسمن شاعر بزرگ انگلیسی اوایل قرن بیست است (که در تماشای فرج حالی در سفحه کتاب خواندید) *

- استفن اسپنسر: «مجموعه اشعار اثر راندال چارل. جارول شاعر بزرگ امریکائی در این قرن است که مقامی میان هایه ورلک (شاعر ایالات) اداره دومن کتاب انتخابی من (گچه) از اس اموریس، اثر فورست بد می‌اید) نیمة اول همین اثر است که همان اندازه خوب و بازیش است که نیمة دوم آن بد و غیر قابل خواندن.

پرون کن ز سر باد خیره سری را تو چون خود کنی اختن خویش را بد مدار از فلک چشم، نیک اختنی را درخت تو گر بار داشن برآرد به زیر آوری چرخ نیلوفری را

بعد از نیکی اخلاقی و معرفت نظری. حکمت عملی مشغله ذهنی حکیم بود، و این نتیجه هستی فعال و ذهن روشان اندیش او بود و با چنان شیوه اندیشیدنی کار و حرف را واجب می‌شود: گیتی به مثل سرای کار است تا روز قیام و نفخت صور شعر نیز برای او کاری بود مثبت و بالتبه احترام و شناخت فضیلت، و چایز نمی‌شود که به خدمت دریویزکی و مدیحه‌سائی برای درهم و دینار درآید:

اگر شاعری را تو پیشه گرفتی یکی نیز بگرفت خنیاگری را صفت چندگویی ز شمشادولاله رخ چون مه و زلفک عنبری را به علم و به گهر کنی بدمخت آنرا که مایه است مرجل و بدگهری را

از فموای سفر ثاب و قماید برسی آید که زندگی حکیم ناصر خسرو را بدو مرحله متفاضله هر کدام می‌تواند نتیجه و درین حال مؤثر در دیگری باشد، مشخص داشت: تخت: «هچون کوهری کافی بهداشت کوهری های بیداشن می‌افتد و اینهمه فضیلت به همگان دره، روی می‌پوشد و پانزده سال برسی آید که به همگان می‌ماند و اگر تن او می‌فرساید سنجش چون خورشید متور پیدائی می‌گیرد» این انزوا و اعتزال، مرحله پیشگی، اندیشه‌هایی بود که چون به رشد و کمال لازم رسیدند و نیاز به انفجار یافتد حکم را از جای کشند و به گشت و گذار آنچه بود سرگفتند. بهانه این شاب و گریز آنچنانکه خود گوید، بعد از رویانی شگفت، خانه

عملی و عاشق فضیلت علمی بود. برای دانستن باپای اسی دید، برای تشخیص، عزلت می‌گزید و برای عمل کردند: «تیک اسب بر می‌کشید تا راه حقیقت نیکتر و زودتر سپرد و تو سعیر به کوشانی بتأزید. هرچه در آن خیر بود می‌کرد و هرچه را نمی‌دانست نمی‌کرد. و جاهلانه سر دست بدکاری نمی‌برد» یعنی که علم و اخلاق را به خاطر نفع عملی آن جستجو می‌کرد. خرافات و تقدیری بودن را - که لفڑے بی واسطه دین و حاصل کو اندیشه متعصبین بود قبول نداشت و انسان را مسئول سر نوشت خویش میدانست:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را

نیز جزو کتابهای انتخابی پنهانی جملیات است.

* گراهام گرین: سجل‌زاده کتابهای ایزاك دویچ را انتخاب می‌کند: «این سجل کتاب که توسط انتشارات داشنگاه اکسفورد تجدید چاپ شده (اعنوان زندگی تروتسکی) برای من ممیز ترین آثار خواندنی سال بودند. یقیناً این کتابها باید جزو سلسه آثار بیوگرافی به زبان انگلیسی، محسوب استاری ندارد، بلکه شمار مانندی است بمنظور کنترل و تنظیم رفتار ادبی بدکم اداره اجتماعی کارهای او. هردو کتاب باهم تصویری ترنسان از خودکاری تیپ‌های مختلف انسانی است.

* جان کنینون: «در سال گذشته واقعاً اثری تاریخی که ارزشی داشته باشد بوجود نیامد. اما من شدیداً تحت تأثیر هنری هشتمن: نقاب پادشاهی افرادی بیساله اثر کنیکولی امیس که از پیترین کارهای اوست، شیرین و پسر زندگی بشیری که بیش از هر الیدیک این نویسنده خواندنی و دلپذیر است.

* رایرت لاول: (شاعر) نیز «امید علیه امید» خانم مندلستام روسی را انتخاب می‌کند.

* جان وین (منتقد) هم «امید علیه امید» را بهترین کتاب‌های سال دانسته، می‌نویسد «تعجب خواهیم کرد

که دریچه‌ای بر روی عادات مردم عادی

و اعتقادات آنها می‌گشاید.

* بر نارادله وین - صرف نظر

از موریس اثر فورستر (نویسنده

ژاک مونو نوشته است.

کتاب دیگر: «در فراسوی آزادی

و ارزش» به قلم بی - اف - اسکینر



خانم پریون سرلک



خانم سیمن



خانم پریوش



خانم سیمن بهبهانی



خانم لبعت والا



خانم شهلا لطینی

خاطره پروانه، پریوش و پریسا اجر
شد. افلا پرتو، بیانیست، سیمن،
ویلنیست و ارفع اطرایی نوازنده
ستور وارکستر بانوان وزارت فرهنگ
و هنر با موسیقی خود باین برنامه
رونق دادند. از شاهراه‌ها، سیمن
پهنهانی و لبعت والا، اشعاری مناسب
تم بر نامه خواندند. شهلا لطینی، شعری
از پریون اعصابی و معا پرتوی
قطعه‌ای از فروغ فخرزاد را خواندند.
این برنامه که باستقبال فوق-

العاده روپرورد، عینا روز ششم بهمن
نیز، به مناسبت اعطای ازادی به زنان
ایران، اجرا خواهد شد.

روز ۱۸ دی به مناسبت سالگرد
نهضت آزادی زن ایرانی، برنامه‌ای
بسیار تماشایی و شنیدنی در تالار
روودکی اجرا شد. تماشایی و شنیدنی
از این بابت که ممه بخشای متنوع
این برنامه‌های را - که بر تم آزادی زن
قرار داشت - با نوان هنرمند کشور
اجرا گردند.

سراگاز برنامه گفتاری بود که
پریون سرلک هنرمند وزارت فرهنگ
و هنر و سپرست برنامه‌های ایرانی
تالار روودکی بیان کرد و نقش زن
در جامعه هنری ایران را تحلیل نمود.
آن‌گاه نوبت برنامه‌های موسیقی رسید
که توسط خوانندگان مشهوری چون



خانم ارفع اطرائی



خانم خاطره پریون

۵ بهمن موسیقی از: جوزیهوردى اپرای قدرت سرنوشت

رهبر ارکستر: مانیکو د تورا

کارگردان: عنایت رضائی

خوانندگان: ماریاناستویکا - حسین سرشار - گرفل شاورو

برنامه هفتگی تالار روودکی

شنبه ۷ بهمن

باله فندق شکن

رهبر ارکستر: مانیس سوسنیتسا
طراح: نورمن مکداولچهارشنبه ۶ بهمن
زن و موسیقی ایران

موسیقی از: چایکوفسکی

باشرکت: ارکستر بانوان و گروه حزب بانوان
و برنامه‌ای از شعروآواز و موسیقی (تالار کوچک)

سوار بر مادیان ...

پیچه از صفحه ۵۳

فوکو زیر لب گفت:

- خوب... چه دیدید؟

- همه چیز را دیدم.

فوکو نگاهی به طرف کاپیتن

اسپنسر کرده تا بینندگان کاپیتن به این

حرفها گوش می دهد یا نه...

- قاتل را دیدید؟ می توانید

علمای ازاش به من پدھید؟

کاپیتن با تمام حرف می زد.

نومن جواب داد:

- مسلماً می توام... آدم غول

پیکری بود... در حدود یک مترو نود

سانتیمتر قد داشت.... و بهمان میزان

هم شنومند بود... شاپر سرش گذاشت

بود.... صورتش را خوب نمی دیدم...

ولی با آن هیکل که داشت، هرجای بینش

می شناسم.

عرقی تقریباً فوکو را کور کرد

بود. چشمهاش را با آن دستهای

درخشش مالید.

سینیل دارید چنین تیاتریک و قیافه اورا

بنویسم و با پست برایتان بفرستم:

فوکو که همه چشمها را متوجه

خودش دیده بود، داد زد:

- نه..... خلاصه، می خواهم

یک‌گویی که لزومی ندارد.. می توانیم

قرار ملاقاتی بگذاریم.

اسپنسر گفت:

- حالا بایست گرفتی را بگذارم..

شما می توانید می کنید نمرة این

تلفن را پیدا کنید.

از تباطع بریده شد.

اسپنسر پاتجنب پر مید:

- که بود؟

فوکو چاهه اش را با پشت دستش

پاک کرد و جواب داد:

- یاک نفر هروئینی... مدهی

بود که راجع به یکی از میخانه های

خیابان تمیل بیههائی دارد.

اسپنسر گفت:

- خوب... چه عیبی دارد؟

فوکو گفت:

- موضوع این نیست... ولی در

موش یک بسته هروئین می خواهد...

و این کار خلاف مقررات است.

- بله، آقا... این مقررات خاک

بررس!.... هیچکس، دیگر نمی تواند از

دست این مقررات کار خودش را انجام

پنهان کند.

فوکو صدا را شناخت، چرخی

زد و با فیل لاپرت که به روی او لیختن

می زد، روپر و شد.

فوکو گفت:

- می خواستم باشما حرف بزنم...

بیرون، توی راهرو.

فیل دنیال او افتاد و گفت:

- خوب از چه بابت دلخور

هستید؟

- این ماجراهی شاد را از کجا

در آورده اید؟

- این چیزها از اسرار حرفا ای

است...

- پرروئی نکنید! این خبر را

که به شما داده؟

- اطلاعات مجرمانه است.

فوکو داد زد:

- عرق خور کثیف!

یخه فیل را گرفت و با حرکت

تندی از زمین بلندش کرد. چاهه فیل

به سینه پهون غول خورد و برق جنایت

را آشکارا در چشمهاش او دید.

فیل بالا افسرده ای گفت:

- ول کنید...

و حس کرد که به غرورش لطمہ

خورد است.

فوکو داد زد:

- دیگه به پرهاشی من نیپیجید...

والا من کشمان...

فیل، لحظه ای، فرمان قتل خود را

در چشمهاش فوکو خواند. بی آنکه

حرفی بزند صین کرد تا فوکو ولش

بکند... بعد، آهسته کشش را درست

کرد و بدفتر گار آگاه رفت.

امپنیس توی اطلاع منتظر او

بود... فیل، بادست، سلامی به تمام داد

و رفت و روی لب میز امپنیس نشست.

نگاهی به دور از این میز کرد و فوکو را

لاغری حرف می زند.

اسپنسر گفت:

- خوب! دیشب رپر تاز خوشگلی

چاپ زده بودی...

فیل که خلاصی توی دل خود حس

می کرد، گفت:

- خوشحالم که خوشنام آمد...

- این خبر یک را از کجا اورده

بودید؟

- متماسم، جناب سروان...

غیر ممکن است منبع خبر را ذکر نکنم...

ولی قولش فیل می دهم که صحت دارد...

و شما می توانید این حرف مرآ بازور

داشته باشید.

اسپنسر گفت:

- گوش بدیدهید. (قبایش که

طبیعتاً سرخ بود، سرختر شد) شما

اعتبار دستگاه مرآ از بین می برید. ما

میشه با شامه کاری کر دهایم ، فیل...

شما هم می توانید با ما همکاری کنید.

- متناسب، جناب سروان، که به

آبروی دستگاه شما لعله زده ام... ولی

خدوتان من دانید که من از لحاظ

حرفه ای نمی توام نظر شما را

بیندیرم... و بی پرده عرض کنم که

یقین داشتم شما از این جزئیات اطلاع

دارید...

اسپنسر با دقت پر مید:

- مقصودتان چیست؟

فیل نگاهی در آن اطلاع به

فوکو کرد و گفت:

- بسیار خوب... از «ویتن»

پر مید.

- اوها خواهش می کنم... محض

رضاخای خدا سرگردان نمکنید... من با

وینس حرف زدم... هیچ خبری ندارم.

فیل جواب داد:

- اوها... حالا بگویید بیین

کدام یک از ما آن دیگری را سرگردان

می کند...

ناتمام



مزایای حساب پس انداز

بانک بیمه بازرگان

شما وقتی در بانک بیمه بازرگان حساب پس انداز بگزینید
تا هر ابر موجودیت خود، برای هر یک از مصارف
زیر، طبق آین نامه بانک، وام فوری میگیرید:

- ۱ خرید خانه
- ۲ عروسی
- ۳ توسعه کسب و کار
- ۴ خرید اتومبیل
- ۵ تحصیلات
- ۶ خرید شب عید
- ۷ مسافرت
- ۸ خرید تلفن
- ۹ هزینه های اتفاقی
- ۱۰ امور کشاورزی
- ۱۱ امور صنعتی

شما وقتی در بانک بیمه بازرگان حساب پس انداز بگزینید
از یک خانه مدرن با کلیه وسائل و اثاث و یک مستکاه
اتومبیل آخرین مدل، جایزه اختصاصی بانک بیمه
بازرگان، استفاده می کنید.

شما در هر بانکی حساب پس انداز دارید،
یک حساب پس انداز هم در بانک بیمه بازرگان بازگزینید
همچنین هر چند نفر از اعضای خانواده شما در بانک بیمه

بازرگان حساب پس انداز بازگزینید، هر کدام برند شود،

تمام اعضای خانواده شما، بدون استثناء و دسته جمعی
میتوانند دقيقه تمام از درخت اسکناس، اسکناس

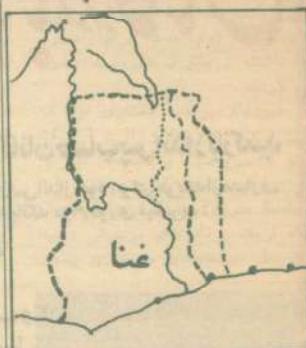
بچینند.

شما در هر بانکی حساب پس انداز دارید،
یک حساب پس انداز هم در بانک بیمه بازرگان بازگزینید

تجزیه طبقات اجتماعی بسیاری از کشورهای جهان سوم را تهدید میکند

غنا، در چنگ دیکتاتوری قبیله‌ای

از دکتر منصور مصلحی



این غنا است...

غنا یا «ساحل علا» ۳۴۸ هزار ۵۷۵ کیلومتر مربع وسعت دارد و هشت میلیون و ۳۶۰ هزار نفر جمعت (آمار ۱۹۶۸) قبایل مهم غنا عبارتند از «اوو»، «گاداتیه»، «علداغیانی» و «آشانتی». تعداد سفید پوسان غنا آنکه بیش از هزار نفر است.

شهرهای مهم غنا عبارتند از اکرا با ۶۰۰۴۰۰ نفر جمعت (پایتخت)، کومازی با ۳۵۰۱۰ نفر جمعت، سکوندی تاکوارادی با ۱۸۱ هزار نفر جمعت.

زبان رسمی کشور انگلیسی است، ولی افراد قبایل پا زبانهای ویژه خود سخن میگویند. مردم غنا بیشتر مسلمان یا یهودی هستند.

تاریخ غنا را از سال ۱۴۷۰ میلادی مشناسی که پای بر تعالی ها به آن باز شد. بعد به ترتیب نوبت به انگلیسی ها رسید (۱۵۵۳) و هلندیها و سوئدیها (۱۶۵۰) در آن زمان انتگریسی ها در غنا که در آن زمان «ساحل علا» نام داشت، مستقر شدند، ولی تا سال ۱۹۰۱ تو انتگریسی قبایل مختلف را ذیر کنترل در آورند.

در سال ۱۹۵۷ غنا مستقل شد. در سال ۱۹۵۰ طرح اتحاد غنا، مالی و گینه ریخته شد. ولی در سال ۱۹۵۲ با تشکیل سازمان وحدت افریقا این طرح مسکوت ماند.

غنا یک جمهوری است که در آن قدرت به واقع در دست نخست وزیر است - البته در زمانیکه نظامیان از دخالت در سیاست دست بگشند.

تمدداد نازاریان افزوده شود، تا آنجا که اکنون دیگر کسی بر سقوط دکتر «بوسیا» اشک تمساح هم نمی‌ریزد، چرا که در سال ۱۹۷۱ پانزده درصد و از ۱۹۶۶ یعنی از هنگام سقوط نکرده، صد درصد بر بهای زندگی افزوده شده است.

اما کودتای غنا پس هیچ دردی درمان نیست. «تاپیه» چاپ لندن که قاعده کارشناسان کار آمدی در شناسانی غنا دارد، سه روز بعد از کودتای اکرا نوشته: «سرهنگ آچامپونک رهبر کودتای اخیر - تنها به اقدامات نایاب حکومت غنا پایان نداده است، بلکه نقطه ختمی هم بر دمکراسی و قانون اساسی این کشور تنهای است. این بروای غنا یک مصیبت ویرای افریقائی هاییک طالب حکومت های دمکراتیک و قانونی در کشورهای مستقل شان هستند، یک ضربه در دنای است».

حقیقت اینستکه هر کس بجای دکتر «بوسیا» بنشیند، چون او رفاقت خواهد کرد. غنا هنوز از زیرپسار قرضه های منگین دوران نکرده قد راست نکرده است و رژیم کودتاگرهم حسن نیت داشته باشد، نیز توادن مشتریان مناسب تری برای کاکائوی غنا بیابد.

... و غنا از درد دیگری هم رنج میبرد که ویوه قاره میاه است. دردی که سودان، نیجریه، اتیوپی و راه رنج میدهد: در قبیله‌یازی، در غنا دو قبیله میهم پیشتر موضع قدرت را بخود اختصاص داده اند که «او» و «اشانتی» نایمه میشوند.

«او»ها که در سقوط حکومت نکرده، نقش اساسی داشته اند و در سازمانهای دولتی غنا هم صاحب نفوذ هستند، در این سالهای اخیر، همیشه از این شکوه داشته اند که سهم شایسته و مناسبی از قدرت نسبیتیان نشده است. اخراج جمعی از افسران ارشت که عضو قبیله «او» هستند، در این سالهای اخیر بر تاریخی عنصر متنفذ این قبیله سیار افزوده بود.

قبیله بزرگ همیشه یکی از بزرگترین موضع پیشتر کشورهای افریقائی بوده است. «دون آفریک» در سپتامبر ۱۹۶۹، آنکه بعد از روزی کار آمدن دکتر بوسیا نوشته بود: «گمان میرفت که اولین دشواری حکومت بوسیا چنین اقتصادی خواهد داشت. اما این اختلاف در دنک قبیله‌ای است که اینکه بصورت بزرگترین شواری، دورنمای حکومت دکتر بوسیا را تیره کرده است. قبیله بزرگ غنا بوده است. اتفاقیست - بزرگ جامعه غنا بوده است. اتفاقیست - ها در گوش برای ابعاد وحدت و دوستی میان قبایل این کشور ناموفق بودند. نکرده در این راه به موقوفیت نسیب دست یافت، اما دوران این موقوفیت بسیار کوتاه بوده.

و اینکه بیشتر که پیشگویی

دل خوش دارند که کشورشان اقتصادی سالم دارد. چون عدم موافقه پرداخت ها در تجارت خارجی غنا به حد سقوط در پر تگاهه رسیده است. دولت دکتر «بوسیا» در برابر این مخاطرات محسوس، بهنگام بیان پولی اخیر به عنوان یکی از ایسباب پذیرتین کشورها ناچار شد نزد «سدی» - پول غنا - را ۴۴ درصد کاهش دهد.

آنچه کفته میتواند تصویر بسیار تیره‌ای از اوضاع اقتصادی غنا در برابران مجسم کند. بعبارتی روشن تر:

- افزایش قیمت کالاهای وارداتی - کاهش بهای کالاهای صادراتی و در درجه اول کاکائو. - افزایش عوارض گمرکی و محدودیت ورود کالاهای مصرفی مورد نیاز. - ناتوانی کشور در تولید کالاهای مصرفی.

- کاهش نرخ پول به میزان ۴۴ درصد. سبب شده است که از پنج سال پیش - زمامداران غنا استله اجرای نکرده - ملکهای مسوانی و ارائه خدمات اجتماعی به مردم کشور را یکسره فراموش کنند و همه وقت و نیروی خود را در راه «بیازیه قدرت» هدر دهند.

نظامیان غنا که با پهنه برداری از خطاهای نکرده است. مخفیانه نکنند که با استفاده از حمایت قدرت های بزرگ غرب - تو انتست قدرت را بدست گیرند و در عمل آنها حفظ کنند، روز بروز از مردم کشورشان دورتر شده اند.

و در این بدانی مردم از حکومت، بحران اقتصادی نقش اساسی داشته است. چون یکی از تایای سیار چشمگیر این بحران اقتصادی در پیکاران در «اکرا» و دیگر شهرهای غناست.

و هنگامیکه بیکاری گسترش پیدا میکند، تاریخی و اشوب بهمراه می آورد. در ۳۰ اوت ۱۹۶۹ دکتر «بوسیا» که زمانی سرسترنین مخالف نکرده، عدم دسترسی آنها به قید و شرط اکثریت عظیمی از مردم کشورش برخوردار بود، اما اقتصادی شدید واردات است و در برابر تمام این گرفتاریها مردم غنا نمی توانند باین

غنا یک جمهوری است که در آن قدرت به واقع در دست نخست وزیر است - البته در زمانیکه نظامیان از دخالت در سیاست دست بگشند.

قدرت را بدست داشت و بعد هم که خود را کنار کشید، برای آن بود که مردان مورد اعتماد خود را بر منند قدرت نشاند و در عمل اداره امور را در دست داشته باشد.

* در ۲۶ فوریه ۱۹۶۶، هنگامیکه تکرمه در راه یکن بود، نظامیان غنا با یک کوتا قدرت را بدست گرفتند. تکرمه که قصد یک بازدید رسمی از چین کمونیست داشت، مجبور شد از پارکشتن به کشورش چشم پنهان و از آن عთکام کشورهای مشترک الصالع حضور داشت که ژنرال «ایسیدی این» کوئتا کرد.

* در ۱۹۶۸ ارتش بوروندی هنگامیکه پیشانه در کنکوکیشازا اقامات داشت، دست به کوتا زد.

- دکتر «بوسیا» برای درمان یک بیماری خطرناک به لندن رفته بود که در کشورش کوئتا شد. و شاید بهمین دلیل است که «سکوتوره» که سیزده سال از پرگینه حکومت میکند، از ده سال پیش کشورش را ترک نکفته است.

تمام اخبار سیاسی را متصل کرد.

* در اوپریل ۱۹۶۷ یک توٹه کوئتا که علیه ژنرال «انکرا» رئیس شورای آزادیبخش ترتیب ساخته بود، با شکست روپرورد. این کوئتا را چند تن از افسران ارشد ارتش غنا بربری سرهنگ «اساس» طرحیزی کردند.

* در اوپریل ۱۹۶۹ ۱۹۶۹ نظامیان که دریافته بودند یعنی شکست در اجرای طرح های اقتصادی تدریجاً حسایت قدرتمندی غرب را در دست میدهند، انتخاباتی برای انداختند که در آن حزب دکتر «بوسیا» پیروز شد و او درست نخست وزیری قرار گرفت.

* در سپتامبر ۱۹۷۰ انتخابات ریاست جمهوری انجام شد و «اکوفاؤ» باین سمت برگزیده شد.

انتخاب «اکوفاؤ» مبایستی شانه تقویص قدرت به غیر نظامیان باشد. ولی در عمل چین نشست، با وصف آنکه مطابق قانون قدرت میان نخست وزیر و رئیس جمهوری تقسیم شده بود پیش از انتخاب «اکوفاؤ» و ظایف ریاست جمهوری را یک کمیسیون سه نفری انجام میداد که و نظایر و رئیس سابق پلیس اعضای آن بودند.

* در دسامبر ۱۹۷۱ پول غنا درصد کاهش نرخ پیدا کرد. بهمین سبب اخبار مخالف خواستار استعفای حکومت شدند.

* روز ۱۳ اذیانویه ۱۹۷۲ - ۲۲ دی - نظامیان غنا با یک کوئتا به عمر حکومت دکتر «بوسیا» پایان دادند و روز ۱۵ اذیانویه - ۲۵ دی «اکوفاؤ» رئیس جمهوری را بازداشت کردند.

کوئتا نظامی عجولانه به آدیس آبابا باز گردید.

دیگر هر چند کشورهای اقیانوسی اکراین خود را از یاد نبرند، هیچگاه به قدر سفر به کشورهای خارجی تجوہند افتاد:

- تکرمه در پکن بود که خبر سقطه حکومت خود را شنید.
- دکتر ابتوه رئیس جمهوری اوگاندا در سکاپور در کنفرانس نخست وزیران کشورهای مشترک الصالع حضور داشت که ژنرال «ایسیدی این» کوئتا کرد.

* در ۱۹۶۸ ارتش بوروندی هنگامیکه پیشانه در کنکوکیشازا اقامات داشت، دست به کوتا زد.

- دکتر «بوسیا» برای درمان یک بیماری خطرناک به لندن رفته بود که در کشورش کوئتا شد. و شاید بهمین دلیل است که «سکوتوره» که سیزده سال از پرگینه حکومت میکند، از ده سال پیش کشورش را ترک نکفته است.

تمام اخبار سیاسی این ماهیت را عقیده لوموند این سکونتگاه ریشه داشتند. همچنان که در میان رهبران کوئنی رژیم های حکومتی بیشتر کشورهای اقیانوسی است که سبب میشود دکر گونی مای سیاسی در این کشورها، این چنین سریع، خشن و آزمیز و دکر گون کننده باشد. در اقیانوسی سیاه رئیس حکومت مجهون رئیس قبیله مسطهر قدرت و قانون گزار و اجراء کننده است. اعمال این روش دیکتاتوری قبیله ای تقریباً پیچ از ایطالی به شکل ظاهری حکومت و کرایش آن در سیاست خارجی ندارد.

کنگوی کنیشازا - که اخیراً به «زانیر» تغییر نام داده است و کنگوی برازاویل و نونو روش نشستند. این دو کشور همایه که پیشون «جمهوری دمکراتیک خلق» دارند، اینجا هم تحریره تکرومه همان سر نوشت تجربه «بن سلاح» در توپش را داشت. «بن سلاح» بعد از تکرمه به تجربه «دهکده های دولتی» پرداخت، ولی این هردو ادای سوسیالیسم را پیش نمایند.

صرف براپاکدن دهکده های دولتی شد. این میان افراد دو قبیله سیار کوچک برس انتخاب کندها نزد دریگیرکنند. دست کم می تکنند که بروز و سرمه ای انتخاب کندها های دولتی میتوانند در میان رهبران جهان سوم شامن کسب و جوهر و انتصار باشند.

به هر حال مجموعه این عوامل سبب شده است که در هنر مردم هیچگاه به حکومت های انتخابی این اتفاق نداشته باشند.

«فیلیپ دکر ائن» نفس «لوموند» می نویسد: «سرخوردگی از شکست های اقتصادی و خاطره شہر زمان تکرومه به عمر جمهوری دوم غنا پس ایوان غنائی ها در ۱۹۶۵ نکرومه را سرنش می کرند که دیکتاتور میشوند و حکومت دست کم می تکنند که بروز و سرمه ای انتخاب کارکری از اینکه از قدرت خلخ شود، دست به کار بیارزد با «کنگره اتحاد کارکری» غنا شده بود که سندیکای قدرتند کارکری این کشور است. بسیار لوحی که در پارلسان غنا بتصویب رسیده است، دولت حق انتقال سندیکاهای و جلوگیری از قواع اعتمادها را دارد.

حکومت بوسیا که زیر نفوذ شدید نظامیان بود، از جان گرفتن حزب «کنوانسیون خلق» هم هراس پس ایوان غنا از شکایت شکایت دیکتاتور است. این همان خوبی است که قوام نکرومه بسراه انداخته بود. اتفاقاً یکی، دو سال اخیر شرایط برای تجدید حیات این حزب فراهم آمده بود. غنائی ها از تکرومه شکایت داشتند که دیکتاتور است، دردهای اقتصادی اجتماعی کشور را درمان نمی کند و بیش از حد متعارف به «شرق» و استهان است. بین سبب میشوند به تعویلات سیاسی غنا بدلیل بدبینی پنگریم.

کوئتا نایابی غنائی است. این همان دارند، نایابی ای مدتها در از کشورشان را ترک کوئنده، به مقیده لوموند در این میان فقط «هایله سلاسی» امپراتور ایندیه است. آنها را زیباتر نکرده است.

و حالا شانی ها حضرت روزهای حکومت نکرومه را میغورند که کشورشان در صحنه سیاست بین المللی مشهورتر بود و این لاقل یاکد خوش است.

حوالات سیاسی غنا

از زمان سقوط حکومت قوام نکرومه ارتش غنا به مدت چهار سال

ترازدی «یرما» از فدریکو گارسیالورکا

ماه پیش نمایشنامه بِرما اثر شاعر و نمایشنامه‌نویس بزرگ اسبابی فدریکو گارسیا لورکا در تئاتر کمدی هادرید روی صحنه آمد.

وینکتور گارسیا این نمایشنامه را کارگردانی کرده است و نوریا اسپرت در آن نقش بِرما را بازی می‌کند. وینکتور گارسیا همان کارگردانی است که نمایشنامه «کلکت‌های زان زنه را به گلگردانی فوق العاده او سال گذشته در جشنواره شیراز - تخت جمشید دیدیم و نوریا اسپرت نیز در همان اجرا یکی از کلکت‌ها را در نیابت شکوه و شکفتی بازی کرد.

کولت گلزار در روزنامه لوگوند می‌نویسد: نوریا اسپرت بزماتی زیبای مثقال و عاشق زندگی بود. بِرما عشق خود را نمایاد و این زندگانی بودن و متعویت است که شوق زندگی بخوبین را در او به شوق کشتن و نابود کردن دیگر گلوک می‌کند. و خوش در این اجرا مردم نیست که نمخت و بی مهابا به خواسته‌های بِرما شکاه گند و در گلزار، او بیچاره همسری است که می‌کشد بسیدد و مسنهای را حل کند که راه حل ندارد.

«برمهای لورکا را بزی صابری ترجمه و چاپ کرده و نیز خود در تالار رودگری روی صحنه آورده است. دو ترازدی دیگر لورکا عرسوی خون و خانه برقراردا آلبای و چندین قطعه شعر او - پرآکنده. از آن میان در شماره ۴۲ نمایش جاپ شده است.

درجہن تئاتر

از: ایرج ذهنی

در دو قطب فرانسه در شمال و جنوب دو هنرمند پرچمته تئاتر این‌الرس نزد آن‌درجه بیشتر می‌کشند این هنر را در شیرستانهای فرانسه میان مردم چا پیدهند.

در تور گوئن‌ڈاکر من نمایشنامه اریاپ پوتیلا و نوکر شماتی ایس برت پرورش را کارگردانی کرده است و بزودی قصه‌های موسیقیان را به اهالی شهر مرزی فرانسه - بلویک شنآن خواهد داد! در جنوب فرانسه، حوالی کوستان ژورا، اندرونی شوپنگ سال است سخت کار می‌کند. او می‌گوید: «مردم به تئاتر ملاطفه پیدا کرده‌اند، نه به جمیعت اینکه نمایش مازا دیده‌اند، بلکه چون به تئاتر مام آمدیده‌اند و ما را در حال کارکردن دیده‌اند. آنها اول مشکوک و بدینین بودند، آمدند، آمدند را در حال تعریف نمایش «چهار گوش» بودند دایره «ال و التین کاتایو تسانا کردن، بعد کار مازا و قرقی ژوردان مولیر را دست گرفته بودیم دیدند و سرانجام مر تعریف یک نمایشنامه مدرن حاضر شدند. آنوقت یک چیز را قبول کردند: تئاتر هم یک کار است. آنوقت ما را قبول کردند.»

کارولین کلساندر که در مجله اسپرسن بادو کارگردانی‌های فرانسوی گفتگو داشته است می‌نویسد ونس نیز و پیش‌شو از شاگردان مکتب اساتدان بزرگ تئاتر فرانسه نظری رژیه‌پلاتشوں هستند و هر دو معتقدند تئاتر بدون تماشاگر معنی ندارد: «مردم به تئاتر نمی‌روند مگر اینکه با تئاتر احساس همیشگی کنند.» بدینجهت آنها به مدارس می‌روند، به خانه‌های جوانان سرمی‌زنند، همچنان استودتیا با مردم در ارتباط باشند. ونس نیز می‌گوید روزهای نفست شاگردان دیبرستان و وقتی کامپیون تئاتر ما را دیدند پرسیدند: «اینچه آمده‌اید چه کار کنید؟ تو این‌جا که هیچ‌جوتی اتفاق نمی‌افتد!» کوشش پیش‌شو در این‌بوده است که در آغاز کار نمایش‌های ساده، پر شور با لباس و دکور زیبا بیاورد. اما ونس نیز معتقدست تیاید به تماشاگر امتیاز خاصی داده شود بدینجهت اوکارش را با «پوتیلا» برشت آغاز کرد و بلاقلسله نمایش سورنالیست «ضریبه ترافالگار» ار رُمویراتک را روی صحنه آورد. با همه گرفتاری‌ها و دردسرها از جمله کسی دستمزد هنریشکان، می‌مسافت‌های سیار برای بزرگ‌زاری برنامه تئاتر هنرمندان جوان فرانسه شاداب و خوشبین‌اند.

«الساعه» و «عصرانه» دو نمایشنامه از ژانین ورمس

در پیک تالار کوهک که ژان-علقه‌زن در ضمن عصرانه‌خوردن که به قدرتی بازو در گوشاهی از تئاتر دولتی ادلون بوجود آورد، امرزویاک اشاتکیون در نمایشنامه ژانین ورمس نشسته‌اند و در دیگری آقایانی دنیال آقائی هستند که دنبال آقائی است و قس‌ملی ذلك تئاتر ورمس بحث و عناد منطقی است که ره په‌جنون می‌برد. ورمس نمایشنامه نویسی است در مایه‌های تئاتر پوچی بکت و یونسکو نمایشنامه‌های او داستانی که بشود بیل قیامت کرده‌اند. در یکی از آنها در

جشنواره تئاتر دانشجویی

در بردفورد

امسال نیز از سوم تا هشتم ژانویه جشنواره تئاتر دانشجویی در بردفورد انگلستان برگزار شد.

دریاراه این جشنواره که یانی و پرگز ارکنده‌اش و وقونامه ساندی تایمز لندن است در شماره‌های اینده به تفصیل خواهیم نوشت. در ایران تئاتر دانشگاهی سایه‌های چندین ساله دارد. در سال‌های اخیر سرفظر از تهران، دانشگاه‌های تبریز، اهواز، اصفهان، مشهد و همچنان نیز گروه‌های تئاتردارند و گرچه مالی یک بار، اما بهره‌حال با شوق و دوق فراوان و امکانات اندک، نمایشی روی صحنه می‌آورند. اینکه وقت آن رسیده است که ما نیز یک جشنواره تئاتر دانشجویی داشته باشیم. و برای این کار نه تنها از دانشگاه بلکه از همه مؤسسات عمومی و خصوصی و بیویژه از مطبوعات باید انتظار پیشگامی و همراهی داشت.



«عصرانه» از ژانین ورمس

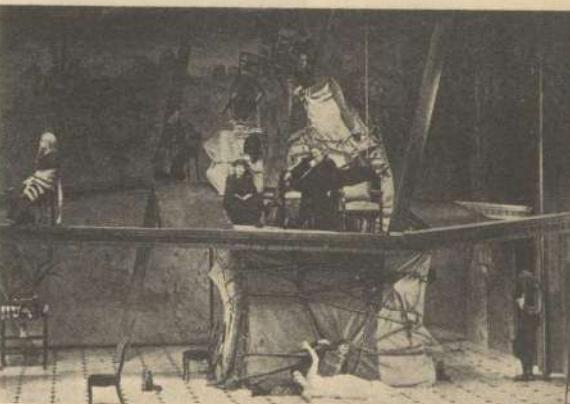
نکه جالب کارگردانی مینتسک صحنه.
پردازی است. یک تالار بزرگ که بیوار.
هاش زهوار در رفته و رنگ و رو رفه است.
یک طرف سکویی که صندل خیس است.
چهارتا پله بالا به طبقه دوم خانه و در طبقه
دوم چیزی نظیر صندوق خانه که در آنجا
هاریاگن پولش را از نرس فرزندانش قایم
می کند.

بنظر نقد نویسان زیارتین بخش
کارگردانی یا بیان آن است که وقتی
هاریاگن به ذذن بول خود بی می برد،
طبقه دوم خانه روی سرش خراب می شود و
بجه هایش که روی طبقه دوم بوده اند باز مین
می افتد و بارانی او سکه بر سر هاریاگن
فرود می ریزد.

حتی بیان شاد نمایشنامه مولیر نیز
بنظر مینکس الموهیار است. با بول فقط
بول می تواند برای کند و در مقابل بول
احساسات و احساسات دردی را دوا نمی کند.

نوكر و کلفت هاریاگن به تفسیر مینکس
مردم عاجز و درمانده و توسری خورده اند.
با ایسکه تفسیر کارگردان را تقدیمیان
آگاهانه و زیبا می دانند، بر مینکس خرد
گرفته اند که در موادر بسیار شبکه جرقه های
تکری خود شده و از خط سیر اصلی
نمایشنامه دور افتاده است.

نمایشنامه خسیس مولیر در ایران در
گذشته دور را تطبیق و اقتباس بسیار بازی
شده است. این نمایشنامه را سید محمد
علی جمالزاده در ترجمه کرده است.



«خسیس»

ائر مولیر

باتازگی طراح دکور مشهور و کارگردان
تازه کار آلمانی ویلفرید مینکس نمایشنامه
خسیس مولیر را در هامبورگ روی صحنه
آورده است.
مولیر کمدی خسیس را در سال ۱۶۶۴
نوشت. داستان مردی است که بجای آنکه
بول را در خدمت خود بگیرد خود به خدمت
پول درآمده است. مینکس می خواهد ننان
بدهد که بول آدم را فساد می کند و در هوای
آلوده به سرمایه شکوفه ها پژمرده می شوند.

تراژدی «آنتیگون» از سو فوکل در لندن

تراژدی آنتیگون اثر نمایشنامه
نویس بزرگ شده پنجم پیش از میلاد
سیحی یونان برای چندین بار در
انگلیس و این بار در تئاتر گرین ویج
لندن روی صحنه آمد است. مارتین
اسلین می نویسد:

«تراژدی یونانی همیشه دلنشیز
است. هر کارگردان آرزو دارد طبع خود را
با تراژدی یونانی بیان ماید. و اسا
بنش مای همسراثی این آثار سنگ
محک واقعی است.

کسی بد درستی نمی داند که

همسر ایان او از خوانده اند یا سخن

می گفته اند و چگونه می رقصیده اند.

بدینجنبه اجره ای جدید بیشتر سا

ریزی همسر ایان پیر وزاست یاشگست

می خورد.»

کارگردان آنتیگون لتو آیلن، از

پیترین کارگردانان تلویزیون،

انگلیس است، کتابی درباره تراژدی

«ریچارد با پای چوب پنهای»

نمایشنامه ای از برندن بیان

هشت سال پس از مرگ نمایشنامه
نویس ایرلندی برندن بیان ۱۹۵۶ -
۱۹۴۳ آخرین اثراو بنام ریچارد با پای چوب
پنهای ای بهار آنده به کارگردانی ان-
سمیسون در شنواره تئاتر دوبلین (ایرلند)
روی صحنه خواهد آمد.

در این نمایشنامه لیز لویستند مبارز
ایرلندی، از تبرد آزادی خواهان و استقلال-
طلبان ایرلند در سال های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵
سخن داند و به انزواج محتوا نمایشنامه
خود، جادوی شیرین لغمه و تراشه افزوده
است.

بیان که با نمایشنامه گروگان (سال
۱۹۵۸) نام جهانی یافت، همراه شاد و پسر
بورستان، را نیز نوشته است.

مرگ

البرت فان دالسن

هنرپیشه هلندی



برندن بیان

هنرمند بزرگ تئاتر هلند بوسیله
فان دالسن از مخالفان حکومت
نایزی بود و در زمان اشغال هلند بوسیله
قوای آلمان، از کار در تئاتر محروم
شد. بعد از دوباره به تئاتر روازور، از
عنو و فرین نقش هایی که بازی کرد:
شاهزاده از نمایشنامه شکسپیر و مرگ
از نمایشنامه همه کس اثر هومنستال
بود.

تاشمیت سالگی زیر پارقرض بود. او بود
که گئورگ کاپر و برت برش و همینطور
بسیاری از نویسندهای چون جوان هلندی را
به همراه خویش معرفی کرد.
فان دالسن از مخالفان حکومت
نایزی بود و در زمان اشغال هلند بوسیله
قوای آلمان، از کار در تئاتر محروم
شد. بعد از دوباره به تئاتر روازور، از
عنو و فرین نقش هایی که بازی کرد:
شاهزاده از نمایشنامه شکسپیر و مرگ
از نمایشنامه همه کس اثر هومنستال
بود.

پیشخوان یک قیوه فروشی، منصبی
بار روی پیشخوان تکه داد است، بیرهارد
ایستاده است و جای می خورد.

سکوت

هر ده: چند دقیقه پیش سرتشاری
بود.

منصبی بار: آره.

هر ده: نزدیکهای ساعت ده بود.

منصبی بار: آه، ساعت ده بود؟

هر ده: نزدیک ده.

[مکث.]

نزدیکیهای ده از اینجا رد

شدند.

منصبی بار: راست می گردی؟

هر ده: دیدم سرت گرم چیز فرخته.

[مکث.]

منصبی بار: آره، اینجا ساعت

ده که می شو خوب می چرخه.

هر ده: آره، دیدم.

[مکث.]

مرد: من آخری شو ساعت ده

فرختم، آره، نزدیک دور بیرون بود.

منصبی بار: بیشم آخری شو

فرختم؟

مرد: آره، آخرین روزنامه

ایونینگ نیوز بود. بیست دقیقه بهده

داشتم که فرختمش.

[مکث.]

منصبی بار: گفتی «ایونینگ-

نیوز»؟

مرد: آره.

[مکث.]

گاهی وقتها «استار» دست آخر

فروشن می زد.

منصبی بار: داشتیم که فرختمش.

مرد: یا اون یکی... اسمش نک

زیونمه.

منصبی بار: استاندارد

مرد: آره.

[مکث.]

امنتی دست آخر ایونینگ نیوز

هارولد پیتر از جالترین و بهقین با نفوذترین نایاشنای نویسان جوان انگلیس است و شریقت بیش از هر جیز مدیون نجوا «دریالوگ» اوست که درین طرح بخوبی شکل گرفته است. بقول خودش نایاشنای های کاملی که هریک فقط چهار دقیقه طول می کشد و بیز کی عده این نوع «کفتکو» را تایلسم غریب آن است. همین که گوشبای شما با کلمات بیشتر آشنا می شود، بزرگ نگیرید. واقعی گفتگوهایی را می شنید که گویند بینت یادداشت شده اند، با همان مکتب، تکرارها، مهملات بوج زندگی روزمره.

با این همه پیتر صرفاً ضبط صوت نیست، بل هنرمندی مت بسیار موشکاف که گاهی مورد حمله واقع می شود که در گفتگو پیشوار بازها تقلید دهد است. وابن تقلید کار مشکلی نیست. اما دونکه گفتگو موفق پیتر را از کاربرکار آن متایران می سازد. یکی لطفات دریتهای آن است. وقتی به سکتها و تکارها دقیق می شویم و نین به وقتی که نویسنده بخصوص روی آنها تکه کرده است «شعر آزاد» به خاطرمان می آید و می قوایم آن را با «ریتم» های شعر آزاد مغایر از قسمتهای

دست آخر رفت

نمایشنامه‌ای کوتاه از هارولد پینتر

نقدی بر دست آخر رفت از دیوید تامپسن

ترجمه احمد گلشیری

[مکث.]
گیرش اوردی؟
منصبی بار: بعدم اون فروش
بیارم. یعنی چاوش توستم گیرش
هر ده: نه. نه، توستم گیرش
منصبی بار: دیگه خیلی آشنا
نمی شه، منکه نه؟
منصبی بار: دفعه اخیر که دیدیش کی
بود؟
منصبی بار: سالهای است که دیگه
منصبی بار: نه. نه، توستم گیرش
نگدیدمش.
منصبی بار: من هم همین طور.
[مکث.]
منصبی بار: نقرس بدی داشت.
منصبی بار: نقرس بدی داشت.
منصبی بار: درد که خیلی
می کشید.
[مکث.]
منصبی بار: نقرس بدی داشت که
هر ده: وقتی با من آشنا بود که
از این خبرها نبود.
[مکث.]
منصبی بار: یعنی می گم اینجا
که نمونی یافتنون چاچ بخوری؟
منصبی بار: گومون از این محل
رفته باشه.
[مکث.]
منصبی بار: آره، امشب ایونینگ نیوز
دست آخر رفت.
منصبی بار: همیشه این اخیری
نیست که، هان؟
منصبی بار: مجبورم بودم برم به
ویکتوریا.
[مکث.]
منصبی بار: آره، یعنی گاهی وقتها
نیوز آخری، گاهی وقتها هم یکی از
اون دوست است.
نمی شه از پیش گفت. البته وقتی
آخری توست داد می مونه، می شه گفت
آخری کدومه.
منصبی بار: آره.
[مکث.]
منصبی بار: آره، آره.
گومون از این محل رفته باشه.
(بایان)

سرزمین هر زیاليوت بروشی مقایسه کنیم. دیگر آنکه هر چند حرفاً میتلد می نماید، چیزی بسیار باعثی تر در پس آنها نیفه است: این چیز که بر زبان نمی آید، بین شصت و چهل گوینده است. میان آن چند قسمت از درون نایابدای اوست که نیما های اندیشی بر زعم پیشتر یعنی هر سمع کوشنی برای شنان دادن درون خویش د کویدن درونی دیگر) جان قرس آوردست که به جای تزدیک شدن بدان، مدام حرفلایی فرد و بدل می شود، حرفلایی در خصوص اموری دیگر ونه آنچه کاماس ارتباط آمده است. این فقره رفقن» و «ردو بدل کردن» بین نایابد. با این همه نیاز دارند که با یکدیگر به حرف پیشینه کنند، نیاز دارند تا میان خود پلهای ارتباط نایابدایی سازند، تا همین قدر میانشان ارتباطی برقرار باشد و قسمی را از خود برایانند اگر وقت کنیم می نمایند، با این همه ازوقایتی برخوردار است. می نمایند که این «کفتکو» در ساختهای متزی دارند، چیزی میان خود پلهای ارتباط نایابدایی سازند، تا همین قدر میانشان ارتباطی برقرار باشد و قسمی را از خود برایانند اگر وقت کنیم می نمایند که این «کفتکو» در ساختهای متزی آخراهای شب درمی کنند، آن هم میان آدمهایی که گویا جای بخصوصی برای رفتن ندانند و نیز کاری برای انجام دارند. با این همه آنان چیزگاه نمی قوانند اتفاک رفته رفته می بینند، چیزی برای این انجام دارند که آن هستند، وجود دارند ونه بدان جست کلمات ایزاری بسیار مشکل آند و مخاطر آمیز، وهمین لحظه است که آنان را به

آدمک

فیلم رنگی

باشر کت:

ذری خوشکام

سیامک دولتشاهی

در
سینما مازستیک

خیابان شاه: چهارراه فروزدین

تلفن ۶۶۸۴۶۱

ترینیتی

سینما اسکوب رنگی

باشر کت:
تونس هیل
باد اسپنسر

در

سینما بر لیان

خیابان اسلامبول: تلفن ۳۹۳۵۳۷

را نسبتاً خوب از آب درمی‌آورد و موقرین نشانند را «بوروگرات‌ها» ارانه می‌کنند، مثل شایرک با دودار، که آنها «تب» هستند، نه «کاراکتر» اصلی. بنا به اشاره‌ی کارگردان (شمن) گفتگویی در روزنامه‌ی «آینده‌گان» معرف اصلی «کرگدن» انسان است با تمام ضعفها و دلستگی‌های به ظاهر بی‌همیت. پس چهار با وجود تاکید براین معرف اصلی، درازانه‌ی آن سهل‌انگار است؟ این درست که برطریق‌های روابط انسانی در چارچوب زندگی شهری تکه می‌کند، اما بجهای آن که این ظرفاتی‌ها روی به کار گویایی عمیق بیایند، پوشانده‌ی آن می‌شوند. استعماله که در گیرودار انجام است، تنها خفغان و سینکنی آدمها را فرومی‌گیرد. این مسخ تدریجی‌ست کنین. کننده است و «بررور» گفتن آنها به جای خنده ترس می‌آزد، حال آنکه در این نمایش، در دوموردي که استعماله پیش چشمان تماشاگر صورت می‌گیرد، ژان و دودار حراکاتشان کمیک‌تر می‌شود و ترس مستولی براین فاجعه نه تنها رخ نمی‌نماید، بلکه به مرکاتی شبهه آنچه در سیرک‌ها می‌توان دید بدی می‌شود، و در نتیجه این (یق قول یونسکو) «کندی در دنگ و وشت آور» از گوهر واقعی خود بهدور می‌افتد. کرگدن جانوری است سینکنی، هولناک، یا - به قولی - پرزور - پرزور! - حالت آن که کرگدنی‌ای سمندریان پیشتر به میمون و گاه به خفاش شباهت دارد. صحنه‌ی آخر زمینه را آماده می‌کند برای شمار و معان، که حاصلش تنها کندزدن مردم است قبیل این بیان نمایش. در نسخه‌ی یونسکو، پرانژه تنهاست. او خطایش به جمیعت نیست، او حتی مقاومت چندانی هم نمی‌کند، فقط استعداد ابتلاء این بیماری را ندارد. چهاره‌ی خود را در آینه می‌بیند، فکرگدن‌شدن و سوسیه‌اش می‌کند، و حتی در مقایسه‌ی عکس آدمها با سایه‌ی کرگدنها آدمها را زشت‌تر می‌باید: اما پرانژه - به هر حال - تنهاست، هر چهاره‌ی کرگدن شود، کرگدن سرنوشت او جدا از دیگران است. اگر او هم می‌توانست کرگدن شود، کرگدن بودن دیگر ملیعی می‌شود. پرانژه یک توانایی است، پرانعطای، حساس و سلطه؛ اما می‌فاید که این استعداد در است که کرگدنها هیچ دعویتی از او نمی‌کنند و حتی کاری هم به کارش ندارند. اما در این اجراء رقص پرچست و خیز آنها، و نزول میمون و ارشان از طنایهای در دور قرن می‌صفته، و فریاد کشان پرانژه را احالمه کردنشان، تنها یک سیرک شفکتی اور است. با توجه به این که زمینه‌یان قبلي نیز برای ظلمور تدریجی آن فراهم نمی‌شود. این گونه، کمدهیان که پیکاره ترسناک می‌شود، تماشاگر را غافلگیر می‌کند و همه‌ی اینها وحدت نمایش را درهم می‌شکند. و سرآخ این که نمایش سمندریان یک «وارته» است، اما «وارته»ی طریق و زیبایی است که در طول دو ساعت، تمام توجه و علاقه‌ی تماشاگر را به خود جلب می‌کند.

غ. علیزاده

کرگدن

نمایشنامه از: اوژن یونسکو
ترجمه: پری صابری
کارگردان: حمید سمندریان

دقایقی که صیاد رنگی از این نشانها به خود می‌گرفت کم نبود. و امیرانژه می‌باید: اما پرانژه - به هر حال - تنهاست، هر چهاره‌ی کرگدن (در) توصیحی که مستقیماً بغم نمایش لطمه می‌زد و باخبر است. زده‌گردن تماشاگر بیشتر توجه او را از شخصیتها و روابط انسانی آنها و پرده‌ها و دغدغه‌هایشان برمی‌گرداند. در پرده‌های اول و دوم، پرخی از افراد هیچ نقش فعالی ندارند و تنها به استفاده‌ی از استن سمعته می‌ایند، مثل بعضی از رهگذران یا بعضی از کسانی که در طبقه‌ی بالای کافه هستند، و مثل آن سخاوش مایه‌نوس در صحنه‌ی اداره، که وجودشان ظاهر تاکیدی است بر «بوروگراسی». (واین طرز استفاده‌ی انسان‌بیهای «دکور» یکی دیگر از کارهای پایروز است.) در پرده‌های اول، قرار براین است که شخصیت سعهرمان اصلی نمایش (پرانژه، ژان، دیزی) و تحویل روابطشان باهم رونن شود، در اینجا شخصیت ژان تا حد بذری قصنه تری بیان می‌شود، اما هنوز هم سطحی است و بیشتر به مدد گفتگوهایش که شکل اکلی بودن یا نازنیتی پرانژه است که دیزی به خانه‌اش سر می‌زند تابه‌نحوی پاریاش کند. کارگردان روحیه‌ی «بوروگراسی»

«کرگدن» نمایشنامه مشکل است. پس از اینکه به رغم تالیش (قالب) «تاثر پوچی» که گاه به غلط آسان‌بای تلقی می‌شود، از نفس پرداخت شخصیتها، نحوه‌ی روابط آدمها و سلسه حلقه‌وار روابطش تا نقطه‌ی اوج ترازدی، درست به مثابه تئاتر کلاسیک، پیکارچگی خود را محفظ می‌کند. این گونه «کرگدن» تئاتری است ساخته‌ی که در همه‌ی اجرایی‌ها کارگردانها با مشکلات زیادی روبرو بوده‌اند، از آن که دست‌یافتن به گوهر آوردن آن در فرم و در کلیت نمایشی بی‌شک آسان نیست. «کرگدن» نماد ذهنی یک فاجعه‌ی هولناک می‌انجامد. اما اجرای ایرانی آن تا چه حد در ساختن این زمینه موفق است؟

(خاص) کارگردان (کیک اجرا شد)، این برداشت در کل می‌تواند پذیرفته باشد (چرا که خود «کرگدن» هم بروتایی کمدی طبیف و زیبایی دارد) در سورتی که با چنان پرداختی به جلوه درآید که تلخی درونیای را تحت الشاعر نکرید و تلف کند.

برداشت شخصی کارگردان، اکر قرار است در نمایشنامه‌ی دخالت کند. باید چنان اندیشه‌نده باشد که از ارزشی‌ها تازه‌یان بران بیفزاید. اما اجرای ایرانی «کرگدن» فاقد این ارزشی‌ها تازه بود، یا دستکم از آن دهنده ارزشی‌ای بود در بسط، که «نوادرن»‌های گونه‌گون - مثل اوردن بازیگر به میان تماشاگران و مثل شماره‌ای مستقیم صحنه‌ی پایان - ممکن به نیجات آن نمی‌کرد.

«کرگدن» نایابد با اجرایی ساده‌تر و بی‌پرایه‌تر مفاهیم خود را راحت‌تر به بیان می‌آورد تا پاتاکیدهای

اغراق‌آمیز بر مسائل فرعی که مستقیماً بغم نمایش لطمه می‌زد و باخبر است.

زده‌گردن تماشاگر بیشتر توجه او را از شخصیتها و روابط انسانی آنها و تردیدها و دغدغه‌هایشان برمی‌گرداند. در پرده‌های اول و دوم، پرخی از افراد هیچ نقش فعالی ندارند و تنها به استفاده‌ی از استن سمعته می‌ایند، مثل بعضی از رهگذران یا بعضی از کسانی که در طبقه‌ی بالای کافه هستند، و مثل آن سخاوش مایه‌نوس در صحنه‌ی اداره، که وجودشان ظاهر تاکیدی است بر «بوروگراسی». (واین طرز استفاده‌ی انسان‌بیهای «دکور» یکی دیگر از کارهای پایروز است.) در پرده‌های اول، قرار براین

است که شخصیت سعهرمان اصلی نمایش (پرانژه، ژان، دیزی) و تحویل روابطشان باهم رونن شود، در اینجا شخصیت ژان تا حد بذری قصنه تری بیان می‌شود، اما هنوز هم سطحی است و بیشتر به مدد گفتگوهایش که شکل اکلی بودن یا نازنیتی پرانژه است که دیزی به خانه‌اش سر می‌زند تابه‌نحوی پاریاش کند: و نشایش را بازی می‌کند؛ و

نقدهای هفته

از بیژن خرسند



را داریم که در نوع خود بی‌نظیر است، اما فکاهی نوع لویی دوفونس، بیشتر حالت شلوغ کاری و جبغ و داد را دارد، که در این فرم، بیرون آنکه جمله و متنک خنده‌داری به زبان آورده شود، فقط نیاز اصل متنهای قلی تماشاگر را می‌خنداشد، اصل متنهای قلی تماشاگر فرانسوی را، و بهتر است ذکر کنیم تماشاگر فرانسوی را.

در واقع تماشاگر فرانسوی، به مساب خلی خصوصی هم خنده، مثل طرز لکلک کلمات، و یا تعدادی کلمات - حتی - منتجen که بهر حال، جز، زبان روزمره شده، و حالا به کار بردن آن، برای شوانده تولید خنده می‌کند، همچنانکه در زبان فارسی لیز مردمال بسیار وجوددارد، به این ترتیب لویی دوفونس با یکار بردن تعدادی کلمات، و تلفظهای خاص، و ایجاد شلوغ، سعی دارد تولید خنده کند.

و فکاهی خاص لویی دو فون درفیلم کارگردانی از درجه‌ی زان زیرو به کار می‌رود که دارای ظرافت طبع و ذوق آنچنان نیست که خود را بصورت همه‌ی مشخص در فیلم‌سازی درآورد. یک فیلم فکاهی وجود او را می‌داند که از یک فیلم و موضوع فکاهی آمریکایی اقتباس شده است.

و اشکال فیلم، از هین نکته آغاز می‌شود: زان زیرو آنچنان کارگردانی نیست که به اقتضای موضوع، از هریشیه خود، نقش و شخصیت جدیدی اخذ کند، و در واقع بدون گفک هریشیه از هر گونه شخصیت‌بردازی عاجز است.

لویی دو فون نیز آنچنان هریشیه‌ی بست که بالاستقلال تواند برای خود ایجاد شخصیت‌های گوناگون کند، در تمام فیلم هایش، فقط قادر به عرضی همان شخصیت قلی است؛ بعضی شخصیت واحد فکاهی، که «گفتیم در کدام طبقه از هریشیه‌های فکاهی قرار می‌گیرد.

به این ترتیب کارگردان و هریشیه در فیلم «متول فرازی» هر دو در کار خود درمانه‌اند با لویی دوفونس کماکان بازی نقش‌های قلی خود را ادامه می‌دهند، و خانستهای قلی که در تعدادی دیگر از هریشیه‌های فرانسوی - مثل فرنالل - نیز شاهد آن بوده‌اند، فکاهی خاص گفتار است، که تازه باز به تفسیر تازه‌ای می‌رسیم.

اما داستان فیلم نیز دچار همین تقاض است. چون ایجاد فلسفی تفیرات

خواندن کتاب تیز، برای خواننده پیش می‌آید. اینچه او بینوان شخصیت‌بردازی انتقام می‌دهد، فقط شخصیت‌هایی دو بعدی تیجه می‌دهد که در توجیه خود، قطعاً به کلمات اختیاج دارند.

همچنانی از تداوم و پیوستگی برخوردار نیستند، و بهمین علت، فیلم گستره می‌باشد. اینچه کارگردان به عنوان امیاز اصلی در فیلم خود آورده است، صحتهای برهنه موجود در فیلم است، که احتمال خوشایند هم می‌تواند باشد. اما فقط همین!

گیرد، در کار خود ترقی پیدا می‌کند، و حس جاه‌طلبی که در او بسیار قوی بوده، از این پس میدان پیدا می‌کندکه تا حد امکان جلو برود.

اما در این میان یک چیز دیگر هم در زندگی او پیش می‌آید: همچنان با لحظه ترقیش - و آن برخورد با یک دختر است. دختری که او را دوست نیستند - که اما پس اینهمه را آسان از دست خواهد داد.

آنچه در این ریفیت توجیه می‌شود،

زندگی برای عشق

* مثل اینکه حرف عشق، همچنان حرف اصلی فیلم‌های این سالباست. مدیست که در امریکا چنگال بازگشت به درمانیسم «بسیار بالا گرفته است، و نشانه‌ی این چنگال در موقوفت عظیم فیلم «قصه‌ی عشق» نمایان است، همچنانکه کتاب‌ان بهمین موقوفت دست یافت.

در واقع پس از آنکه داستانها و فیلم‌ها، تکیه اصلی پرسکن داشت، و عشق، به عنوان بهای صورت خیلی مطریح نیو، اختلاط موقعیتشناسی تویستنده و «قصه‌ی عشق» موقعیت این موقوفت را فرام اوورد.

ناگفان تسبیه‌کنندگان و فیلمسازان متوجه این موضوع شدند، و بیاد آوردن که فیلم‌های رمانیک سالی‌ای پس از چنگت چه موقوفت و محبوبیتی داشت، و بعلاوه اینکه شماره‌هایی از قبیل «چنگ تکمیم، عشق بورزیم» در واقع معیط و ادعه‌ان را برای این بازگشت به درمانیسم آماده ساخته بود که می‌بینیم این بازگشت تا چه حد درخشان بود.

به این ترتیب ناگفان کتاب‌ها و مnarیوها تغییرچشم دادند، و هر کدام بطریق خود را به مسئله عشق تزدیک گردند، و اینکه عشق همچنان تنبیه راه نجات است.

بعضی‌ها خیلی صریح و روشن بودند، مثل «قصه‌ی عشق»، و بعضی در لذافه و ازراه تبیخ شد آن، که تنجیجه متمالی بودن عشق در غلال داستان گنجانده شده‌باید. مثل «ماشین عشق»، فیلم «ماشین عشق» (زندگی برای عشق) از داستانی بهمین نام از تویستنده کتاب پس فروش «دره‌ی خروشک»های اقتباس شده است.

داستان به نوعی ترقی و زندگی

جامعه‌ی آمریکایی می‌پردازد، و می-

بینیم که می‌دارد لحن انتقادی

شدیدی هم داشته باشد.

مرد جوانی که گوینده و تبیه

کننده‌ی برنامه‌های تلویزیونی است،

و بین زن‌ها محبوبیت دارد، چون مورد

توجه همسر مدیر تلویزیون فرار می-

مقتول فرادی

* «زان زیرو» کارگردان فیلم «متول فرادی» این بار خواسته است با یک موقوفت چنایی - فکاهی جذیتر روپر شود اما این خواسته از حد متفهم خود در تذبذب شده است.

دانستان اصلی فیلم را کارگردان از فیلم «مخاکه‌ی بیلار» از «جورج مارشال» چنایی کرد، تفسیرات و «گفتار تازه‌ی بر» آن افزوده است. اما شاید همین موجود بودن مورد قیاس، به خسر زان زیرو تمام شده باشد.

از زان زیرو قبل از این کار درخشان

نده‌یده‌ایم، موقوفت‌های تجاري و تام‌آواری او از فیلم‌های «زاندرم» آغاز شد، و در این رشته‌ی سی‌بینیم که ظرافت طبع و ذوق فیلمساز سیار انکه بوده است.

در واقع فیلم‌های او اغلب فیلم‌های

هزیریه بوده‌اند، یعنی حضور هریشیه در

فیلم، امیاز اصلی بوده است، و نه وجود

کارگردان، و بهمین ملت است که فیلم‌های

زان زیرو بیرون وجود لویی دوفونس،

فیلم‌هایی غیر قابل تصور هی شوند، و شاید

اصل از حیطه فیلم فکاهی خارج شوند.

اما بینیم فکاهی لویی دوفونس در چه

حل است.

این فکاهی که در تعدادی دیگر از

هریشیه‌های فرانسوی - مثل فرنالل - نیز

شاهد آن بوده‌اند، فکاهی خاص گفتار

است، که تازه باز به تفسیر تازه‌ای می‌رسیم.

در فکاهی گفتار، مثال «گروشو مارکس»

فیلم خود را بیدبینی بکشاند. در پراین این دو صحنه، صحنه‌ی دوربین مخفی در ده وجود دارد، که به پایان خوش می‌رسد، و این پایان خوش را کارگردان در فیلم خود نیز به کار می‌گیرد.

آنچه دختر بعنوان راه‌حل پیدا می‌کند، درواقع راه حل نیست. او هنگامی خود را به پرس تسلیم می‌کند که در زادگاه دختر و نزدیک به اقام او مستند، به سوت پذیره‌است. امامی که برای رهای خود می‌پاید، و می‌بینیم که پسر عاقبت به این پنهان گردن می‌کند، و به پنهانگاه برمی‌گردد. جرمی حالا اعتقاد پیدا کرده که هیچ‌کس در واقع نمی‌داند چه می‌خواهد و چه می‌گوید. در صحنه‌ی مصاحبه‌ی همچنان نگاه کنم به نظر و عقیده‌ی جرمی درباره‌ی تاثرها مدرن که با افراد تسلیم شدند، اینچه جوان‌ها می‌گویند، سایل سودگری است. و در مقابل پسر و مادرها نیز حرف بیشتری ندارند که به آنها بگویند.

باز هم جرمی، پایان سودگری‌ها و تزدیدها را در پیداگردن یک عشق دانسته است، و عشقی که به پسر جوان توجیه می‌گردد. زیرا هر چند که به ازدواج و خانواده پکشند، اهمام سال‌های بعدی همچنان وجود خواهد داشت.

پیش‌روجیری در «نخستین شکوفه‌ی عشق» می‌کند خود را به سایل جوان‌ها نزدیک کند، و این سایل را لمس می‌کند، اما راه و جواب قطعی برای این سایل نتواند پیدا کند، پایانی بوجود آورده است. باوجود شناخته‌هایی از کارگردان هوشمند سایق، جرمی در این فیلم همچنان در سطح بینایی باقی مانده است؛ قلبی که در خشان نیست، اما موقوفیت خواهد یافت. و شاید عدم دسترسی به کمال، خوب بینی مقطاها را بشناسد، که بدستیت برای جرمی پیش آمده است.



تماسنا ۷۵

و از طرفی خواهرش را می‌بیند که بعکس او رفتار کرده، و بپیچ و چه لحظه‌ی خوش ندارد - و بالاخره خواهر دختر جوان، که علیرغم یک ازدواج و یک بچه - و علیرغم خوشگذرانی‌های ظاهری بعدی، است، خوشبخت نیست، و بعلاوه زیر بار نگنک تردید و تمام آنچه انجام داده، بارها دست به خودکشی زده است. امامی که برای رهای خود می‌پاید، از بازیگر یک نمایش خیلی مدرن بودن تجاوز نمی‌کند. نمایشی که همچنان سخن از آزادی مطلق مردان، و کمال آزادی را در پرهنه بوند میدانند - همچنان نگاه کنم به نظر و عقیده‌ی جرمی درباره‌ی تاثرها مدرن که با افراد تسلیم شدند، اینچه جوان‌ها می‌گویند، پسر جوان را کمک می‌کنم، و از طرف مادر، و مادرها نیز حرف بیشتری ندارند که به آنها بگویند.

باز هم جرمی، پایان سودگری‌ها و تزدیدها را در پیداگردن یک عشق دانسته است، و عشقی که به پسر جوان توجیه می‌گردد. زیرا هر چند که به ازدواج و خانواده پکشند، اهمام سال‌های بعدی همچنان وجود خواهد داشت.

پیش‌روجیری در «نخستین شکوفه‌ی عشق» این بار یک جوان شهری است، دختر انتقام‌آورانه‌ی اسندانی در فیلم «سافینو» - و بالاخره نکامی به قتل و تحقیق می‌پرسد. جوان را در حالت نگاه دارد، همچنانکه مورد پسند او نیست. و از طرف پسر جوان را در نظرهای بینایی نیز نمی‌پرسد. این بینیم پسر خود نگاه دارد، همچنانکه مواجه شدن با او فرامیکند.

اما فیلم‌ساز می‌گوید که مسایل اینقدرها هم بد نیست و بهینه‌ی نمی‌انجامد. آدم‌های خیلی هم بدنیستند که البته این آدم‌های خوب را اخراج از شیر و در دهان پیدا می‌کند. آنچه از نظرهای انتقادی خیلی شدید جرمی در این فیلم باقی مانده، از دو صحفه درنی کناره. یکی صحفه‌ی دوربین مخفی، که بعد پسر جوان دختر را باقیم تهیه شده، مواجهه می‌دهد - و دیگری صحفه‌ی قماربازی، درحالیکه میهمانی شبانه با یکی از دخترهای اخراج می‌شود - و دیگری هنگامی که از گذارند. تمام می‌گذرد.

بازگشت به زندگی قبلی و فعلی پسر، در دو صحفه‌ی کوکات انجام می‌گیرد، هنگامی که پسر جوان در یک میهمانی شبانه با یکی از دخترهای اخراج می‌شود - و دیگری هنگامی که از گذارند. تمام می‌گذرد.

ابهام را کارگردان در اولین صحنه‌ی داخل خانه دختر بوجود می‌آورد، که مسایل دیگری بغير از آنچه به پسر گفته بود، مطرح می‌شود. بازتر شدن سلطنه، از هنگام ورود خواهر دختر به ماجراست. آنچه تا این لحظه این بحث را در راه درست قدم گذاشده است.

اینها به فیلم‌ساز «پیش‌روجیری» در طول این دو صحنه، نحوه‌ی زندگی پسر و روابط او با دیگران، بالشاره‌های ضمنی روشن می‌شود - با ملام و احوال‌پرسی‌ها، و دعوت‌هایی که فوری یعمل می‌آید.

اما برشورد با دختر، او را دارای خصوصیت‌های غیرعادی معرفی می‌کند: در ورزش، در خودن و نحوه‌ی زندگی.

اما این همیوس بودن، از فیلم «طلای بی‌سیک ایتالیانی» عوض می‌شود. حالا منوز هم جرمی همان نظر انتقادی را دارد، اما بیان خود را با این ترتیب ثابت می‌شود - و موقوفیت فوق العاده‌ی این فیلم ثابت می‌کند که این بار جرمی در راه درست قدم گذاشده است.

فیلم پیدی موسوم به «فریب خوده و رها شده» باز بهمین اندانه موقوفیت پدست می‌آورد، اما پس از آن درحالیکه فیلم‌های بعدی جرمی در یک سطح قرار گرفته‌اند. باید گفت که فکر به لحظه‌ی بعدی.

مشکل، زن بوده است - دقیقاً نمی‌داند چه باید بکند - اگر بخواهد خود را از همه‌کس بگیرد، هرگز دوست پسری - و در نتیجه ماجراجویی، نفواده داشت.

در داستان لازم نظر می‌رسیده و بعلاوه این فیبرات، باز بعلت سخف کاگردن، جیت خاصی نداشته است، داستان دچار لشک است؛ لحظه‌ی می‌خواهد در ردیف داستان‌های جنایی - تکاهی آمریکایی جای بگیرد، و لحظه‌ی بعلم بصورت فیلم‌های تکاهی - شلوغ - فراسوی در می‌آید، که از این‌مه علاوه بر عدم تداوم، کندی جریان داستان و فیلم نیز بوجود می‌آید. به این ترتیب: در اطراف یک خط اصلی داستانی، که از قبل برای اقتباس کنندگان معلوم شده - و در این اقتباس این خط داستان لطفی خود را از هم خوده است - حادث و حاده‌ای وجود دارد که با یکدیگر ارتباط منطبق، و یا حتی تصویری هم ندارند. در تیجه خط داستان یکلی جدا مانده، و حاده‌ها نیز هر کدام در جایی قرار گرفته‌اند، نتیجه یک از هم‌گستکن کامل است.

به عنوان یک مثال کامل، نگاه کنیم به آخرین صفحه‌ی فیلم، هنگامی که لوی دوفونس برای رهای از شر جد، اوپولی را به داخل دره بزدایی پر می‌کند، که در همان حال، کارآگاه که در دره حضور داشته، سر د عقب لوی دوفونس می‌گذارد، و فیلم بر روی همین تعقیب، تمام می‌شود. بصورت یک سوخت نشده و مغلق.

و جمله‌ی که در توجیه این شوخی در همین صحفه ادا می‌شود، می‌تواند بر تعامت فیلم شمول بیدا کند: «مثل ایشک اینها هم دمی به خمره زده‌اند!»

نخستین شکوفه‌ی عشق

* نگاهی به فیلم‌ساز «پیش‌روجیری» در طول چند سال، نشان می‌دهد که همواره در حال اجرای یک فکر بوده است، فقط نوعه‌ی پرداخت و تعویض پرداخت او تغییر کرده است. در فیلم‌سازی مثل «لکوموتوران» و «مرد پوشالی» جرمی با دید میوس تر و جدی تری به مسائل نگاه می‌کند.

اما این همیوس بودن، از فیلم «طلای بی‌سیک ایتالیانی» عوض می‌شود. حالا منوز هم جرمی همان نظر انتقادی را دارد، اما بیان خود را با این ترتیب ثابت می‌شود - و موقوفیت فوق العاده‌ی این فیلم ثابت می‌کند که این بار جرمی در راه درست قدم گذاشده است.

فیلم پیدی موسوم به «فریب خوده و رها شده» باز بهمین اندانه موقوفیت پدست می‌آورد، اما پس از آن درحالیکه فیلم‌های بعدی جرمی در یک سطح نسبت به دو موقوفیت قبلی، جرمی تا حدودی دچار سقوط می‌شود. آثار بعدی جرمی - هرچند که معمولاً موقوفیت‌های نسی پدست می‌شود، اور اساساً به‌حال آثار خیلی درخشانی



کندیس، یعنی شیرین...

کندیس برگن در هیاهوی شایعه‌ها

خصوصی در سویس رفت، پدر و مادرش امیدوار بودند که تعلیمات اردویایی و مشخصه‌های پیدا کند. اما سویسی که آمریکایی‌های گشته بهان اعتقاد داشتند، دیگر آن دیوارهای سرکم و زیبای سنتی خویش را در هم شکسته:

— در یک مدرسه خصوصی سویس بودن، چیزی جزو آن بود که اول خیال می‌کرد. آنجا، یک «داستان وست» سایده دایمی بود، ما دسته‌های مختلفی زیر پامهای قرمز و زیبای «شاله‌های سویس» برآمد انداده بودیم و ساعتها به‌منکر و دعوا باهم، می‌گرداندیم. خیلی وحشیانه بود و باعیچ ضایعه‌ای از یک مدرسه خصوصی سویس جور در نمی‌آمد... حاصلی که از این دوره گوتنم آمادگی برای روپرتوشدن با چانه و دنیا بود.

کندیس به‌آمریکا برگشت و در تاریخ و ادبیات و هنر تحصیلات درخشانی کرد. می‌خواست نویسنده شود. نویسنده خوبی هم نداشت، حتی در ۱۹۶۸ برای یکی از مقالاتی «جایز» ای گرفت. اما چون این فلمزن، اندامی زیباتر، یالاقل به‌زیبایی قلشیداش، سر از مجله‌های «وگ» و «اسکوپر» فیلم از مایک نیکولز بازی کرده، است به‌اسم «اطلاعات جسمانی» نوشته‌اند به‌آن گروه از زنها تعلق دارد که صفت «زیبا» برای توصیف‌شان تاریخت است. این را ماهی توائم داوری گنیم. اما خودش... هرگز از خودراضی نبوده است:

— عیب من این است که می‌خواهم شیوه کنسی یا چیزی باشم، از آن‌چه که هستم و دارد بسیار راضیم...

از تماشاگرانش بهترمیدم، از آنچه که هست و دارد بسیار راضیم...

بیست و پنج سال پیش، چشم به آفتاب درخشنان کالیفرنیا گلود و از

آن، جانایه زندگی و شادابی را

گرفت. پدرش در رادیو اجر-اکتنه

برنامه‌ها بود. بی‌دعا این که تحصیلات

رادرو اشینگتن به‌پایان برد، به‌مدرسه‌ای

۵۵ نزهنه‌گها بگردید برای اسمش Candice، معنایی پیدا نمی‌کند. اما تکاهی به‌همه‌ای خندان، به‌ین‌باریک، بدeman ساف و بزرگ، به‌خط گونه‌اش که وقوش را به جمالش مدایت می‌کنند و مرنوشت خواستارانش را، لذتی تازه، اشتقاقی از «شیرینی» Candy را می‌نمایند. مگر در فرهنگهای فارسی، لغتی، مثلاً «شیرینک» هست؟ ما کندیس را از شیرینی مشقت می‌کنیم، چون کندیس... برگن، این بیست و پنج ساله کالیفرنیایی، شیرین است. و جز به کم این طعم زیان نواز، و نرمشی در فهم و بازنایاندن نقش‌های سینمایی، به‌موقع بین‌المللی گنویش دست یافته است.

او را با «استیومک‌کوین» در «دانه‌های شن» دیدیم، که هرچند فیلمی درخور امانت نبود، اما حضور درخشانی از کندیس را داشت. «زنده‌گی برای زندگی»، فیلم فرانسویش، در آن قالب شورمانیک، او را در قالبی زرین و شاسته جاداد. و تازگی با چک نیکلסון و آن - سارگرت، در فیلم از مایک نیکولز بازی کرده، است به‌اسم «اطلاعات جسمانی»

نوشته‌اند به‌آن گروه از زنها تعلق دارد که صفت «زیبا» برای توصیف‌شان تاریخت است. این را ماهی توائم داوری گنیم. اما خودش... هرگز از خودراضی نبوده است:

— عیب من این است که می‌خواهم شیوه کنسی یا چیزی باشم، از آن‌چه که هستم و دارد بسیار راضیم...

بیست و پنج سال پیش، چشم به

آفتاب درخشنان کالیفرنیا گلود و از

آن، جانایه زندگی و شادابی را

گرفت. پدرش در رادیو اجر-اکتنه

برنامه‌ها بود. بی‌دعا این که تحصیلات

رادرو اشینگتن به‌پایان برد، به‌مدرسه‌ای

دوغن ایرانول

از فرخنگی توبیل شما جلوگیری میکند.





میان پر ده

ویژه «ای گرفتار و پاییند
عال-دگرآسودگی مبنی
خیال»

پرسنک تو راه مدرسه، به رفیق
بزدگیرش گفت:
چرا میگن زیبون مادری و
نمیگن زیبون پدری؟
خوب معلومه و اسچی، تو
هیچ وقت شنیدی که بایات تو خونه
مهلت خرف زدن پیدا کنه؟

روزولت رئیس جمهور اسبی
امريکا، در يكی از مسافرتها با خانش
با يك رئیس قبیله سرخپوست ملاقات
کرد که شش تا زن داشت. نواحی شد
و به او گفت:
حضرت رئیس، چون ما تو
ملکت متعددی زندگی می‌کنیم بهتره
که شما يکی از زنهاتون رو انتخاب
کنین و بقیه رو آزاد کنین.
رئیس قبیله يك فیلسوفانه ای به
چیش زد و گفت:
موافق رئیس سفیدا، اما به
شرطی که اولاً خودتون، از طرف من
اون يکی رو انتخاب کنین و لایانی به
بقیه هم خودتون بگین که من خصند، من
که جرأت ندارم.

دو خانم خانه دار با هم در دل
می‌گردند:
من با شوهرم ماهی یه دفعه
دعوا من کنم.
خوش به حالت. متناسبانه شوهر
من هفتگی حقوق می‌گیره و ماهی چهار
مرتبه دعوامون می‌شه.

دو دوست با هم درباره محاسن
همسران خود حرف می‌زنند:
زن من واقعاً قابل ستایشه،
هر شب که از سرکار پرمی کردم با
مهریونی اول منو ماج می‌کنه، بعد
کتو از تم درمی آرده، بعد دستکشامو
حاضر می‌کنه.
دستکشانو؟ دستکش چی؟
دستکش ظرفشوری.

اقا صبح از خواب بیدار شد و
به خانش گفت:
دشیب خواب دیدم تو پیشتم.
خیره ایشلا، من یاهات بودم؟
نه، واسه همین فکر می‌کنم
اونجایی که بودم پیشتم بود.

ایا شما حاضرید در شادی و
اندوه و خوشی و ناخوشی، با این
دخترخانم برای همیشه شریک باشید؟
نخیر!

عجب پس چرا تا حال میر
کردن و اینجا، توکلیسا، موقع عقد
می‌گین نه؟

واسه اینکه تا حال هیشکی
همچی سوالی ازم نکرده بود.

دختر کوچلو از مدرسه برگشت،
وقتی پیشتر را در آمیخته خانه مشغول
ظرفشویی دید رفت پیش مادرش که
روی يك صندلی راحتی لیده بود،
پیش گفت:

مامان، ممکنه بایارو نیم
ساعت به من قرض بدم که تکلیفهای
من انجام بده؟

اقا از اداره به خانش تلفن
کرد و گفت که ظهر همراه رئیس
برای ناهار به خانه آمده است. ساعت دو
بعد از ظهر آقا تنا آمد به خانه.
پس رئیس کو؟

بیخش که دروغ گفت، خواست
اقلای دفعه به عمر غذای حسابی
خوردگاه باشم.

خانم خیال می‌کرد گرفتار بیماری
روانی دو شخصیتی شده، و به شورش
می‌گفت:
دکتر رفته چه فایده داره،
خود می‌دونم که مبدل به دو زن
مختلف شدم.

من می‌دونم عزیزم، چون
دارم خرج کفش و لباس هر دو تو نو
می‌دم.

قاضی شما متهم به تظاهرات
مستانه و ایجاد اختلال در نظم خیابان
هستین.

مشتم - آخه همون روز زنمرد
طلاق داده بودم.

قاضی - خوب مگه نمی‌شد آرام
و بدون ایجاد مراجعت، جشن بگیرین؟

جوانی از يك مغازه کراواتی
خرید و با خجالت پرسید:
ببخشین، خانوم من خیلی مشکل
پسندم، اگه این کراواتو نیستندید
می‌تونم عوضش کنم؟

چون با خجالت بیشتری پرسید:

تا چند دفعه؟

دکترون، شوهر من شیش
سال ازگاره که تو خواب حرف می‌زنم
و همه کارای روزشو تعریف می‌کنم.
پس چرا شما بعد شیش سال
تازه امدين من اخ دکتر؟

واسه این که از پریش تحال
دیگه حرف نمی‌زنم.

- رفیق، من تو زندگی بدخت
شدم، دو تا خونه داشتم فروختم، یه
ماشین داشتم فروختم، جواهر و فرش و
خوردگیریم هم آب کردم، حالا فقط
یه زن دارم، او تو چند می‌خزی؟

- هیچی.

- باشه، بیرون خیرشو ببینی.

دواقاً نزدیکیهای فصل مرخصی
و تایستان به هم پرسخوردند وضع

مالی شان هم خیلی خوب بود:
خوب امسال خیال دارین
کجا بین؟

من می‌خواهم برم مسافت دور
دنیا، ولی زنم می‌گیرم یه جای دیگه.

مردی در خیابان به مختی می‌
نگید، بالآخر نیمکتی پیدا کرد و
خودش را انداخت روی آن.

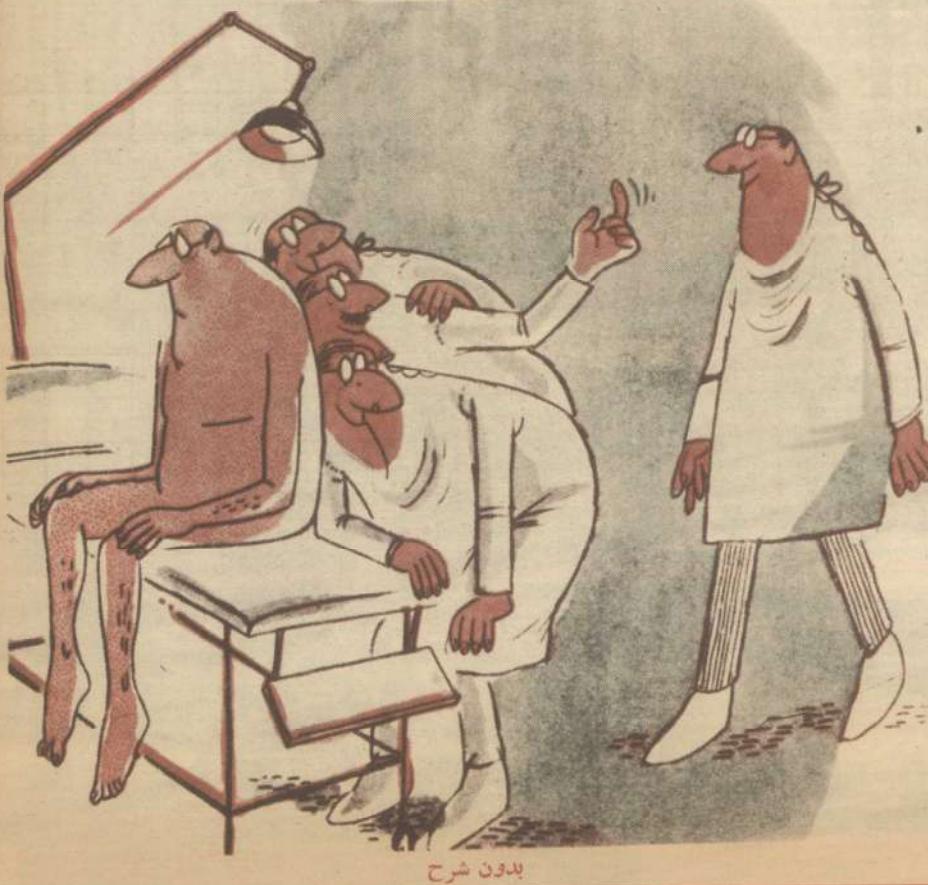
رهگذر مهر بیانی پرسید:
آقا، مث اینکه از بایات پا
خیلی نارامتین؟

خیلی کنه، کتش پامو می‌
زنه، دو نمره واسم تکه.

واسه چی کتش تنگ خریدین؟

واه حکایتش تنگ خریدین؟

خونه مرتب غرولند و دھومنا افسه
می‌کنه، پسم الاته و درس نمی‌خونه،
مادرزنم سالی بددوازده ماه مهمونونه
و دست به سیاه و سفید نمی‌زنم، در
نشیجه، وقتن من رسخونه، میچ
دلخوشی ندارم جز اینکه کشاوری تگو
در بیارم و گیفت کنم.



بدون شرح

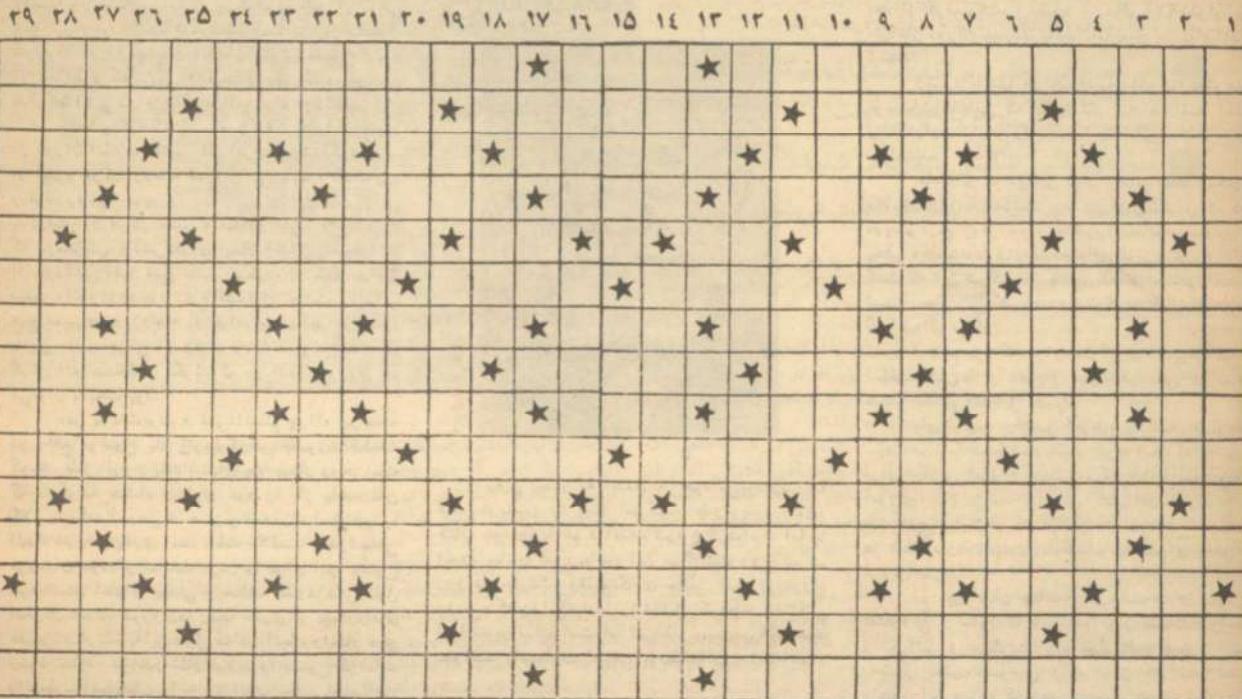
جدول کلمات متقطع

از دست ۱۵ - سر نامه - نگاه - خیلی هم! ۱۶ - سیاپان
- از اختراعات چیزی ها - رسم ۱۷ - از رودهای
فرانسه که از مردم میگیرد وارد
خاک فرانسه شده و در خلیج لیون پدریای مدیترانه بیزد
- غلامت مفت تغفیلی - دوسم آهن - کله ایکه
برای آگاه کردن بکار میروند ۱۸ - تندید - عبارت
از دو صفحه که بوسیله جسم عایق از هیجدا
میشوند - یک ده ترجیح داده شده بعد شهر خراب
- تصدیق انتلیسی ۱۹ - حرف پوشیده و پنهان -
درخواست - از واحدهای اندازه گیری مساحت ۲۰ -
دشت - نام یکی از بیور شعر - درجه ای در آرتش
- تکصدای جوانی است - پیاله - منتفک -
مخالف فن ۲۲ - پسیار - درخت - تند و تیز -
بزرگترین دریاچه دنیا که دریا خوانده میشود ۲۳ -
تصدیق روسی - نارس - ویله شناسی - از
پیشوندها ۲۴ - ویسترن کشور اروپای مرکزی
- خرد - حرکت و جنبش چیزی تکان خوردن
- از اعداد مفرد - سیمانک - سخن - ماده دیر و ز -
اویز ساعت ۲۵ - کفر از اندازه - درمان - شراب
- ۲۶ - از بستانگان پدری - از گلهای معبرانی -
داستان فرنگی - عددی در هندسه ۲۷ - بیداد - از
نشای موسیقی در اول کلمات عربی - اشاره بدور
- از گلهای معلم ۲۸ - بیسورد - برابر - از واحد
های پول ۲۹ - سازمان ملل متعدد ملیت آن تاسیس
گردیده - کجاست؟

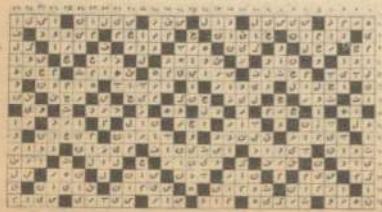
- سرشت - از رجال قیقه‌هند - حرف کارخاب‌کن
- اخربین پاشنه هفامنشی - بالایمان - از حالات
دریا ۱۳ - سمع و کوشش - از شهرهای قدیمی
ایران که در تورات راجیس نامیده شده - این روزها
بازارش گرم و تمثاشی شده است - از صفات
جیوانی - فعل امر از مصدر رفتن - از بیماریهای
سری - حرف انتخاب ۱۴ - گواه - شناخته -
تندکشی - گوشگیری - تغزیگاه تابستانی
۱۵ - اتری از ویکتور هوگو - پهلو - از شهرها و
بنادر امازوئی در ایالت کالیفرنیا.

عمودی:

۱ - تویستنده کتاب سه تفکدار - پونیدن
۲ - روان - کلمه تعیین - با یک گل تنبیه ۳ -
کند زمین و بیرون اوردن چیزی از آن - حرف
مفعول بیواسطه - راست و صریح - گسواره ۴ -
از اعداد مفرد - سیمانک - سخن - ماده دیر و ز -
اویز ۵ - سازندهای جنگلی داخلی امریکا - شیرین
چشم - حمه راشمال میشود ۶ - کارشن باشایی معروف
سیلوان‌نمک‌الوکه مدت‌ها آهنج آن آهنج روزیود
- دستگاهی در موسیقی ایرانی - صفت - بعضی از
میدان بدنیال خود میکشد ۷ - سرت قلب‌خوارانده
و نوازنه طبعی - حرکت هوا - چشم‌انداز
بنیاد - کله‌ای که در اول جملات مؤالی میاید



حل جدول شماره قبل



- زیان بخش - پایه - از آدمی که اثر ندارد باید
انتظار هر کاری را داشت ۱۰ - از میوه‌های کمپوت
- عار نیست - لشی که در شاهنامه به دستم داده
شده ۱۱ - طایله‌ای در ایران - زیردست - باز
گردانیدن ۱۲ - دهستانی از توابع اصفهان که در
حال حاضر زیرروشده است! - جزء بزرگتر و
بیش از هر چیز - گروهی از سیاپان که باتمام
لوازم پجاتی فرستاده شوند - تختنواب انگلیسی
۱۳ - از تکه‌کلامهای زنانه - رشته باریک تاییده
که از روده گوستند درست میکنند - روستا - عده
دو لاتینی ۱۴ - جانشین - دورکرده شده - قسمی
- مستی و بیحالی ۹ - خرس تازی - رخصت و اجازه
سزاوار - شاعر مزرع سین فلک دید و یاد آن کرد
- سواحداندازه گیری مقاومت المکتبی - اگر با زر
کار از پیش نزود سراغ آن میروند - مادر اعراب
۱۰ - از اصطلاحات بانکی - از واحدهای وزن
- تارمی چوبی یا آهنی که در اطراف بافجه و خانه
یا چلو ایوان درست میکنند - تاییدن - از دیدنی‌ها
- آدمی‌ایین به نگهداری آن خوشنام هستند ۱۱ -
از ویتمان‌ها - شریکی - از اعداد زوج - از علام
جمع در زیان فارمی - کشوری در آفریقا در منطقه
حاره - از خواهران بروته ۱۲ - مایه میات

ازچهار کوشش جهان



اثری از یک طنز نویس شوری

پیش از برآمدن آفتاب، ال «میغایل زوچنکو» طنز نویس شوروی اخیراً در کشورهای غربی ترجمه و منتشر شده است. طنز نویسان شوروی بطور کلی در جهان غرب چندان شناخته شده نمی‌ستند. اما آثار آنها در خود شوروی خواندن پسیوارد. «زوچنکو» از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۰ با داستانهای تعدد خود روسها را خنداند، اما در پشت پرده طنز اول نوعی هیجان نیز وجود داشت که می‌بشد استالین یا مشکوک شود، از این رو چاپ و انتشار آثارش متوجه شد و او همانطور که بیس و صدا زندگی کرده بود در سال ۱۹۵۸ بیس و صدا در لینینگراد درگذشت.

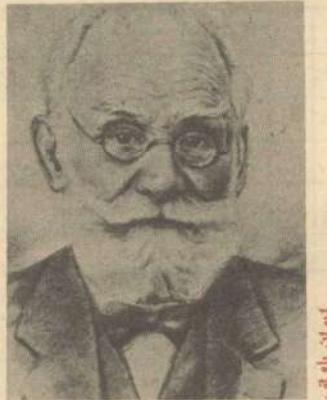
«زوچنکو» که در سال ۱۸۹۵ بدین آمده بود در دوران انقلاب ایکتی، اشرافزاده روشنکی بود از این رو منکر روسیه قدمی را پیدون امید و از روزی فراوانی پذیرفت. او هرگز تغیر «مایاکووسکی» و «یسینین» که دوستانش بودند دارای ایمان انقلابی نبود. اما از خودکشی آنها بیچ تقدیم نکرد. او که مائد دلکی اندوهزد بود روح آشفته‌ای داشت. انقلاب هیچ تغیری در روحیه او نداد. برای این نویسنده بدبین، طنز جزئی از رفتار روزانه بود. چنان که گوئی آدم خنده‌کنن بگوید که در اتحاد شوروی هم می‌توان پدیدخت بود:

من پدیدخت بودم و نمی‌دانستم چرا؟ این جمله در واقع موضوع پاک اتوپیکی به صورت قطمات کوچک طنز آلد و یادداشت‌های پاک بیمار روحی است که می‌کوشد منشاء بیماری خود را باز یابد. لحن کلام با ساده لوحی و حسن نیت همراه است زیرا اتحاد شوروی پدری است سنت علاقمند به یقینی فرزندان خود، و پدیدخت بودن و برای آنها منجع کرده است. اختلال عصی و حالت اندوهزدگی دلیل اعتراف است. شوروی‌ها رسماً خبری از بیماری‌های عصی ندارند. بهاین دلیل که در آنها روانکاو بیچ وجود ندارد. خواندن آثار فروضید را منجع کرده‌اند و تیمارستانهایشان را به زندانیان سیاسی اختصاص داده‌اند. «زوچنکو» که خود آدمی اندوهزد است مخالف با ایاری رژیم نیست، از انقلاب خوشحال است، اما... گذشته می‌بگوئه حسرتی درمن برمنی انگشت، پر عکس، هیچ‌گونه عدم توافقی با جامعه تازه احساس نمی‌کرد، اما غم و غصه قدم به قدم دنبال من می‌آمد.

انقلاب وضع ادمیها را تغییر داده اما شرایط انسانی را تغییر نداده است. بیماری عصبی «زوچنکو» جنبه روحی و سیمی دارد. قلب و کبد و معده‌اش درد می‌کند. پزشک سوسیالیست آلمانی، قرسن و آپول تجویز می‌کند: «بدون کوچکترین اعترافی قریب نیم تن قرسن و کیسول یا ملیدن،

گذاشتم که زیر دوش بپرند، آپول بپرند و از بدمن عکس بسازند. اما این معالجات مطلقاً بی تأثیر ماند. من بدبخت بودم ولی نمی‌دانستم چرا؟» او که شهروند خوبی است تصمیم می‌گیرد به هر ترتیبی است از این بیماری غیر قانونی تعجیل یابد. در خاطر اش به مسجدی علت بیماری در من آید، و اعتراف، رفته‌رفته جنبه تعییل روحی خویشتن را بخود می‌گیرد، فروید که خواندن آثارش در روسیه منجع است، هر چنگل ملز پنهان می‌برد و «پاولوف» سپر بلای او می‌شود.

معمولًا کسانیکه به فردای پر از شادی ایمان دارند می‌گویند: «خورشید از شرق برمی‌آید». اما «پیش از برآمدن آفتاب» است که زوچنکو تحقیق و چستجوی خود را در بیاره آخرین روزهای حکومت تزاری و اولین روزهای انقلاب آغاز می‌کند. کتابی است زیبا و آنکه از تصاویر ذهنی که در آن هر کسی را باشای «دکتر ژیواگو» می‌توان پیدا کرد این نویسنده دوست نزدیک همه نویسنده‌گان است. بوده است که در این کتاب می‌توان سراغشان را گرفت: «بلوک» شاعر رومانتیک که انقلاب بسیار او اخرين آرزو بود، «کورکی» که هرگز فراموش نمی‌گردد که امساعش به معنی «تلخ» است، «یسینین» که انقلاب را پذیرفت، اما در سال ۱۹۲۵ خودکشی کرد، «مایاکووسکی» که نخست به انتقاد از یسینین پرداخت و بعد خودش مم از تقلید کرد، همه شاعران و نویسنده‌گان باضافه اسپه‌ها و پاتوهای بلند پوستی و برف در میان درختان قان، در این کتاب گردآمدند.



نوارهای صفحه‌های برنا مه‌تلویزیونی در منزل

همکاری رادیو تلویزیون فرانسه

و انتشارات هاشت

«کاست» ویدنو، صحته ویدنو، ویدنوتکرام، خلاصه‌سدا و تصویر درخانه؛ «ویدنوتکاست» جنبه‌ای است که وقتی به تلویزیون خانه وصل شود، هر بیرونی را که قبلاً روح نوار ضبط شده است از تلویزیون



نشان میدهد، حتی ممکن است این برنامه‌ها قبل از تلویزیون پخش شده باشد و کاملاً تازگی داشته باشد. در فرانسه انحصار تولید و فروش این «O. R. T. F.» (رادیو تلویزیون فرانسه) و موسسه انتشارات هاشت، سوینین دوران «سمی» بصری، دومن انقلاب بعد از کوتیرگت، و غیره... سال ۱۹۷۱ قرار بود سرآغاز دوران جدیدی باشد. اما هیچ حادثه‌ای اتفاق نیفتاد.

زیستار نه تنها در فرانسه بلکه در تمام دنیا موسسات مختلفی که بیان کار پرداخته‌اند اغلب ببازار آزاد و مخصوصاً محصول‌شان را به عمل مختلف عقب اندادند.

جاده‌ای که در این میان اختیار افتاد همکاری «O. R. T. F.» و هاشت بود برای تشکیل شرکت «ویدنوتکرام» دو فرانس «یمنظور، مطالعه، تولید و پخش کاست»ها و «صفحه‌های تلویزیونی». و یاد گفت که این شرکت از چندین لحاظ حائز اهمیت است: مدیر کل شرکت ویدنوتکرام فرانسه ضمن مصادبه‌ای می‌گوید:

«لازم بود که برای جلوگیری از پیش افتادن انگلکاکن‌ها و دفع از میراث فرهنگی فرانسه، هسته ممکن شکل دیم.»

باین ترتیب رادیو تلویزیون که هزارها ساعت برنامه شیطشده اثبات کرد، ات آناده تهیه نوار تجارتی است و «هاشت» که ۱۷ درصد بیان آموزش، ۲۳ درصد فریوش کتاب در فرانسه و صد درصد انتشار کتاب در خارج از کشور را در سمت دارد، بهترین امکانات را برای پخش و فروش دارد.

در این میان صاحب کارخانه‌های لوازم الکترونی و سازنده‌گان مختلف نوار بیشتر ناراحت و نگرانند و می‌گویند: «غول تلویزیون فرانسه به پیش خصوصی وارد این کار شده است و خط این میروند که نوعی انحصار بوجود بیاورند.» و آقای «کاستاره» Castaréde مدیر کل ویدنوتکرام فرانسه می‌گوید که این موسسه با اخوش باز از سرگونه حقن نیشی استقبال می‌کند و هیچ‌گونه انحصاری در میان نیست.

موسسه ۳M اولین سازنده نوارهای مغناطیسی در دنیا معتقد است که رقم تجارت نوارهای ویدنوت در سال ۱۹۸۰ تا دو میلیارد دلار خواهد رسید. آمریکائی‌ها پانزده درصد، ژاپونی‌ها ۳۵ درصد و اروپایی‌ها پانزده درصد آنرا پدست خواهند آورد.

«ماک فراری» Ferrari J. رئیس شعبه پاریس و الکترو ویدنوت ریکوردنگ (E. V. R.) که

موریت دارد درباره بازار برنامه های تلویزیونی
سی، ام، آن، امریکا در اروپا مطالعه کند می.
وید: «شور و هیجان برای «ویدئو کاست» خیلی
دیرتر از ساختشدن خود را برای افتاده است و
ملا بازار «ویدئو کاست» پخصوص بازار تا خیرها و
سوه تفاهما است و تردیدها است.

انقلابی که در مورد ساختن نوارهای برنامه
تلویزیونی بوجود آمده خیلی شبیه انقلابی بود که
اختراع سفحات «منکروپسون» در عالم منعه
باز، ایجاد شد. اما سفعه سازان فورا در اطراف
۳ و ۴ دور توافق کردند. در حالی که انسان
ویدئو کاست «خارج از حساب است.

غلا بطوط بلاصه می توان چندین خانواده
ویدئو کاست را نام برد. فیلم «سوپر» از نوع
E. V. R. نوار متنالیسی که بوسیله «فیلیپس» و
سوئی و «ماتوشیبا» ژاپنی انتخاب شده است.
سفنه ویدئو که بوسیله «دکا» و «تلفونکن» اختراع
ده است و بالاخره برای آینده دور، سلکتاور بیرون
که بوسیله آر. سی. ا. طرح
شده و عبارت است از عکاسی امواج تورانی بوسیله
شمع لیزر، بر روی نواری از مینیل.
در هر حال هنوز سرمایه گذاران و سازندگان
احتیاط قدم برمی دارند فقط انجه پیش بینی
که کنند اینست که در سالهای آینده ویدئو کاست
بنیع در آمد خوبی برای آنان خواهد بود.

جائی برای مرد ها نیست

درایلات متحده امریکا، برای ایجاد آسمان خراشی های جد شخص متوفی را با هواپیمای کوچک بالای اقیانوس آرام می برد و از آنجا به اقیانوس می ریزد. در صورتیکه صاحب عزا مایل باشد خلبان حاضر است که در آن بالا نمایی هم برای مرد پتواند ویز در یک کوشه که مدد تاریخ و عرض و طول جغرافیائی و ارتفاع محل ریختن خاکستر را نیت کند.

متعدد قیمت هر هتل همچوین قیمت سراسم آوری پیدا کرده است. از این رو امریکالی ها در این روزها بیشتر در ریا برای مدفع شدن خود انتخاب می کنند. بخصوص در کالیفرنیا، هر ایز احساس زیانی بلکه درنتیجه حسابی اقتصادی.

آخررا مجله «نیوزویک» نوشته است که مؤسسه ای در

هنر اسلامی

● هنر اسلامی حتی برای چشمها بیگانه با آن،
حمل پیام و مفهوم است

● تمثای قالی یا کاشی همچون شنیدن شعری
است که بذر یانی نآشنا خوانده می شود



کاشی کاری یک مناره ایرانی

یافتن امیشی عام و ماورای شخصی را ارضیا میکند، که نه ذهنیت زندگی غربی نیست: بخواهی که تبریزی تکریت و نه هر نا تورالیست آن قادر به خلق آن است. معندا بدون داشتن کلیدهایی، یافتو ترین کجا شروع می شود: سفله هاکتیک، که در انگلستان، بیش از هر نقاش دیگری از مسائل هنر غرب از اگاه است درباره این جهت نظر می دهد و این تجربه را با شنیدن شعری نمودن این قشرها است. گفته می شود که طراحی هندسی غرب در ساختن شبکه های اصلی شرقی جعله عمل ناچیزی دارد. با دیدن خطوط معماری اسلامی، انسان بیاد روش تحلیلی مکتب کویسمن از اتفاقهای باین معنی که با استفاده از جزئیات تصویری، کلیدی برای کشف آنگور که به نظر من رسد - مفهوم آن، چیزی است مستقل و ماورای آنچه می نماید - یعنی آن کاشی یا قالیچه بارور مفهوم دیگری است. این جبهه بسیار پوشیده و مسترات و با قابلیت تغییر خود شده و جزء چه که شرقی تا چه اندازه ممکن بوده است؟ ممکن تصور می کنم خیلی - چرا که آرزوی

د از این پس گسترش تجربی پردازه ای خواهد یافت. از طرفی غرب، همچون ادبی است دست اندر کار که فرهنگ اسلامی را آنچنان که هست دوستی دارد: بعیارتی دیگر او در دوون این فرهنگ جا گرفته است - حتی اگر این فرهنگ سورسیده باشد: و از طرفی دیگر روابطی می است متکی بر عدم آگاهی، که شاید از نظر احساسی قدرتی کنتر از اینجا اهمیت داشته باشد. آنچه در شکست و لسن ناپذیر فرهنگ اسلامی پیش از آن نسوز بربیانی می نماید دو هزار و پانصد میلیون سال پیش از اینکه اداری شاهنشاهی ایران شاهنشاهی درخشان از مجموعه های موزه بنام «ایران شاهنشاهی» بربا کرده بود. مچینین پیش از این موضوع جنبه دیگری می دارد، اما این انتظار نمی رود شخص متنفس افتخار شد. همان مان با این فعالیت ها نیمه تنه های چوپانی بسیاری بسیاری و کهوارهای مهره دار برگوش و کسار خیابانها بعرض فروش گذاشته شده بود. «اندرو فورج» منتقد هنری مجله تی. ال. آن، در این زمینه، ضمن تحلیل کوتاهی از هنر اسلامی نوشت: «رابطه عاشقانه یک طرفه و کجدار و مزیزی که بدت زمانی مولانی بین دنیای غرب و اسلام وجود داشت اکنون وارد دوره‌ی جدیدی شده است.



قریانی انجام وظیفه



نه هوپ» و هوپ آینجا دویله است هم امید معنی می‌دهد و هم ام هوپ را. روی شعارهای دیگر نوشته بودند «جین فاندا کجاست؟» و می‌دانیم که جین فاندا از مبارزان خدمتگر ویتنام است که می‌خواست اسالا سوپویتم پرسد و لیل در مورد او حکومت امریکا با افزایش مخالفت کرد.

اگر امریکا، به هر علتی یا بی‌هر علتی، از بعد از جنگ دوم داشتا درگیر نبردهای آسیا بیست و نیروهای مادی و انسانی عظیمی را در این سطح مایه می‌گذارد، از طرف دیگر ذخایر سرگرم-کننده اش آنقدر هست که لااقل کاهگداری و بهمناسبتی، برای دقایق یا ساعاتی چند، جوانان جنگاورش را سرگرم کند. منیلین موئزو از این ذخایر سرگرم کننده بود که سالی یک دفعه به سلاح چنگیزیان می‌رفت و به رقص و آوازی دلشان را خوش می‌کرد، یا بهشت، داغشان را تازه می‌کرد. سرگرم کننده‌یگر، یا بحسب است که مجهون حاجی-پیرامز، سالی یک روز پویتام‌روز و پویتام‌جیگویان بر نامه‌های تغیریمی اجرای می‌کند. امسال یک هشنبه، می‌خواست پویتام‌سالی پرسود و پرای اسرای امریکانی لحظاتی خوب پیافی بند اما پیش و پیش ندادند. ناهار به همان پویتام‌جنوبی اکتفا کرد. منتها برای اولین بار در طول این همه‌سال، با اعتراف کروهی از سری‌بازان امریکایی روبرو شد. در پایگاه «لوکتین» که محل تماش او بود عده زیادی از سری‌بازان شعارهای بزرگی اورده بودند که رویش نوشته سپود-پاپ = سلح

سرد خانه در خانه

جامعه مصرف و فراوانی، فقط به مصرف کالای تجملی و الات و ابزار غمیب و غربی اکتشا نمی‌کند، بلکه خوردنی‌ها را نیز، در فراواترین و متنوعترین شکل خود، به خدمت خویش می‌کردد. روزگاری پنهانی یک کالای لوکس حساب می‌شد، حالا چیزی است در ردیف میز و صندلی، اما این یکچال دیگر جوابگوی آن‌تنوع و فراوانی خوردنیها نیست، تاکمیر مثلاً منهجی دیگر پایه تحوال پیدا کند، چسته‌یوری را سدت شود، قدرت نکهداریش در طول زمان بیشتر شود، به طوری که خانم خانه بتواند آنچه را که می‌خواهد، برای یک دوره نسبتاً طولانی از زمان، پخرد، و در وقت خرید و بازارگردی خود سفر جویی کند؛ این صرف‌جویی هم برای سروت دیگر جامعه مصرف، یعنی افزایش اوقات فراغت و در نتیجه پرداختن به مصارفی دیگر،...

پنهانی‌ای این چنین را فریزه می‌گویند و از امشب پیدامت که چقدر سردکننده است. و خصوصیت دیگر، جای زیاد است، یک اینارچ است.



در دل دوست به هر چیله رهی پاید کرد
بسیجیان اروپای غربی
■ این دیگر نه اسراق بخصوص این لاثیشی‌ها است و نه دروغ: دخترها (ایتالیا، ایتالیا، فرانسه، پیشتر از پسرها بدغیر نصف بلژیک، نصف همسر پیدا کردند. سویس...) روزی دارند و نگرانی و اضطراب‌آشنا، به‌اسم «منت کاترین» در از وقتی که پا یمن بخت حوالی روز نوبل، تولد می‌گذارند، تا وقتی که مسح. این روز، بخصوص به‌همیت و میادگری‌شوه‌ی دخترهای دمیخت و توخانه پیدا کنند، چسته‌یوری را مانده است. این دخترها سبب می‌شود که گاه رنگ که کاترینت خواهد می‌شوند کلامهایی می‌جیب و را به خود می‌گیرند. و این غریب به‌هم را که پکردهم به‌امتنانی که مشهور تداری و مایل‌به از قبیل دخیل‌بین و سوار که داشته باشیم. توب مرواری‌شدن روزی در عکس پیکی از این کول «ستنک شیر» رفقن (در همدان) و جادو جنبل می‌بینید با چندتا کاترینت کردن و سینزه گره زدن و دمیخت یا حتی ترشیده از فیله بر می‌خوریم. اهلین بین مادرکن‌ها یا خیاطی‌ای فرنگ هم پادنگ و فنگ آن مزون.



سازمان ملل جوان می‌شود

اولین تلاش دیگر کل جدید سازمان ملل متعدد، کوروت‌الدیهان اتریشی، پیش از بیست و پنج سال مابقی خدمت دارند، در جریان روش‌های جدید‌اداری نیستند. این کاغذبازی خودکنندگ، اسنافها و ولنژیهای کلاتی بدانیال در حقیقت، سازمان‌طلب متعدد. ادارات متعددی دارد که پیش از «۳۰» کارمند در آنها کار می‌کنند. به علاوه، ضایانی هم دارد که یام در اختلافت. مثله، اداره پاکستان و اداره کمک به قریانیان تجایع علمی، بهجای‌آن‌که به‌یک‌یگر کمک کنند، غالباً یام در تضاد و مخالفتند. از سوی دیگر یک

خاویار و دکانو شابه‌ای است کاملاً استثنائی



- ❖ فقط خاویار و دکا با سایر مشروبات مشابه و معروف جهانی رقابت می‌کند
- ❖ خاویار و دکا با ۱۴ هزار پوند (کاربن اکتیو) تصفیه می‌شود
- ❖ خاویار و دکا تنها نوشابه‌ایست که با بکار نوشیدن مطلوب طبع مصرف کننده قرار می‌گیرد
- ❖ خاویار و دکا دارای سرپیچ خارجی اطمینان بخشی است که بهبیج وجه امکان تقلب در آن وجود ندارد
- ❖ خاویار و دکا ساخت کارخانجات (ایران می) اهواز. مجہز‌ترین کارخانه نوشابه‌سازی در ایران و خاورمیانه است

خاویار و دکارا در تهران و شهرستانها از نوشابه‌فروشیهای معتبر

در خواست فرمائید

خاویار و دکانو شابه‌ای غیر از آنچه تابحال نوشیده‌اید



گفتگوازاین دو عروسک نیست
 بحث از «عروس» آسمانهاست
 همه جا صحبت از «هُما» سنت
 «هُما» با شاهبال بلند پرواز خود، پلی مطیئن میان آسیا و اروپا است.
 با «هُما» پرواز کنید

هامبورگ - فرانکفورت - پاریس - لندن - ژنو - رم - استانبول
 دهراں - دوها - دوبی - کراجی - بمبئی - کابل - بغداد - ابوظبی - کویت



هواپیمایی ایران



ایران ایر